مقابلهٔ اسلام با سرمایه داری
و
تفسیر آیات ربا

نوشته

سید قطب

ترجمه و اقتباس

دکتر سید محمد رادمنش

بنیاد علوم اسلامی

۳



اسلام و آثار اقتصادی - ۱

مقابله اسلام با سرمایه‌داری

و

تفسیر آیات ربا

سید قطب

ترجمه و اقتباس: دکتر سید محمد رادمنش

چاپ چهارم : آبان ۱۳۶۰



مقابله اسلام با سرمایه‌داری
سید قطب
دکتر سید محمد رادمنش
تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

تقدیم این کتاب

به آن همکار ارجمند و بسیار عزیزم که در تعلیم حقایق دین و تربیت فرزندان اسلام کوشش و عشق فراوان میورزد، و مرا هم، در این راه به کوشش و تحقیق واداشته است. خدایش که خدای همه جهانیان است با موفقیت های شایان او را در پناه خود نگهدارد، و سرمایه علم و ایمانش را زیادتر گرداند تا خدمات ارزنده‌تری به اسلام و اسلامیان نماید آنسان که موجب عنایت خدا و مورد رضایت اهل بیت پیغمبرمان قرار گیرد.

بِسم اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

فصل اوّل

هشدار به مسلمانان جهان

این وضع اجتماعی دردناک و اسف‌باری که ملتهای مسلمان در اغلب ممالک اسلامی خاورمیانه با رنج و مشقت تحمل می کنند قابل بقاء و دوام نیست. این حقیقتی است که باید بر همه ملل اسلامی و حکومت‌های آنها روشن شود تا بر اساس آن بتوانند برای ایجاد یک محیط صحیح اسلامی قیام نمایند...

آری، قابل بقاء و دوام نیست. زیرا مخالف با سیر طبیعی آفرینش، و مغایر با روح تمدن بزرگ اسلامی است... بلی، مخالف روح دیانت است به هرمعنائی که دین را تأویل کنیم، و مخالف روح زمان و مقتضیات زندگی روز است به هر گونه که زندگی را تعریف نمائیم. این اوضاع ممالک اسلامی خاورمیانه با ساده‌ترین اصول و مبانی اقتصادی اسلام نیز مباینت دارد، بلکه باید گفت در حقیقت همین وضع بد اجتماعی است که پیشرفت امور اقتصادی همه جوامع اسلامی را مختل کرده است؛ گذشته از اختلال و انحطاطی که در رشد اجتماعی. و سیاسی و طبیعت انسانی مردم پدید آورده است. و معلوم است که هر وضع اجتماعی که نتیجه‌اش، باز ایستادن استعدادها و نیروهای مردم از کار و تولید شود، و در راه ترقی افراد و رشد فکری آنها ایجاد مانع نماید مخالف با جریان طبیعی و ناموس زندگی است. چنین وضع نادرستی نه تنها حق بقاء را در صحنه حیات از دست میدهد، بلکه عملا قدرتی برای بقا نخواهد یافت. و همین موضوع است که روح اخلاق بشری و فضائل انسانی را فاسد و ناچیز می گرداند، بر روی عدالت و حق مهر باطل می زند،

آزادی و عزت و شرافت را بی معنی میسازد، و خلاصه آن روح ایمانی که لازمه بقاء جامعه اسلامی و دستگاههای حکومتی آن است از میان میبرد. و بجای اطمینان واعتماد، بدبینی و سوءظن، و بجای آرامش و امنیت اضطراب و تشویش در دلهای مردم ایجاد می کند. آیا چگونه ممکن است این چنین وضع ناهماهنگ و نابسامان در ممالک اسلامی خاورمیانه باقی بماند در حالیکه حکومت های مسلط در این منطقه میخواهند مخالف خواسته های حقیقی ملت های خود و مصلحت های زندگی؛ یعنی مخالف با جریان طبیعت و ناموس آفرینش قدم بردارند غافل از آنکه با این طریق خودشانرا بهلاکت میافکنند. زیرا تمام فرصت های مناسب را که تاریخ و زمان برای نجات ملّت آنها پیش میآورد بدون بهره برداری از دست میدهند. و ای کاش تنها خودشان رو به سقوط میرفتند. متأسفانه اینهامیروند، و ملت های ستمدیده را هم بدنبال خود می کشانند مگر آنکه مردم این کشورها خودشان بفکر خودشان باشند، و برای نجات مملکت خویش شجاعانه بپاخیزند و این هم ممکن نیست مگر آنکه مردم بنام اسلام قیام کنند، و از نیروی لایزال الهی که در نیروی ایمان ملتهای مسلمان نمودار می شود کمک گیرند. مگر آنکه همه در زیر لوای اسلام برای عزّت و سربلندی اسلام و برای احیای سنن اسلامی وارد میدان شوند و با اتحاد و همبستگی و امیدِ یاری و نصرت الهی را بسوی خود جلب نمایند. و از تضمین خدای تعالی که فرموده است: «اِنْ تنصرو اللّهَ یَنصُرْکُم و یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ» استفاده کنند پیش ازآنکه موقعیت را ازدست بدهند و مشمول آیه دیگر شوند که:

وَ اِذاَ اَرَدْنا اَنْ نُهلِکَ قَریَةً اَمَرنا مُترَفیها. فَفَسقُوافیها. فَحَقَّ عَلَیَهَا القَولُ، فَدَمَّرنا ها تَدمیراً[1]

* * *

هیئت های حاکمه در ممالک اسلامی خاورمیانه باید بدانند که اگر تمام صداها خاموش گردد یک صدا است که هرگز ساکت و آرام نخواهد شد. و آن صدای واقعیتی است که از حلقوم میلیونها مردم رنجدیده و محروم و خسته از اوضاع بیرون می آید. مردمی که زیر بار مصائب و دردها کوبیده شده‌اند و از اوضاع اجتماعی و نابسامانی خود سخت ناراضی گشته اند.

---

۱ — وَ ما چون اهل دیاری را بخواهیم هلاک سازیم پیشوایان و متنعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبه کاری و ظلم در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت. آنگاه همه را هلاک سازیم.

اسراء: ۱۵

آیا کیست که معتقد باشد این چنین وضع اجتماعی باقی بماند؟. کیست که بگوید با این خودخواهی ها واین بیدادگریهای بعضی سران اسلامی در کشورهای خاورمیانه که نسبت به ملت خود روا میدارند، و این اتکاء و وابستگی شان به قدرتهای بیگانه که کوچکترین رحم و دلسوزی به حال ما مسلمانها ندارند، بلکه در هر فرصتی از هیچگونه توطئه و دشمنی به اسلام ومسلمانان کوتاهی نمی کنند فـرصتی برای بقاء و دوام این اوضاع باقی باشـد. کیست که بگوید این روش حکومت که ثروتهای طبیعی و نیروهای انسانی بسیار عظیم را در این ممالک اسلامی پایمال می کند مطابق قوانین اسلام و موافق با نظر پیامبر عظیم الشّان ماست؟؟.

مسلماً این وضع که نتیجه اش میوه های تلخ و پلید است پایدار نمی ماند؛ هر چند بکوشند که برای بر پا نگهداشتن آن پایه هائی بتراشند واز ابر قدرتها کمک بخواهند و نیروهای ملت خویش را نادیده انگارند

فصل ۲

من متهم میکنم

من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم میکنم

چرا؟ زیرا دولت هانمایندهٔ واقعی مردم وملت خودنیستند. بلکه حامی و حافظ منافع بیگانه اند. کلیدحکومت رادردست ملت یعنی صاحب حقیقی آن واگذارید.. تا مردم ببینند که از ثروتهای خود چه مبالغ هنگفتی در اختیار دارند، مبالغی که با آن می توانند تمام اراضی بایر را در مدت کوتاهی آباد کنند. این سرزمین ها دارای گنجینه هائی است از مواد خام و نیروهای طبیعی که بدون استفاده مانده است. چرا؟ برای اینکه دولتها منبعث از ملت خود نیستندو پایگاه مردمی ندارند. عاجزند، خوب کار نمی کنند، سرگرمند:

عوائد دولت ها متکی بعواید گمرکی و انحصارات است. یعنی، مالیاتهای غیر مستقیم که آنهم مؤدیانش فقرا هستند نه اغنیاء، عایدات دولت ها ازمالیاتهای بر درآمد تأمین نمی شود تا مالیات دهندگان اغنیا باشند. دولت خوب کارنمی کند، برای آنکه محرکی نمی بیند که اورادرازدیاد ثروتهای عمومی پیشرفت دهد، آری دولت سرگرم است. سرگرم کشمکش افرادی که محیط اجتماعی را میدان کشتی ها و نزاع های خصوصی خود ساخته اند. همان میدانی که دستگاه استعمار از سالها پیش بنام قانون و پارلمان بر پا کرده است و خودش کناری نشسته تماشا و تفریح می کند. آری در سرزمینهای اسلامی، از قدرتهای بشری و نیروهای انسانی، سرمایه هائی داریم که کمتر از نیروهای مادی و مواد اولیه نیست، لکن کسی در فکر بهره برداری از این نیروهانمی باشدوبآن توجه نمیکند. زیرا مصلحت های استعمار و سرمایه داری که غالب دولتها نماینده آنها هستند، اقتضا نمیکند از

این نیروها بهره‌برداری شود و این توده‌هـــا را از بیکاری نجات دهد. باید اقرار کرد نظامی که این مردم زیر نظر آن کــار می کنند نظام فاسدی است، و آنـــانرا وادار باخلاص در عمل نمیکند، و همواره آینده خود را تاریک می بینند. در نتیجه بجای آنکه بتناسب ازدیاد نفوس، سطح تولید و رفع نیازمندیها بیشتر گردد، بالعکس روزبروز بافراد بیکار و نفوس مناطق اسلامی اضافه می شود، ولی تولید قوس نزولی دارد، در صورتیکه نه قوای طبیعی سرزمین های اسلامی کسری داشته و نه نیروهای بشری بقدر کفایت نبوده، بلکه نتیجه اختلالی است که در تقسیم ثروت عمومی بسبب نامنظم بودن وضع تقسیم نفع و ضرر، پیدا شده است، و از اینجاست که ما عقب مانده‌ایم و دنیا بسرعت پیش رفته است، ما ضعیف می شویم و دشمنان ما در پشت دیوار کشورمان برای تجاوز به ما قدرت می یابندوارزش حکومت ما روز بروز پائین تر میآید.

* * *

من این اوضاع اجتماعی حاضر را که مملکت اسلامی خاورمیانه گرفتار آن می باشد متهم می کنم باینکه شرافت و بزرگی وانسانیت را بر باد میدهد و تمام حقوق و ارزش انسان را از میان میبرد. و برای آنها حقی قائل نمی شود. کسانیکه حق ندارند حتی چشم خود را باز کنند و بصورت اربابشان نظر اندازند اینها بشرند و از شرافت و حقوق انسانی بهره‌ای دارند؟!

این حرفهائی را که می گویند: ملت منشأ نیروها و مصدر حکومت هاست، مردم حق انتخاب دارند و در اظهار رأی آزادند و... اینها خرافاتی است که شایستگی بحث و مناقشه را ندارد. زیرا این ملتی راکه میگویند منشأ نیروهاست، همین میلیونها مردم گرسنه اند، همین توده‌های جاهل و غفلت زده اند. همین میلیونها مردمی هستند که شب و روز در جست و جوی یک لقمه نان خالی می کوشند. همین میلیونها مردمی هستند که شدت گرفتاری فراغتی به آنها نمیدهد تا بهوش آیند و دربارهٔ نعمت بزرگی که آنرا حق انتخاب و حق آزادی مینامند، لحظه‌ای فکر و تأمل کنند... بی شرافتی یعنی آخرین پیشه ای است که باآن می توانند خرجی اندک روزانهٔ خود را تأمین کنند. اینجاست که زنان و مردان دو قسمت می شوند: گروهی دلالها و واسطه ها و گروه دیگر بنده‌ها و قربانیها. دستهٔ سومی هم هست که عده آنها قابل اعتنا نیست. یعنی دسته شرافتمند که در برابر تحریکات و فشارهای سخت سر تسلیم فرو نمیآورند. این عده زندگی پست دنیا و متاع ناچیز آنرا نمی خواهند. اینها دسته شجاعان و پاکانند و البته همهٔ مردم یا اکثر آنها هم از این دسته نمیباشند.

برای این جوانان و آن پیران وامانده ناچار حاشیه‌ها و دنباله‌هائی است و چاره‌ای نیست جز آنکه این دنباله‌ها باشند تا بغرور و خودپرستی آنها تملق بگویند و باعمال سخیف و احمقانهٔ آنها آفرین نثارکنند. آنها هم این حاشیه‌ها را با مال پست و بی قیمت و برای همین کار پیدا کرده‌اند - حاشیه‌ها یعنی کسانیکه اوضاع اجتماعی فاسد آنها را بصورت کرمهای انگل درآورده است، موجوداتی که در پناه موجودات دیگر باید زندگی کنند. باین ترتیب حلقه‌ای از بیکارها و بیعارها بوجود می آید، از جوانان بی بند و بار، و پیران آلوده، از بردگان سفید و برده فرشان پلید، خلاصه حلقه‌ای از تملق و پستی، فناء و انحلال شخصیت.

این حلقهٔ کثیف را کنار بگذاریم تا حلقهٔ دیگری در مقابل چشمها نمایان شود، که با نشاط و متحرک و فعال است. اما برای شیطان و در کشتزار شیطان انجام وظیفه می کند. کشتزار رشوه و ارتشاء.

دراینجا مناسب است قسمتی از نامه‌ایکه چندی پیش از طرف بعض علماء بعنوان رئیس یکی از دولتهای اسلامی نوشته شده است نقل کنیم:

«هر کس بحال رقت بار ملت عزیز ما توجه کند و ببیند که وضع دین و اخلاق به کجا رسیده و به کجا میانجامد ترس و نگرانی سراپای او را میگیرد، و آینده‌ای که این مردم بطرف آن پیش میروند و یرا بوحشت می اندازد، امروزاوضاع مردم‌مابجائی رسیده که اوامر و نواهی دین را اهمیت نمیدهند، به آنچه مخالف سنن و آداب اسلامی است تمایل دارند. در میان اکثر مردم با وضع بی سابقه‌ای روح بیقیدی و بی اعتنائی به‌محرمات دین نفوذ یافته است، زیرا مردم پشت سر تمدنی گام برمیدارند که فقط صورتی فریبنده و آراسته دارد، و درحقیقت گول ظاهر آنرا میخورند، عوامل فساد و فریب در شهرها زیاد شده **مخصوصاً درمحیط جوانان که چشم امید مملکت بسوی آنهاست، واجتماع وسرنوشت آن درحال حاضر وآینده بدست آنهاست،** برای تفریحات فرزندان ما مجالس انس درست شده است، و آنچه مخالف مردانگی و آزادگی است در آن مرتکب می شوند.

طلاهاست که بر روی میز قمار ریخته می شود. پولهاست که دائماً از دست این و آن خارج میگردد. و بدنبال آن خانواده‌ها و شرافت‌هاست که بپرتگاه سقوط میرود. این منظره‌ها را یکی یکی مشاهده کنید تا برسیم بساحلها، آنجا که در فصل تابستان همهٔ پرده‌های شرم و حیا بکنار میرود، و اشرار طغیان را بآخرین حد خود میرسانند. و آنگاه تمام این مطالب را روزنامه‌ها و مجلات منعکس می کنند. و با عوامل شهوت

غرائز خفته جوانان ما را تحریک می نمایند. این اعمال را مرتکب می شوند بدون آنکه کوچکترین مانع و حیائی داشته باشند. این اعمال و هزاران گناه زشت دیگر...!»

خوب تا اینجا زبان شریف شما علماء و بزرگان توانست مظالبی را دربارهٔ وضع کنونی بازگو کند ولی آیا نبایستی کلمه‌ای هم از مظالم اجتماعی رایج، گفته شود؟ آیا نباید نظر اسلام را در باب حکومت و سرمایه و اختلافات طبقاتی طاقت‌فرسا بیان کرد؟ ای آقایان محترم! از این وضع اجتماعی حاضر چه انتظاری دارید جز همین فسادها که ظاهر آنرا نامهٔ شما بیان کرد؟ ولی همین اوضاع اجتماعی است که از شما کمک می طلبد، همین اوضاع است که خود شما را نیز مصیبت‌زده کرده است.

* * *

من متهم می کنم... آری من این اوضاع اجتماعی کنونی رامتهم می کنم زیرا تساوی استفاده از امکانات را امر خرافی می پندارد و تعادل میان کار و پاداش را از اساطیر می شمارد و باینجهت اضطراب و نگرانی را در روح افراد و اجتماعات روز بروز شایع‌تر می گرداند.

در این مملکت کافی است طفلی با داشتن پدر و مادر گزیده و سرشناسی خوب و مورد توجه شود، تا تمام امکانات برای ترقی او فراهم گردد، این طفل با سرعت عجیبی همهٔ مراحل ترقی را یکی پس از دیگری طی میکند، و اگر چنین موقعیتی نصیب او نشد ممکن است با همسری که پدر ومادرش از برگزیده‌ها باشند ازدواج کند تا آن همسر او را بر بال خود سوار کند و پرواز دهد!

بلی تساوی استفاده از امکانات در یک چنین اوضاعی از اوهام و خرافاتی است که کم از تساوی در مقابل قانون نیست! وگرنه کدام مساوات است میان تکه گوشتی که رحم زنی در کلبهٔ حصیری در میان بیابان بیرون میاندازد، و زمین کثیف با سنگی کثیف‌تر ازخود آنرا گرفته تسلیم میکربها وامراض مینماید، و سپس آنرا بدامن گرسنگی و رنج می سپارد. تا زمانیکه این مولود با این عوامل مبارزه کند و از مرگ نجات یابد، آنگاه او را بدست محرومیت و بی سر پرستی دهد. آیا چه مساواتی است میان این مولود با نوزادی نظیر آن که بر روی دو دست طبیب بدنیا آمده، و دامن پرستار آنرا پرورش داده، و در تمام حالات باو توجه و عنایت شده؛ و برای تفریح او را بباغ کودکان می برند و پس از گذشت ایام طفولیت او را بدبستان میفرستند و تمام وسائل تحصیل را برایش فراهم میکنند تا روزی که وارد دانشگاه می شود و از آنجا به کرسی وزارت وحکومت جای می گیرد یا به محلی که ثروتها جمع میشود: در رأس شرکتها و ادارات و گمرکات؟!

این چه مساواتی است میان بچه‌ایکه پدر و مادر اشرافی داشت و درس نخوانده به مقامات عالی رسید، با بچه‌ایکه از این امکانات بهره‌ای نبرده است. این چه تساوی است که فردی با داشتن همه گونه وسائل ترقی و نصیب از زندگی و محیط مساعد تمام نظرها و توجهات بطرف اوست. قدم برمی دارد در حالی که عنوان و فامیل و اشرافیت درهای بسته زندگی را برویش باز می کنند با آن بیچاره‌ای که هر قدم تند یا کندیکه در زندگی برمی دارد، صدمات و رنجها و گردنه های سخت است که باستقبال او می آیند؟!

اینهاست آن اموریکه تساوی استفاده از امکانات را در اجتماع ما امری خرافی کرده، و عدالت میان کار و پاداش را جزء اساطیر قرار داده است، وگرنه کدام با انصافی است که بگوید این میلیونها افراد از آنجهت گرسنه‌اند که تنبل‌اند، و نمیخواهند زحمت کار را تحمل کنند. بلی اگر این گرسنه ها هزار نفر یا ده هزار نفر بودند ممکن بود چنین حکمی کنیم... اما درباره میلیونها افراد که اکثریت مملکتی را تشکیل میدهند چطور می توان اینگونه قضاوت کرد؟. کیست که بتواند این سخن سخیف را بگوید؟فکر از تصور این مطلب عاجز است.

در حقیقت طبقه‌ای که در این کشورها کار می کنند و زحمت می کشند همین گرسنه‌ها و پابرهنه ها هستند، یعنی کسانیکه عهده‌دار کارهای شریف و آبرومندند، نه آنها که در کار اختلاس میباشند و راهشان تقلب و غش و تملق است؛ و نه رشوه‌خواران، و نه کسانیکه در پی تحصیل قدرت و نفوذند.

ما منکر نیستیم که در استعدادهای فردی و مقدرات ذاتی اشخاص تفاوت هائی وجود دارد، لکن کدام تفاوت است که اینهمه فاصله میان میلیونها برده و گرسنه و آقایان... وامثال آنها را بوجود می آورد؟. میان طبقه‌ای که از تمام مزایای زندگی بهره‌مندند و گروه دیگری که با رنج و بردگی و رعیتی چند پول سیاه بدست میآورند؟ **این کدام تفاوت است که ایجاب میکند میان حقوق گزافی که وزراء و وکلاء و مدیران کل میگیرند و حقوق ناچیزی که بکارمندان و مستخدمین و فراش‌های ادارات داده می شود اینهمه اختلاف باشد، تا جائی که فاصله به ده‌ها برابر برسد.**

این اوضاع اجتماع ما طوری است که طرفدارانش دیگر نمیتوانند برای آن تفسیر و تعبیر کنند،و یا بر اندام آن لباس زیبا بپوشانند، و این اوضاع ذاتاً از استمرار و بقاء عاجر است، زیرا بر ضد سیر طبیعی و مخالف ناموس آفرینش و مغایر با راه و روش پیشوایان واقعی دین ماست. اجتماعی که علاماتش اینهاشد، البته اضطراب ونگرانی در روح افراد و جمعیت های آن شیوع خواهد یافت اضطرابی که منشأ آن این تصور است که : کوشش

نتیجه نمیدهد، و جدیت پاداش ندارد؛ وسایل غیر مستقیم صاحبش را بجائی میرساند که وسائل مستقیم نمیرساند. **تولد در خانه وزیر یا بزرگی مزایائی دارد که هوش و استعدادهای خدادادی و حسن خلق و امانت و صداقت رویهم آن فایده را نمی‌بخشد** حدود نیم قرن است که مملکت مصر در حکومتش تغییراتی ظاهراً پدید آمده است. در این مدت دیده نشده که زمانی حکومت ما خالی از تبعیضات و استثناءات خشم‌انگیز باشد. گاهی این تبعیضات ظالمانه به صدها و هزارها رسیده است. تا آنجا که چنین شایع شده است که: واسطه و پارتی و پول یگانه راه و کوتاه‌ترین طریق رسیدن به هر مقصود است، و این فکر در روح مردم اثری عمیق و ناگوار بجا گذاشته که: هیچ نیروئی مانند داشتن مقام و جاه، یا سرشناس بودن انسانرا بجائی نمیرساند، و خلاصه باید از طریق غیر مستقیم رفت!

معلوم است وقتی اطمینان به کار خوب و امانت و انجام وظیفه و پاکدامنی و دینداری از دلهای مردم خارج شد، همه چیز خراب می شود، و تشویش و ترس به همه افراد سرایت می کند، تنبلی و بی بند و باری سراپای اجتماع را می گیرد، اوضاع اجتماعی ما نه تنها به اینجا کشیده، بلکه از این مرحله هم گذشته است، یعنی بجائی که ما در یک شک مطلق فرومانده‌ایم که: آیا ملت صلاحیت اداره کردن کشور خود را دارد یا نه؟ وضع ما باینجا منتهی شده که می گوئیم: صد رحمت بایام استبداد. این بلائی است عظیم که بالاتر از آن بلائی متصور نیست، که وطنخواهان نسبت به میهن و ملت و حتی نسبت بخودشان ناسپاسی کنند.

جنایتی را که سیاست استثناء در حکومت مرتکب می شود همین جنایت بزرگ است. جنایتی است که اساس ایمان و خلوص وطنخواهان را نسبت به قوم و آب و خاک و وطن اسلامی خود متزلزل می کند؛ عواطف و احساسات ملی و مذهبی را بکلی خاموش می سازد؛ **و در نتیجه زحماتی که برای حکومت قانون کشیده شده است، بقیمت بر باد رفتن همین حکومت تمام می شود.**

***

آری من این اوضـــاع اجتماعی حاضر را متهم می کنم باینکه ملت و بخصوص جوانان بیگناه ما را به‌آغوش کمونیستی خواهد انداخت، زیرا موقعی که به میلیونها مردم زحمتکش که نمیتوانند مخارج روزانه خود را فراهم کنند گفته شود: کمونیستی زندگی شما را تأمین می کند، و جلوی زیاده‌رویهای ثروتمندانرا میگیرد... این فکر در دلهای مردم کار سحر را انجام می دهد. و هر چند به مردم گفته شود که اینطور نیست و کمونیستی

در مقابل لقمه نانی که میدهد، دین وشرافت وآزادی فکر و بیان، آزادی عمل را از شما میگیرد یعنی آنچه را که قبلا داشتید از دست شما خارج میکند، مردم این حرفها را به هیچوجه ادراک نخواهند کرد.
کمونیستی حقیقةً سحر و سرّی ندارد. لکن مردم در وضعی قرار گرفته اند که این مثل عامیانه در حق آنها ثابت شده است: شخصی یک چشمش کور بود بهمان چشم کورش زدند فریاد کرد: آه! چشمم را از دست دادم. یا مثل دیگر: به میمون گفتند خدا بتو خشم کرده. گفت مگر خدا قبلا مرابصورت آهو آفریده بود؟ کور و میمون یعنی اشخاصیکه مالک چیزی نیستند تا هنگام محرومیت ضرر آنرا حس کنند، و کسانیکه امید ندارند وضع فرداشان بهتر از امروز شود.

آری، کمونیستی برای اینگونه مردم دام سحر وجادومی گستراند. زیرا هر تغییری ممکن است بحال آنها مفید باشد و هر تحولی که برای آنها پیش آید ضرری بآنها نمیرساند. اما کسانیکه از نعمت آزادی گفتار و آزادی فکر بهره‌ای دارند، و پیش از رسیدن باین دو نعمت آزادی نان خود را هم بدست آورده‌اند، و این فاصله های اجتماعی ناگوار پایمالشان نکرده است... اینها با کمونیستی دشمنان طبیعی اند

به اینجهت است که کمونیستی تا کنون در ممالکی نظیر سوئد و نروژ و دانمارک برای رشد و نمو خود زمین مستعدی نیافته است؛ نه از جهت آنکه رشد فکری آنها در زندگی از کمونیستها بالا تر است. و نه بجهت آنکه هدف های معنوی و افکار انسانی آنها عالیتر است. بلکه بعلت آنکه اینها بیش از آنچه کمونیستی بخواهد عطا کند خودشان دارند، و با قبول کمونیستی چیزهائی را که مالک حقیقی آنها هستند از دست خواهند داد. (یعنی آزادی را)

اگر به کارگری که در یکی از این کشورها کار می کند گفته شود کمونیستی معاش ترا بطور کامل و فراوان تأمین مینماید و زندگی ترا بیمه می کند به این حرفها میخندد، زیرا نه تنها تمام احتیاجات در زندگی او تأمین شده است بلکه وسیله تفریح و گردش او را نیز مهیا کرده‌اند.

اگر به این کارگران بگوئید، کمونیستی بشما کار دائم می دهد و پاداش ایام بیکاری و فرسودگی شما را هم ضمانت می کند به این حرف میخندد برای اینکه می بیند زندگی و کار و ایام تعطیلش همه تأمین است، و کوچکترین نگرانی و وحشتی از آینده ندارد.

لکن وقتی باو بگوئید کمونیستی ترا برای کار بدون آزادی و اختیار بسیج می کند

به آزادی تو در خصوص حزب و اتحادیه خاتمه میدهد؛ جلوی فکر و گفتار و عمل تو را با فشار هر چه تمامتر میگیرد، از این سخن فوراً متغیر می شود واین موضوع او را بسختی تحریک میکند. زیرا او هم اکنون از تمام آزادیها و مزایای آن در زندگی روزانه خود برخوردار است آنهم بطور حقیقی و واقعی، نه فقط در اعلامیه ها و قوانین نوشته شده و بیانیه ها... در این موارد کمونیستی و قلب ناتوانش از رفتن به جنگ افکار عـاجـز و تبلیغات و مبارزات او در برابر افکار مردم این سرزمینها بی اثر است زیرا اینها مردمی هستند که میفهمند کمونیستی چیزی به آنها نمیدهد که خودشان نداشته باشند، بلکه آنچه را هم که دارند از آنها خواهد گرفت.

همین وضعیت در امریکاست... کارگر امریکائی میداند در آن موقع که از طرف کارگران معادن اعتصاب اعلام شد، و ترومن رئیس جمهور وقت رسماً اظهار کرد که در مقابل این اعتصاب تصمیم شدیدی خواهد گرفت، فریاد کارگران بلند شد: بگذارید ترومن خودش به اینجا بیاید و این زمینها را با ما حفر کند.

این سروصداها و این احساسات در سرمقاله روزنامه های کشور با حروف درشت منعکس شد، و یک نفر پلیس حرکت نکرد که کارگری را دستگیر کند، تا چه رسد باینکه او را بزند و بزندان اندازد و شکنجه دهد.

همچنین وقتی روزنامه نگار زبان درازی دربارهٔ دختر ترومن مقاله زننده‌ای انتشار داد، ریاست جمهوری آمریکا در جواب او تنها یک نامه شخصی فرستاد و در آن نامه چنین گفته بود: «اگر با تو روبرو شوم خودم ترا خواهم زد.» بیش از این اقدامی نکرد. و دستگاهی راه نیفتاد تا گردن روزنامه نگار را خرد کند، یا او را مخفیانه بکشد و جسدش را به چاه اندازد!

کارگر امریکائی میداند که یک فرد روسی نمیتوانست بر علیه استالین کلمه‌ای اظهار کند، یا در خصوص خانوادهٔ او جمله‌ای بنویسد. به همین جهت کارگر امریکائی از کمونیستی وحشت داردواز آن فرار میکند! **اما در مملکت مصر و نظائر آن یک صاحب قدرت بتنهائی میتواند نماینده‌های کارگران را زیر پا خرد کند بجرم آنکه اجرای یکی از قوانین رسمی دولت را خواسته‌اند.**

راجع به آزادی فکر و آزادی گفتار باید داستانش را از قلم های سیاسی و زنجیرها و زندانهای تاریک پرسید، باید از حوادث و شکنجه هائی که در قضایای سیاسی کوچک بوقوع پیوسته است سوأل کرد.

باید دانست که کمونیستی خودش فکری کوچک و غیر قابل اعتناست و در نزد

کسانیکه فکرشان برتر از خوردن و آشامیدن است احترام و ارزشی ندارد، و پیش آنهائی که
ه افکار بالا تری پیش از کمونیستی آشنا بوده‌اند مورد توجه نیست. خصوصاً زمانیکه افکار
نسانی آنها به عدالت و ترقی نزدیکتر است از کمونیستی، لکن این اوضاع کنونی است که
ه کمونیستی سحر و جاذبیت مخصوص داده است، و ما در عین حال که معتقدیم
کمونیستی عقیده ایست نامطبوع و فکری است محدود کننده، و در زیر این پرده سوءظن ها
و کینه کشی های مسموم کننده‌اش نهفته است. مع ذلک، ما این اوضاع اجتماعی
حاضر را هم مجرم میدانیم، زیرا همین اوضاع است که جرم محبوب ساختن مرام
کمونیستی را مرتکب می شود، و آنرا در افکار و نفوس عامه هر روز بیشتر جلوه و رونق
یدهد، و با اجبار مردم را به دامن کمونیستی میافکند؛ بخاطر نجات از ذلت و بدبختی و
خاطر نجات از عذاب محرومیت و رهائی از ظلم و ستم، اوضاعی که مخالف ناموس
طبیعی زندگی است.

در خاتمه من باز این اوضاع اجتماعی **حاضر را متهم میکنم** که مخالف روح
یانت است. یعنی دیانتی که بشر از بدو خلقت آنرا از آسمانها و فوق افکار وعقول خود
گرفته است، این اوضاع مخصوصاً مخالف دیانت اسلام است بهر صورتی که اسلام جلوه
کند. امّا متأسفانه امروز هیچ وضعیتی مانند وضعیت کنونی ما از اسلام دور نیست، و هیچ
گناهی هم بزرگتر از این نمیباشد که افرادی خود را پیرو اسلام بخوانند، و چنین اوضاعی
را بپذیرند، یا به این اعمال نام مسلمانی بگذارند. درحالیکه اسلام از این اعمال بکلی دور
و منزه است.

خلاصه آنکه این اوضاع بهیچوجه قابل بقاء و دوام نیست. زیرا با روح انسانیت
بتمام معنی مخالف است. با روح تمدن نیز مخالفت دارد. با دیانت به هر گونه که دین را
تأویل کنیم سازگار نیست. با وضع زمـان و مقتضیات روز هم مخالف است... و
باینجهت یک عامل بقاء هم برای این اوضاع باقی نمانده تا زمان حتمی سقوط انرا بتأخیر
اندازد و برای حیات و بقای آن فرصتی دهد.

صل ۳

بر سر دوراهی

در فصل گذشته روشن شد که این اوضاع اجتماعی در ممالک اسلامی خاورمیانه
بل بقاء و دوام نیست... این مطلبی است که نه تنها کسانی که اعتراض دارند آنرا
اراک میکنند؛ بلکه کسانی که میخواهند این بنای ویران را با ستونهائی
ر پا نگهدارند به آن اعتراف دارند. آری، اینها آنقدر هم بی‌شعور نیستند که
طمئن باشند چنین اوضاعی میتواند خودبخود، زیاد یا کم، دوام داشته باشد. اما اینکه
کوشند ستونهای فرسوده‌اش را حفظ کنند از آن جهت است که شاید مختصر زمانی
وام یابد... اینها هر ساعت ماده جدیدی به قانون مجازات اضافه میکنند تا مواردی را که
نون سابق شامل نشده است شامل گردانند، یا مجازات شدیدتری را برای مبارزین در راه
دالت اجتماعی و تحقق بخشیدن به هدفهای اسلامی وضع می‌نمایند تابهرطریق و بهر
نوانی که باشد آنها را بترسانند!

اینها برای تبلیغ ودعوت مردم به اوضاع فعلی پولها خرج می کنند که بخاطر پیشرفت
مین مقاصد تهیه و ذخیره شده است، برای این منظور قلمهائی بکار می افتد، روزنامه هائی
ائر می شود، در نیمه های شب مجالس مشورتی تشکیل می گردد که اتحادیه های مصنوعی
ید آید و سازمانهای مقاومت پیدا شود تا اتحادیه و سازمانهای طبیعی و دینی مردم را درهم
وبد و نابود کند، و این عملیات بر پایه تطمیع و تهدید است. چرا نکنند؟ زر و زور هر دو
ر اختیار آنها است: این برای کسیکه پول بخواهد و آن برای کسیکه اراده‌ای از خود نشان

دهد!

اینها گاه گاه صحبت از عدالت اجتماعی میکنند! اما باید دانست بسیاری از این اشخاص که این جملات را میگویند همانها هستند که اجتماع را باین وضع انداخته‌اند و برای عدالت اجتماعی در این ایام اسپند دود می کنند تا آنرا بیشتر معطر سازند! زیرا این حرفها برای مردم رنجدیده بهترین مخدری است که اعصاب فرسوده آنها را تسکین میدهد، و بدینوسیله مردم را در آرزوی عدالت زنده نگه میدارد، زیرا ملت می بیند عدالتی را که میخواهد تنها خودش بخاطر آن مبارزه نمیکند. بلکه آقایان بزرگوار هم برای آن فریاد می زنند! آنوقت است که بیچاره می گوید: حالا که بزرگان قوم بصدا درآمده و نوید عدالت میدهند چه خوب است شبی راحت بخوابم!

لکن این تشبثات (چه قانونی و چه مالی و چه تبلیغی) هیچیک کوچکترین فایده‌ای در بهبود وضع حاضر ندارد واوضاع کنونی ناچار محکوم به زوال است، زیرا طبیعت و ناموس زندگی، دین و تمدن بشری قوانین اقتصاد و احکام عقل، همه و همه مخالف این اوضاع است. این تشبثات فقط برای هواداران این اوضاع وسایل دلخوشی است و بالاخره مانند غبار در هوا پراکنده میشود و از میان میرود.

* * *

ما ملتهای مسلمان در خاورمیانه امروز بر سر دوراهی بلکه چند راهی قرار گرفته‌ایم. همهٔ ما متفقیم که این اوضاع دیگر دوام‌پذیر نیست. همه به این حقیقت اعتراف داریم، حتی آنها هم که می کوشند این اوضاع خراب را حفظ کنند. اختلاف رأی صلاح اندیش ها در این است که چه وضع جدیدی باید جانشین وضع فعلی گردد. تفکر در اطراف این مطلب بسیار مهم است زیرا شکی نیست که وضع حاضر ناچار تغییر پیدا می کند، اوضاع خرابی که هر لحظه به دست خود و به دست طرفدارانش میخی بتابوتش کوفته می شود و چه بسیار نزدیک است که آخرین میخ هم زده شود!

گروهی از ما به سوسیالیستی ندا می دهند. گروه دیگر خواب کمونیستی می بینند. و دستهٔ سومی هم به اسلام دعوت می کنند.

اوضاع کنونی با هر سه دسته میجنگد زیرا هر کدام از آنان که زمام امور را بدست گیرد بی شک اوضاع حاضر را بهم خواهد زد! اوضاع حاضر طبیعی است که با کمونیستی مبارزهٔ علنی و آشکارا، بدون واهمه و مدارا میکند. در مقابل اسلام هم میایستد منتهی گاهی با ملایمت رفتار میکند. و زمانی آنرا می کوبد. بدینمعنی که اگر از جانب اسلام خطری متوجه شود با شدت تمام آنرا عقب می زند، و چنانچه خطری در بین نباشد، و

مبارزات از مرحله حرف و وعظ تجاوز نکند؛ در آن موقع جوشش احساسات زبانی را با حرف خاموش میکنند.

و اما مرام سوسیالیستی را به حال خود می گذارد که مردم را سرگرم کند؛ تا وقتیکه مطلب جدی در کار نباشد؛ امّا در آن وقت که احساس کرد می خواهد قدرت واقعی باشد با آنهم مقابله میکند بهمان ترتیبی که با اسلام و کمونیستی مقابله می کرد.

خلاصه اوضاع حاضر به هیچیک از این سه قدرت تن در نخواهد داد مگر آنکه یک صف منظم و متشکل از ملت مسلمان با اتکاء به اسلام و رهبری مردان‌دینی با برنامه های وسیع و برای مدت طولانی تشکیل شود. و در برابر این اوضاع با سرسختی تمام مقاومت و مبارزه کند. با قلم و بحث و انتقاد، با همبستگی و اتحاد، با ایمان به خدا، همه در راه یک فکر وهمه برای یک هدف عالی و حیاتی، **همه در راه نجات جامعه اسلامی که در پرتگاه سقوط قرار گرفته است. کوشش و جهاد نمایند.**

* * *

این بود وضع داخـــلی ممالک اسلامی ما و اما وضع خارجی ما:

در دنیای کنونی دو جبههٔ قوی وجود دارد: کمونیستی در شرق، و سرمایه‌داری در غرب. هر دو دسته با مهارت و نیرنگ عجیبی دعوت خود را در نقاط مختلف جهان تبلیغ می کنند. اساس این تبلیغات و این دعوتها هم بر این است که: در عالم بیش از دو نیرو و دو بلوک یعنی کمونیستی و سرمایه‌داری جبهه ثالثی وجود ندارد، و برای سایر مردم راه فراری نیست، یا باید در صف این دسته درآیند یا در صف آن یکی!

کمونیستی ملتهای رنجدیده و ستم کشیده از استعمار را مخاطب قرار میدهد؛ و میخواهد مردم چنین فکر کنند که اگر در صف کمونیستی نیایند، ناچار در صف سرمایه‌داران خواهند بود! و مردم هم که میخواهند در این جریان طریقی انتخاب کنند، چون از سیستم سرمایه‌داری بحد کافی رنج و عذاب دیده‌اند، بنابراین راه نجات را منحصر به نظام کمونیستی خیال می کنند.

و اما بلوک سرمایه‌داری یـــا بقول خودشان دموکراسی — مخاطب اینها هیئت های حاکمه و استثمارگرانند، مصلحت این بلوک هم در آن است‌که‌هیئت های حاکمه و استثمارگران اینگونه ادراک کنند که اگر در صف سرمایه‌داری نباشند، هر چه زودتر زیر لوای کمونیستی خواهند رفت، استثمارگران هم وقتی بخواهند طریقه‌ای انتخاب کنند، راهشان مشخص و روشن است، اینها هم از کمونیستی میترسند، همانگونه که مردم عامی از جن و غول بیابانی وحشت دارند.

وقتی خوب ملاحظه کنیم می فهمیم که بلوک غرب و بلوک شرق که در خصوص سرنوشت دنیا با هم ستیزه میکنند، هر یک می خواهد میدان مبارزه را روی حساب زندگی خودش بگرداند، و هر کدام می خواهد ممالک و ملل دیگر اقمار مدار خودش باشند، و این جریان از جهت هدفهای مربوط به خودشان قابل فهم و با حساب خودشان منطقی است!

ولی ما... ما در این مبارزه چکاره ایم؟

در مسأله جنگ فلسطین که در زمان نزدیک بخودمان اتفاق افتاد ما خوب تجربه کردیم که نه بلوک شرق و نه بلوک غرب هیچ یک برای حقوق بشر و مبادی انسانی و اصول اخلاقی که خود عنوان می کنند ارزشی قائل نمی باشند تا چه رسد به دین ما

نه شرقی و نه غربی برای ما سکنهٔ اصلی خاورمیانه احترام و قیمتی نمیگذارد؛ بلی، از آن سخن می گویند، ولی چون پای عمل در کار میآید، نیات و مقاصدشان کاملاً آشکار میشود، و آنگاه که مصلحت های خصوصی و اغراض شخصی شان زبان گویا پیدا میکند دیگر به ما رحم نمیکنند.

بنابراین ما احترامی **نداریم نه پیش اینها و نه پیش آنها** و هیچیک هم دلسوز ما نیستند و اصلاً ما در وطن خودمان غریب هستیم خواه در صف متحدین آنها باشیم و خواه در زیر سایه آنها. ما حکم دنبالهٔ کاروان را داریم خواه باین سمت برویم یا به آن طرف.

ما این مطلب را که در نظر دیگران حقیر میباشیم خوب میفهمیم؛ ولی ما حق نداریم و نمی توانیم تصور کنیم که در نظر خودمان هم خوار و ذلیل باشیم زیرا هیچ فرد انسانی خود را خوار نمیشمارد چه رسد بمردمانی که اصیل و شرافتمندند، و خود را وابسته به یک دین مقدس و بزرگ و امّت یک پیامبر عظیم الشأن می شمارند.

گفتم انسان، وگرنه میدانم که در عالم بشریت افرادی هم پیدا می شوند که خواری و زبونی را غذای خود می دانند، و اگر به شرافت آنها زیانی برسد از آن لذت میبرند. البته اینها بیمارند و اینگونه بیماران که خواری و ذلت برایشان خوش آیند است، تحت عنوان معینی قرار می گیرند.

ولی من سراغ ندارم که یک ملت عموماً به این بیماری گرفتار شده باشد. و باور نمی کنم که نسل کاملی در هر وضعیتی هم که باشد از خواری و پستی لذت ببرد.

و جای تأسف است از امت اسلامی که چنین خواری و بیچارگی بر پیکرش نقش بندد. باید عبرت گرفت از آن فرد مسلمانیکه در وسط کنگرهٔ امریکا ایستاد، و حقایق را مردانه اظهار کرد، تا بامریکا بفهماند که افتخار و بزرگی تنها آن نیست که امریکائی ها و روسها تصور میکنند، **و این مطلب که در دنیا بیش از دو بلوک وجود ندارد صحیح**

نمیباشد بلکه نیروی سومی هم هست که بتواند اظهار وجود کند. حتی شاهین عدالت در میان دو کفهٔ شرق و غرب باشد... وآن نیروی بزرگ اسلام و مسلمین است.

در دنیای کنونی سرزمینی است پهناور و بهم پیوسته، که از سواحل اتلانتیک تا کرانه های اقیانوس کبیر کشیده شده، در این بخش بزرگ بیش از پانصد میلیون نفر زندگی می کنند، که دارای یک عقیده و یک نظام زندگی می باشند، و آداب و ملیتهای نزدیک به یکدیگر دارند، زبانشان هم اگر یکی نیست لکن آنقدر زبان و لغت و فرهنگ آنها بهم نزدیک شده و بهم درآمیخته است که می توانند با هم تفاهم داشته باشند، بگذریم از اینکه ده‌ها میلیون مسلمان دیگر هم در نقاط مختلف آسیا و اروپا و افریقا پراکنده‌اند که دارای همین فکر و همین آداب و رسوم اند.

کدام عاقل است این گروه انبوه را که با هم مرزهای مشترک دارند بحساب نیاورد؟ تصور نکنید که دو بلوک شرق و غرب از حساب این جمعیت انبوه غافلند آنچنانکه در دعوتها و تبلیغات فریبنده و ماهرانها خودشان وانمود میکنند. اینطور نیست. و اصلا دعوای آنها تماماً بر سر ماست؛ همان جنگ ودعوائی که دو نفر بر سر یک ملک و یک متاع با هم دارند. هر کدام از این دو بلوک در راه تنازع بقاء و سیر زندگی منافع خود را تعقیب میکند. **ولی آیا ما عذری داریم که خودمان راضی شویم تا دیگران ما را ابزار زندگی خویش بدانند!**

بهانه ما این است که گرفتاریهای داخلی نمی گذارد در سرنوشت خود فکری کنیم، یا برای خود احساس شرافت و کرامتی بنمائیم و بفهمیم که پشت سر این تبلیغات چه هدف های هلاک کننده و فریبنده‌ای پنهان است.

این عذرها ممکن است از یک گروه مسموع باشد، لکن از یک جامعه و ملتی هم قابل قبول است؟! هیچ ملتی نمیتواند خود را معذور دارد که دیگران او را ابزار بی ارزش زندگی پندارند، بخصوص که برای او راه چاره‌ای باشد که بتواند دین و آزادی و شرافت و عزت خود را حفظ کند، و قدرت و عظمت از دست رفته خود را بازگیرد، و نگذارد آنچنان از میدان زندگی دور شود که نه به فکر او مراجعه کنند و نه در امور از او مشورت بخواهند! و بفرض آنکه راه چاره‌ای هم برای او نباشد؛ **آیا شرافت و عزت انسانی و سوابق درخشان یک ملت و یک امت که خود عامل اصلی پیدا شدن این تمدن جدید است** براو حکم نمیکند که برای نجات خویش راهی و چاره‌ای بیندیشد، و طریقه ای ابتکار نماید؟ در حالی که مطلب اینطور نیست. راه نجات جلوی پا و وسیله هم در اختیار ماست،

سعادت در انتظار ما نشسته و کامیابی در این راه هم مشکل نمیباشد. و این قرآن است که مرتباً ما را فرامی‌خواند که «و اَنتُمُ الاَعلَونَ اِن کُنتُم مُؤمِنینَ — وَ العِزَّةُ لِلّٰه وَ لِرَسولِهِ وَ لِلمُؤمِنینَ — اِن تَنصُروا اللّٰهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت اَقدامَکُم — یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اَستَجیبوا اللّٰهَ وَ لِرَسولِهِ لِما یُحییکُم»

اگر این نوع زندگی را خواری و بردگی ننامیم، باید بگوئیم که واقعاً طرز فکر عجیبی است.

* * *

از جهت دیگر... ما آنقدر تجربه کردیم که ازتجربه کردن سیر شدیم. این مظاهر تمدن پر باد و ظاهر آراسته را که مانند گدایان از اینجا و آنجا گرفتیم، در تمام شؤون زندگی و حیات فکری و اجتماعی و قانونی خود بکار بستیم، تا آنجا که وضع امروز ما بصورت مضحکی درآمده. هم در طرز فکر و قیافه اجتماعی مان، هم در شکل خوراک و پوشاکمان

برای نمونه قوانینی را یادآور می‌شویم که ابتدا از فرانسه یا از سایر دول اروپا گرفتیم، و پس از آن مرتباً هرگاه احتیاج به وضع قانون برای زندگی خود داشته‌ایم، از قوانین ممالک مختلف اقتباس کرده‌ایم. باید اعتراف کنیم که میان روح قوانینی که ما از خارج گرفته‌ایم و روح ملتی که این قوانین را برای او درست میکنیم. تضادّی است دائمی. ملت به هر کسی که از قانون تخلف کند نشان افتخار میدهد، و او را قهرمان میشناسد، و از هیچگونه کمک و تشویق درباره او دریغ نمی نماید، میزان این تشویق هم باندازۀ نفرتی است که نسبت به دولتهای مجری قانون دارد، و در اعتماد خود نسبت به هئیت های حاکمه بخل روا میدارد، و یا از کمک خود در جمع ادله و قرائن وشهادات مضایقه می نماید.

چرا اینطور است؟ میگویند چون مردم عامی و جاهلند! ولی خیر! علت جهل نیست،تحصیل کرده‌ها هم به قانون جواب مثبت نمیدهند. علت حقیقی تنافرمیان روح ملت و روح قانون در عاریتی بودن آن نهفته است: زیرا این قوانین بهیچوجه از مقتضیات اجتماعی و سوابق تاریخی و شعور ملی و اعتقادات مذهبی مردم کمک و نیرو نگرفته است بلکه از محیطی آمده که با روح این ملت از هر جهت بیگانه است. از جمعیتی است که برای خود تاریخ و دین و احتیاجات و موقعیت های خاص دارد. و مادامیکه قانون به روحیه ملت و احتیاجات آن جواب مثبت ندهد، ملت هرگز حاضر به اطاعت از آن واین از اخلاص نسبت به آن نخواهد شد.

ما نمی گوئیم که عزلت فکری واجتماعی اختیار کنیم؛ و از سیر تمدن بر کنار باشیم. ما در این کاروان سهیم و شریکیم، بلکه خود ما مسلمانان بودیم که سرمایه های هنگفت به جامعه تمدن انسان داده‌ایم، **آری با اقدامات مثبت و فعالیتهای بزرگ ما این بنا پایه گذاری شده است**، ولی متأسفانه امروز به این مطلب اهمیت نمی دهیم، و ارزش خود و احترام تقدم خود را نگه نمیداریم. وقتی این موقعیت در نظر ما ارزش پیدا میکند که قلوب و افکار ما از احساسات بردگی و استعمار خلاص شود، و افکار پاک آزاد مردان را پیدا کنیم! لکن ناله ما از این عادت گدائی خوار کننده‌ای است که بر آستان آن بنده‌وار دست بسینه ایستاده‌ایم، و این متاعهای عاریتی را بر صاحبش برنمیگردانیم. خوب بود کاری می کردیم که آنها هم گاهی از ما تبعیت میکردند.

خلاصه اینکه ما مسلمانهای خاورمیانه بر سرسفرهٔ انسانیت، موقعیت گدای بیکار را داریم. نه منزلت بخشنده بزرگوار که خود سفرهٔ احسان میگستراند.

بلی... جا دارد که مسکین و فقیر دست نیاز بسوی این وآن دراز کند اما کسیکه خود صاحب سرمایه‌ای هنگفت باشد، و با اینحال لباس گدائی بپوشد و به نام شرکت در تمدن بشری دست تکدی بسوی هر کس و ناکس دراز کند باید بگوئیم که این طرز شرکت تنها مخصوص طفیلی ها و در خور برده‌هاست. آنها که زندگی را جز بردگی نمی شناسند و ایمانی هم بغیر آن ندارند!

* * *

ناگفته نگذاریم که برای تمدن دو معنی است: یکی آنکه سهام ممتازهٔ خود را در بنای تمدن از دست ندهیم و روش پایدار حیاتی و ذاتی را که از ریشه های زندگانی خودمان نیرو گرفته است بضمیمه تجربیاتی انسانی در فروع و تطبیقات زندگی حفظ کنیم. معنی دوم آنکه ظواهر تمدن فریبندهٔ دیگران را که برای خودشان حاضر و آماده کرده‌اند و مشخصات معینی دارد برای زندگی خود انتخاب نمائیم، بدون آنکه در خصوص آن مطالعه و فکری کنیم و تمدن خود را در آن دخالت دهیم.

تمدن بمعنای اول، تمدنی است که با افکار عالی انسانیت سازگار است ولی بمعنای دوم، تمدنی است که فقط درخور کُند فهم هاست و من می ترسم از اینکه شاید همین معنای دوم را از تمدن فهمیده‌ایم ولاغیر!

* * *

خلاصه آنکه جبههٔ غرب ما را بنده خود میداند، و همیشه ما را ذلیل و خوار می خواهد. و موقعیت ما در نزد آنها بیش از موقعیت طفیلی و برده نیست، و هر فکر یکه در

خصوص ملحق شدن به این جبهه پیدا شود ناشی از منافع مشترکی است که میان سرمایه‌داری استثمارگر و دستگاه استعماری پشتیبان آن است، و هر پردهٔ دیگری که بخواهند روی این مطلب بکشند، پردهٔ حیله و فریب است، و برای آن است که مردم به مقاصد آنها پی نبرند، ولی خوشبختانه مردم دیگر گول این ماسک‌ها و این پرده‌پوشی ها را نمی خورند.

ما در جنگ جهانی گذشته در خلال یک ربع قرن، دو مرتبه زمین و آسمان این کشور، و معاش روزانه وعایدات، و وسایل زندگی و جان افرادمان را، با خلوص نیت تمام به این جبهه بخشیدیم، ولی آنها ما را با دست خالی و خسارت زیاد از میدان زندگی خارج کردند. دیگر نمی خواهیم به آن راه باصطلاح سالم برگردیم، راهی که ممکن است آنرا بردگان بپسندند، و برای سلامت آقایان سجدهٔ شکر بجا آورند. بلکه‌ما برای خود راهی را در پیش می گیریم که دشمنان را یکباره نابود کند و تا چند نسل و چندین قرن زندگی شرافتمندانهٔ ما را تضمین نماید. اگر کشورهای اسلامی خاورمیانه که در زیر پنجه های خون‌آشام استعمار غرب قطعه‌قطعه شده‌اند، بار دیگر دست ذلت خودرا بمنظور پشتیبانی از دولتهای جنایتکار در ایام سختی دراز کنند، حقاً مستحق لعنت و خواری خواهند بود، در حقیقت دستشان را دراز نمی کنند بلکه پشتشان را برای غرب خم میسازند، تا آنان **بنام پل پیروزی** بر پشت اینان سوار شوند؛ و خود را از جهنم بلا و معرکهٔ جنگ برهانند، و پس از آنکه از پل گذشتند خر ذلیل را که تا آن هنگام سوارش بودند با یک لگد دور کنند!

سرمایه‌داری غرب و سوسیالیستی شرق هر دو با ما عداوت اساسی و علنی دارند. و در خصوص ما هر دوی آنها جبههٔ واحدی را تشکیل می دهند، نمونه زندهٔ این دشمنی را در خصوص مسلمانان فلسطین مشاهده کردیم. همان وقت دیدیم که هر دو جبهه ذلت و خواری مسلمین را میخواستند، و از کرسی استعلاء و برتری‌جوئی فاجرانه خود به زیر نمی آمدند.

ما فراموش نکرده‌ایم که لشکر متفقین در جنگ جهانی اخیر چه اهانتهابه‌مردم‌ما روا میداشت، ما دیدیم که چگونه وسائط نقلیه آنها افراد غیر نظامی را زیر می گرفت؛ شرافت و ناموس ما بود که در زیر چکمه‌های جنایتکاران پایمال می شد: همانگونه که با برده‌ها و کنیزها رفتار می شود. از ظلم و ستم بهیچ عنوان مضایقه نداشتند، و هر نقطه‌ای را که اشغال می نمودند جز این عمل نمی کردند.

ما فراموش نمیکنیم آن نگاه‌های تحقیرآمیزیکه از چشمهای هزارها اجنبی و گروه‌های مختلفی که متفقین از سراسر دنیا در کشور ما پیاده کرده بودند، چگونه بر مردم ما

دوخته شده بود. اینها نه تنها در ایاب و ذهاب خود به افراد عادی به نظر حقارت مینگریستند؛ **بلکه به مامورین پلیس و افراد ارتش ما هم بی‌اعتنا بودند.** وقتی پلیس ما برای رسیدگی به حادثه‌ای مربوط به یک سرباز بیگانه در محلی حاضر می‌شد، کاری و وظیفه‌ای جز تماشا نداشت. متفقین بدون اندک رحم و شرم افراد کشور را زیر ماشینهای خود له میکردند، یا با لگد آنها را دور میزدند.

ما بحد کافی گرسنگی کشیدیم تا قشون متفقین که از نقاط مختلف دنیا بکشور ما آمده بودند سیر شوند، و باندازهٔ کافی رنج بردیم تا کارخانه‌های ما برای آنها مهمات تهیه کردند، همچنین سرمایه‌ها و گردانندگان آنرا در اختیار آنها گذاشتیم تا در نتیجه مواجه با شکست و کسادی بازار شدیم. امّا بعد از همهٔ این بیچارگی‌ها و محرومیت‌ها، اشغال کننده با تمام افتخار ایستاد و بر ما منت گذاشت که از شما حمایت کردیم و استقلال شما را حفظ نمودیم.

این یک گوشه از داستان غرب و طرز رفتار آنها با ما بود. و اما دستان جبهه شرق یعنی کمونیستی:

کمونیست‌ها همان هنگام که یهود را مسلح می کردند، از روی مبادی و اصولی که خودشان به آن دعوت میکردند پرده برداشتند، اسرائیل همان امت بود که به بهانهٔ دین و بنام اینکه دین یهود قدیم‌تر است میخواهد بر تمام ممالک روی زمین حکومت کند. و ما میدانیم که عنصر دین اولین مطلبی است که کمونیستی منکر آن است؛ معذلک در این مورد بخصوص بیدین با مدعی دینداری هماهنگی کامل کرد، و واقعاً پای‌بند دین نیست، بلکه تنها به منافع شخصی خود توجه دارد، و تمام تبلیغاتی هم که به اصول و قوانین میکند، وقتی با منافع خصوصی او اصطکاک پیدا کرد، همه را زیر پا خواهد گذاشت. اسرائیل در روی زمین یگانه دولتی است که بر پایه عنصر دین تشکیل شده و **عنصر دین اولین مطلبی‌است که کمونیستی منکر تشکیل دولت بر آن اساس است.**

کمونیستی گاه و بیگاه لقمه نانی به ما نشان میدهد، و فکر ما را از تلخی نگریستن به ثروتهای هنگفتی که فطرت انسانی از منظرهٔ آن متنفر است برمیگرداند! **ولی این نان را مجانی نمیدهد بلکه در مقابل، مقدسات ما را از ما میگیرد؛ نه تنها مقدسات دینی بلکه تمام شرافتهای انسانی ما را،** تا بتواند فکر ما را تنها در دایرهٔ خوراک و پوشاک محبوس کند، و مجال هر گونه تفکر و تعقل را از ما بگیرد.

باید دانست که اگر چه بر اثر تزریقهای عوامل فساد سخن از مقدسات انسان بمیان آوردن، در این کشورها حرف بی اساس و خیالات جلوه مینماید، و مردم حق دارند

اینگونه تصورات را داشته باشند زیرا با اوضاع کنونی حفظ مقدسات بمعنی واقعی آن ممکن نیست. و بدنهای فرتوت و خرد شده میلیونها افراد برای احساس مقدسات جائی باقی نمیگذارد. و پائین بودن سطح زندگی و محرومیت ادراک وشعورمردم را سخت بخود مشغول داشته است. ولی کسانیکه درهمین سرزمین دارای نظام دیگری می باشند که همان نان کمونیستی را می دهد، و آنانرا از فساد ثروتهای بیحد و حساب و اختلافات طبقاتی برکنار می دارد، و برایشان اجتماعی متوازن که در آن افتراء و محرومیت نباشد درست می کند، و در عین حال غذای روح و آزادی فکر و شعور انسانی هم به آنها عطا می کند و ترقی و عزت حیات اجتماعی آنها را تأمین می نماید عذری نمیتوانندیافت.

عذر ما مسلمانها در این ممالک اسلامی چیست که در خانه خودمان نظام دیگری داریم که ما را در ذیل کاروان تمدن جای نمیدهد، نه در جبهه کمونیستی و نه در جبههٔ سرمایه داری. بلکه هم عدالت اجتماعی کامل در داخل کشورهای ما ایجاد میکند، و هم شخصیت بین المللی به ما میدهد. نظامی که حیثیت گذشته ما را در مجامع دولتهای دیگر به ما برمی گرداند. **هم ما را و هم جامعه بشریت را از بلای جنگ خانماسوز نجات می بخشد.**

عذر ما چیست وقتی در همین اسلام عزیز خودمان قوانین و مقرراتی هست که مشکلات داخلی ما را حل می کند، بعلاوه هیچگاه نمیگذارد که بر سفرهٔ انسانیت جای گدایان ذلیل را بگیریم بلکه ما را در دستگاه تمدن انسانی صاحب سهم می نماید، صاحب سهمی که خودش به دستگاه کمک می کند و سرمایه هائی هم که از خودش دارد اندک و ناچیز نمی باشد؟

من تعجب می کنم چطور ممکن است انسانی خود را از جایگاه شرافت به میدان ذلت افکند!! چطور ممکن است انسانی حاضر شود دست بخشندهٔ خود را به دست گدائی تبدیل کند!! **من نمی فهمم کدام انسانی است که مقام فرماندهی خود را بدهد و فرمانبری را اختیار کند** در حالی که میتواند طریق عزّت را انتخاب نماید، اگر با حس حقارت و ذلت در ضمیر خود مبارزه کند!

بدون شک ما سرمایه هائی از خودمان داریم که به جامعه تمدن بشری اعطاء کنیم، آنطور که اغلب تصور میکنند مفلس نیستیم. آنگونه نیستیم که جبهه شرق و غرب میخواهند به ما تلقین کنند که عقب مانده و بیچاره ایم. بلی آنها میخواهند ما اینطور فکر کنیم تا جای حس اعتماد ما زا اضطراب، و جای امید ما را یأس و ناامیدی بگیرد تا مانند شکارهای خود باخته گاهی در دام این و گاهی در چنگال آن گرفتار باشیم.

آری. محققاً سرمایه‌های ملی و دینی ما بقدر کفایت بلکه بیشتر از حد کافی است. لکن بــه آنچه بیش از هر چیز محتاج میباشیم اعتماد به نفس است.حیات ما در همین اعتماد واقعی به اسلام و ایمان به خداست. و نجات در همین اعتماد و ایمان است.

صل ٤

تنها در سایه اسلام راه نجات است

وقتی معلوم شود که مقررات اسلامی زمینهٔ برطرف کردن مشکلات اساسی ما را اهم میکند، و برای ما میدان وسیع عدالت اجتماعیٔ را مهیا می نماید و ما را در حکومت ثروت و کارمزد به عدل رهبری میکند: می فهمیم که این دین در کشور ما عملی تر از هر ملک دیگری است که بخواهیم بنام شرکت در تمدن بشری آنرا انتخاب کنیم. بلی وقتی ن مسأله بر ما روشن شد می فهمیم که اسلام در کشور ما بطور قطع از کمونیستی عملی تر ست (با فرض آنکه از نظر ارزش انسانی، و نتایج عدالت اجتماعی با اسلام مساوی شد):

اولا، اسلام در کشور خود ماست و محتاج نیستیم آنرا از آن سوی مرزها بیاوریم، چنانکه صندوقهای دربسته را وارد میکنیم که گاهی شکسته و گاهی فاسد از آب رمیآید، زیرا نه در مقابل چشم ما تهیه شده، و نه از دردها و آرزوهای ما الهام گرفته ست.

دوم آنکه، اسلام دوست صمیمی ماست، دوستی او با ما از چهارده قرن پیش روع شده و در تمام این مدت در خیر و شر، در رفاه و گرفتاری ما را رها نکرده است. چه گاه که روی ترش باو نشان دادیم، چه زمانیکه به استقبال او شتافتیم. بعد از همهٔ این ریانات باز او بهترین صدیق ماست، نام اسلام در قلوب ما اهتزاز آور است، و در حساسات ما خاطرات شیرین و در روح ما آهنگ دلنشین دارد. نه بافکار و عادات و سنن

ما و نه بعواطف و احساسات ما هیچیک مثل کمونیستی بیگانه نیست. اگر ما از کمونیستی مطلبی را بپسندیم جنبه هائی هم از آن مورد پسند ما نیست. و اگر از یک سو به آن الفتی پیدا کنیم، از جهت دیگر نسبت به آن وحشت داریم، خلاصه در مورد کمونیستی بر فرض عدالتش مطمئن نیستیم که بتوانیم صف واحد و نیرومندی را برای تأمین عدالت اجتماعی تشکیل دهیم. در صورتی که می دانیم اگر واقعاً دعوت به اسلام شود جبههٔ قوی و متشکلی بوجود خواهد آمد.

بعلاوه اسلام نقطه اتکای نیرومندی است که سرمایه‌داری استثمارگر نمیتواند آنرا مردود شمارد در حالیکه میتواند کمونیستی را دفع کند. و بدیهی است کسانیکه نسبت به وطن و اجتماع خود خلوص نیتی دارند، و مردم را از این طریق دعوت به عدالت میکنند، خودشان عدالت اجتماعی را میخواهند و هدف واقعی آنها نیل به این آرزو است، و عنوان عدالت را وسیله برای نشر مسلک معینی و لفافه برای تحریک مردم علیه یکدیگر قرار نمی دهند، این وطنخواهان نمیتوانند از یک سلاح قوی مثل سلاح اعتقاد اسلامی چشم بپوشند. **اسلام سلاحی است که در دست مردم حاضر و آماده است، و در قلوب آنها قرنها ذخیره شده است،** و اگر مردم را به این عقیده دعوت کنند بیدرنگ جواب مثبت می شنوند، اینها میتوانند با دعوت به اسلام روحیهٔ مردم را نیرومند کنند و آنها را با حرارت و شوق عظیم بطرف مقصد حرکت دهند.

کسانی که میخواهند اسلام را از صحنهٔ مبارزه در راه عدالت اجتماعی کنار بزنند، تا مردم را اجباراً به زیر پرچم کمونیستی درآورند، اگر تصور کنیم که نیت پاک دارند باید بگوئیم **یا بخود خیانت میورزند، یا به مردم خیانت میکنند،** از آنجهت که به ارزش نیروی عظیم اسلامی پی نبرده‌اند، و نمیدانند که این نیرو تمام وسایل حرکت و پیشرفت بسوی هدف را برای آنها آماده میکند، و یا علت جهل نیست بلکه عداوتی است که نسبت به این نیروی بزرگ دارند، و اگر نه جهل است ونه عداوت باید گفت: قیمتی برای خود قائل نمی باشند و میل دارند مانند برده‌ها با لقمه نانی که پس ماندهٔ سفره بیگانگان است سیر و راضی باشند...!

من خوب می فهمم که استثمارگران و تجاوزکاران چگونه به اسلام عداوت میورزند، گاهی با خریدن کسانیکه عنوان دین را وسیلهٔ ارتزاق قرار داده‌اند و یا با خفه کردن داعیان حقیقی اسلام، و متهم کردن آنان به تهمت های گوناگون، خلاصه میخواهند به هر وسیله ای که شود اسلام را از صحنه فعالیتهای اجتماعی خارج سازند، تا خود را از شمشیر برنده و عریان آن که بر گردن متجاوز و استثمارگر گذاشته شده است خلاص

کنند. اما اینکه خود داعیان به عدالت اجتماعی با اسلام دشمنی کنند برای من نامفهوم است. و باید گفت که در پشت پردهٔ این مخالفتها نیرنگهائی است که مردان پاک نباید از آن غافل باشند، مقصود ما از مردان پاک افرادی هستند که هدفی جز عدالت ندارند، و مبارزهٔ آنها صرفاً برای مردم است، و برای نیل به این هدف بزرگ و مقدس فکرشان[۹] از هر غرضی پاک شده است، در کارشان نه خودنمائی است و نه انحراف.

من نمی گویم که در قضاوت عجله کنیم بلکه مشکلات اساسی خودمانرا تجزیه و تحلیل نمائیم و بر اسلام عرضه بداریم. تا ببینیم آیا برای این مشکلات در اسلام راه علاجی هست یا نه؟ مشکلات اجتماعی که در وضع کنونی از آن رنج میبریم، اینها است:

۱ــ بدی توزیع ثروتها

۲ــ مشکل کار و کارمزد

۳ــ نبودن تساوی امکانات و محیط مساعد برای رشد استعدادها بطور یکسان و برای همگان

٤ــ فساد دستگاه کار و ضعف تولید

البته مشکلات دیگری هم هست که محصول همین چهار مشکل اساسی و بزرگ است. و یا تراکم همین مشکلات می باشد.

اکنون بیائیم این مشکلات را یکی یکی در پیش بگذاریم و به اسلام عرضه کنیم تا متوجه شویم که اسلام چگونه این مسائل را بطریق اطمینان بخش، با آرامی و بدون خطر حل می کند:

۱ــ بدی تقسیم در امور ملکی و مالی

کسی پیدا نمی شود در این مطلب مجادله کند که تقسیم املاک زراعتی در ممالک ما مسلمانان خاورمیانه وضع خراب و آشفته ای دارد، و لازم است هر چه زودتر به تعدیل آن اقدام گردد. امروز اختلافی در صحت این فکر نیست، تنها اختلاف در این است که این وضع غیرقابل بقاء را چگونه باید علاج کرد؟.

وقتی کار به اینجا میرسد که هزار فرد یا خانواده، اکثرزمین های قابل زراعت را در اختیار دارند؛ در مملکتی که جمعیت آن مثلاً بیست ملیون است دیگر برای ما مجالی نمی ماند که در بدی تقسیم املاک و فساد آن اختلافی داشته باشیم.

این جریان در مورد اموال منقوله وضع خرابتری دارد، زیرا کمتر از ده هزار نفر

بیش از ثلث ثروت موجود در بانکها و شرکتها را در دست گرفته اند! پس اختلاف رأی در طریقهٔ علاج است، نه در حقیقت درد.

شخصی که فکر سرمایه‌داری دارد، پیدا می شود و اینگونه صلاح اندیشی میکند که: اوضاع املاک زراعتی را باید تغییر داد، تا در آینده دچار طوفانهای مهلکی که از افق نزدیک آشکار است نگردیم... آنگاه قانون تحدید مالکیت در زمینهای زراعتی را پیشنهاد میکند، که از حد معینی تجاوز نکند. و اضافه میکند که دولت مازاد را از سرمایه‌داران بخرد، و از این راه مالکیتهای کوچکی تشکیل دهد. این فکر فکر سرمایه‌داری محض است. زیرا معنی این پیشنهاد تبدیل ثروت غیر منقول است به ثروت منقول آنهم بمقدار هنگفت که فاصلهٔ عمیق طبقاتی دارد، و هر چه در آن بیندیشند باز همان آش است و همان کاسه. و عجب است که سرمایه‌داری کند فهم این مقصود را هم ادراک نمیکند. و آنرا به کمونیستی متهم میسازد و مورد حمله قرار میدهد.

شاید ما نمی فهمیم و سرمایه‌داری خوب میفهمد؟! بلی آنها خوب ادراک میکنند که این بندگان روی زمین مشتی خرده چوب آدم‌نما می باشند، که نه ترسی از آنهاست و نه خطری. سرمایه‌داران و مالکین اراضی می فهمند؟! که زمین حکم غلام حلقه بگوش را دارد ...

نه، ترس از فرارش هست و نه از جانب آن خطری متوجه میباشد. آنها می دانند که داشتن زمین یعنی داشتن یک مشت نفوس که گرسنگی و مرض آنها را بصورت مخلوقاتی ضعیف و لاغر درآورده است. بحدیکه دیگر برای خود موجودیت و ارزشی احساس نمی کنند، و در فکر اینکه عدالت و انصافی در کار هست یا نیست نمی باشند. چه بهتر که با بودن این گروه بندهٔ بی ارزش و بی آزار اموال آنها برای بهره‌برداری در همین زمین باقی بماند، لکن اگر تبدیل به منقول گردید ناچار میشوند که اینها را در کارگاهها و کارخانه ها استخدام کنند **یعنی آنجا که کارگران دور یکدیگر جمع میشوند، و در اجتماعشان احساس و ادراک رشد میکند و روزی از روزها حقوق انسانی خود را مطالبه میکنند!**

اما دولت[1] در این سالهای اخیر خواسته است کاری انجام دهد- البته در چهارچوب به فکر سرمایه‌داری، و در حدود رعایت مصالح طبقه مالکین و سرمایه‌دارانی که دولت نمایندهٔ آنهاست-... ولی باید گفت که این قدمهای کوچک و آهسته ودر اصلاح اوضاع

۱ــ مقصود دولت مصر است.

فاسدی که فسادش از حد گذشته است اثری ندارد، زیرا اوضاع اجتماعی حاضر از زشتی و پلیدی به مرحله‌ای رسیده که این ناز و نوازشهای ملایم علاج دردهای سنگین او را نمی کند!

اینجاست که کمونیستی مردم را بسوی خود دعوت میکند و با صدای رسا به گوش آنها میخواند که تنها چاره و راه خلاص مردم طریقهٔ معین کمونیستی است!

حالا ببینیم اسلام چه میگوید و در مقابل این آراء راه و روش اسلام چیست؟:

می دانیم که اسلام مالکیت فردی را محترم میشمارد. این حقیقتی است که در آن تردیدی نیست، و از اینجهت با اساس نظریهٔ کمونیستی مخالف است.

لکن کدام مالکیت فردی است که اسلام آنرا مقرر میدارد، و ضمانت اجرائی آنرا عهده‌دار است؟ آن مالکیتی است که به وسایل مشروع یعنی وسائل صحیحی که اسلام برسمیت می شناسد پیدا می شود.

اسلام کار و کوشش را سبب انحصاری تملک می داند. کار به هر قسمی که باشد. خواه بدنی خواه فکری. بهمین جهت ربا را حرام کرده است، زیرا آن زیادتی که بهمراه مال قرض شده برمیگردد در نتیجه کار بدست نیامده بلکه از سرمایه استفاده شده است. و سرمایه هم در ذات خود از وسایل کسب و انتاج صحیح نمی باشد، و پاداشی بر آن مترتب نیست. زیرا عوض فقط در مقابل کار قرار می گیرد. این مطلب که: «مبدأ اساسی برای مالکیت در اسلام کار است» موضوعی است که جای هیچ تردید و جدل در آن نمیباشد.

همچنین اسلام برای زیاد کردن مال راههای معینی را مقرر کرده است. و هر طریقی را که از حدود وسایل مشروع خارج شود اجازه نمیدهد— همانطور که در ربا گفتیم— اسلام قمار و غش در معامله و احتکار و گرانفروشی، بلکه سود بی اندازه‌ای را که موجب اجحاف و مخالف عدالت است، از حدود شرع خارج میکند.

معلوم است قانونیکه درآمد و کسب را با وسائل نامبرده اجازه نمیدهد، تحصیل مال را از راه سرقت و غارت و از میان بردن هستی دیگران و از راه ظلم و تعدی، بطریق اولی از وسائل تملک و ازدیاد مال نمیداند.

خلاصه هر مالکیتی که بر پایه صحیح که اسلام آنرا تصدیق کند قرار نگیرد، یا بر اساس صحیحی باشد، اما ازدیاد آن به وسائلی که اسلام مقرر داشته است انجام نیابد، آن مالکیت تقلبی است و مورد قبول اسلام نیست، ضمانت اجرائی هم برای آن عهده‌دار نمیباشد.

این اصل اول مالکیت در اسلام است که بخودی خود جلـو تراکم ثروت را از همان ابتدای کار میگیرد. بنابراین مالیکه در نتیجه کار و فعالیت شخصی بدست میآید، مالی که با سود سرشار فروخته نمیشود، و با غش و ربا چند برابر نمی گردد، و خلاصه بهره‌برداری بر اساس احتکار و ظلم نیست... چنین مالی طبعاً بحد تراکم نخواهد رسید تا مضر به حال اجتماع گردد، و فاصله های طبقاتی ایجاد کند.

***

شایسته است که به این عوامل طبیعی عامل مالیات دائمی یعنی زکوة را اضافه کنیم... این یک تکلیف ایجابی است که بمیزان ثابتی از اصل ثروت هر ساله گرفته می شود.

اینجا مطلبی است که باید در باب دفاع از این فرضیه گفته شود: مغرضین و منحرفین زکوة را در قیافه زشت و نامطبوعی نشان می دهند، و آنرا در قیافه احسان ذلت آوری که نامناسب با شرافت انسانی است تصو یر می کنند.

اما باید گفت که اسلام چنین دستوری نداده است که خودت زکوة را به اهلش برسان، بلکه به کسانی که عهده دار امور مسلمین اند گفته است زکوة را جمع آوری کنند، و طبق قوانین معین که قابل تطبیق با احتیاجات اجتماع و اوضاع هر زمان باشد خرج و مصرف نمایند. نظامی به این شکل کجای آن ذلت آور است؟ این مغرضین و منحرفین از حقیقت اند که پیوسته می کوشند عمل زکوة را در چهرهٔ ناز یبا رسم کنند، و در این قیافه که: ثروتمندی می بخشد و تصدق می دهد، و فقیری می گیرد و تشکر می کند. دست دهنده‌ای بالا قرار گرفته و دست گیرنده‌ای ز یر آن، چهره‌ای مقابل چهرهٔ دیگر است، و مباشرتی است میان یک فرد و فرد دیگر!

این صورت زشت و ناپسند را از کجا آورده‌اند؟ من نمی دانم!.

اگر امروز دولت مالیاتی برای تعلیم تعیین کند، و درآمد آنرا برای هدف های فرهنگی اختصاص دهد ، و در راه‌هائی از قبیل ساختن خانه، پرداخت حقوق فرهنگیان، تهیه وسایل تحصیل و کتاب و غذای محصلین مصرف کند آیا باید بگوئیم این روش گدائی است و موجب ذلت است؟!! توهین به مقام استاد و دانشجو است؟ برای آنکه از ثروتمندان گرفته شده و در مخارج نیازمندان صرف گردیده است؟!.

اگر دولت قانونی وضع کند که از هر ثروتی کم یا ز یاد ۲/۵٪ جهت اصلاح امور ارتش و تسلیحات گرفته شود، و این درآمد را منحصر به امور لشکری کند... باید گفت ارتش و لشکر گداست؟ و این عمل توهین بافسران و درجه داران است، چون دولت مخارج

نرا از ثروتمندان گرفته است؟! و حال آنکه ثروتمند و فقیر هر دو در تأدیه آن شرکت داشته اند؟

زکوة هم مالیاتی است مثل همین مالیاتها که جمع میشود: وسپس در راه‌های مفید مصرف میرسد. همه یک جا جمع ودرمقام خرج تقسیم میگردد. این احسان فردی نیست که ازدست شخصی خارج شود وعیناً به دست فرد دیگری برسد.

اگر امروز مشاهده می شود که پاره‌ای مردم زکوة مالی اموال خود را مستقیماً و بدست خود میان مستمندان تقسیم می کنند، این روش آن نظام معینی که اسلام مقرر کرده است نیست. این دسته مردم که چنین عمل می کنند برای آنستکه زکوة مانند مالیات جمع‌آوری نمی شود تا در موارد لزوم بحسب مقتضیات زمان صرف گردد.

لکن غفلت خود مردم و درغفلت نگهداشتن آنها به جائی رسیده که بعض افراد در مجامع،سخن از زکوة می گویند و آنرا احسان فردی که موجب خواری و سرافکندگی است، و مردم را عادت به گدائی میدهد می شمارند!

جرأت این افراد در برابر حقایق روشن و ابتدائی اسلام و بی پروائی آنها تا این درجه تنها ناشی ازغفلت گویندگان و شنوندگان آن است. غفلتی که به سرحد حماقت و بلاهت رسیده است. و هردو دسته هم روزبروز در کشور ما زیادتر می شوند بلکه درمحیط تحصیلکرده ها و روشنفکرها رواج این سخنان بیشتر شده است... مقصودم روشنفکرانی که گوششان پیوسته برای هرگونه اعتراض نسبت به قوانین اسلام بازو آماده است، و از شنیدن این جملات شاد وخندان می شوند برای اینکه ثابت کنند واقعاً روشنفکرند!

***

باری برگردیم به مطلب خودمان یعنی بیان قوانین اسلامی در مسأله بدی تقسیم امور ملکی و مالی:.

ملاحظه کردیم اسلام مالکیتی را که بر اساس صحیح تملک استوار نشده باشد برسمیت نمی شناسد، همچنین مالکیتی را قبول دارد که افزایش آن با وسایلی که اسلام مقرر کرده انجام گرفته است، سپس ملاحظه کردیم که در مورد گرفتن ۲/۵٪ مقداری از اصل سرمایه و اختصاص آن به اصلاحات امور اجتماعی و مساعدتهای مخصوص به نیازمندان، اسلام نظام ثابتی را بدست می دهد، و در مورد این مساعدتها یا یکجا کمک می کند تا برای کار سرمایه‌ای باشد، یا اگر کاری ازآنها ساخته نیست بصورت ماهیانه می دهد، و یا به هر شکل دیگری که مصلحت عمومی اقتضا کند.

اما باید دانست که حقوق مالی اسلام به همین جا ختم نمی شود. آنچه گفته شد

در صورتی است که اجتماع در حال تعادل باشد و اختلال و اضطرابی در آن نباشد. یا هنگامی است که احتیاجات فوق‌العاده و حالات استثنائی بعلت مواجه با حوادث داخلی یا خارجی برای جامعه پیش نیاید. اما هنگامیکه اوضاع تغییر کرد و احتیاجات ضروری و فوری پیدا شد، حق اجتماع در استفاده از مال بدون قید و شرط است، و حق مالکیت فردی در مقابل این حق اجتماعی ایستادگی نمی کند.

اسلام تمام این اختیارات را به حکومتش اعطا میکند– البته به حکومتی که نمایندهٔ اجتماع است– نه تنها برای مواجهه با احتیاجات روز، بلکه برای دفع ضررهائی که احتمال وقوع آن میرود.

از اختیارات حکومت اسلامی است که اول مالیاتهای خصوصی را– غیر از مالیاتهای عمومی– آنطور که مصلحت میداند تعیین کند سپس عوایدی را مخصوص ارتشی، و عوایدی جهت فرهنگی، و عوایدی را برای بیمارستان ها، و اصلاح امور اجتماعی و... ترتیب دهد، و درآمدی را هم برای پیش آمدهای غیر منتظر که طبعاً مخارجی لازم دارد و در بودجه های عمومی قبلاً منظور نشده ودرموقع ضرورت کافی نیست منظور نماید.

حکومت اسلامی حق دارد از املاک مردم مقداری را جدا کند، و از ثروتها مبلغی را بگیرد– البته بنسبتی معین– آن مقداری که برای تعدیل اوضاع اجتماع، یا مواجهه یا هزینه های فوق‌العاده جهت حفظ اجتماع از آفات ضروری میداند: آفت جهل، آفت مرض، آفت محرومیت،آفت عیاشی ها و خوشگذرانیها، آفت کینه و عداوت میان افراد و اجتماعات و سایر آفاتی که بجهت آن اوضاع اجتماع واژگون می شود.

حتی دولت اسلامی می‌تواند تمام املاک و اموال را ضبط کند، و مجدداً براساس جدیدی تقسیم نماید– اگر چه مالکیت های اولیه بر پایه های صحیح و وسائل صحیحی که مورد تصدیق اسلام است بوده باشد–چرا؟ برای اینکه دفع ضرر از کل اجتماع یا پیشگیری از زیانهای احتمالی برای حفظ اجتماع ، از رعایت کردن حقوق افراد اولی است. و نظریه اسلام در مسأله هماهنگی اجتماعی در اینجا تعارضی میان حقوق فرد و حقوق اجتماع تولید نمیکند. زیرا هر ضرر اجتماعی را اسلام ضرر به همه افراد می داند، و حکومت را مسؤل می نماید که این افراد را هنگام ضرورت از ناحیهٔ خودشان حمایت کند!

***

از بحث های گذشته بطور وضوح معلوم میشود که تصرفاتی که به این حد نمیرسد طبعاً مقدور است. و دولت اسلامی می تواند اراضی مالکین را در اختیار صاحبان آن باقی گذارد، و بگوید: مالکیتش از آن شما اما از نظر عمل مقداری را که مالکین خودشان

زراعت میکنند به خودشان بدهد و مازاد را بعنوان ارفاق به افرادی که محتاجند و قادر به کار میباشند واگذار کند تا بنفع خودازآن بهره برداری نمایند؛بدون آنکه در مقابل پاداش یا اجرتی از آنها بگیرند.

همچنین حکومت اسلامی می تواند در مورد اجاره‌های زمین دخالت کند، و حدودی برای نرخ آن تعیین نماید که راه تجاوز را بگیرد.یا درآمد محصول را به نسبت معینی ترتیب دهد تا به مستأجر ظلم و اجحاف نشود،یابه مقتضای زمان در این حدود شرائطی را منظور نماید. خلاصه حکومت اسلامی از هیچ جهت دست بسته نیست جز آنکه باید عدالت عمومی را مراعات کند و از تعدی و ظلم برکنار باشد، دولت می تواند برای برقراری عدالت شورای قضائی تشکیل دهد و این وظیفه را بشورا واگذار بنماید.

با شرحی که داده شد، اکنون خوب می فهمیم که اشکال مالکیت فردی فقط در ذهن کسانی است که اسلام را خوب نمی شناسند، یا کسانیکه اسلام را می شناسند اما بر روی آنچه خدا فرستاده است پرده می کشند، و برای ما **الناس مسلطون علی اموالهم** را عنوان میکنند بدون آنکه حکم: **«لاضررولاضرار»** را پیش بکشند. چنانکه «لا تقربواالصلوة» را میخوانند و «و انتم سکاری» را فراموش می نمایند.

مالکیت فردی در اسلام محترم است لکن با همان قیودی که گفتیم و آن امکاناتی که منظور کردیم، زیرا این نظام به تمایلات طبیعی افراد در مورد تملک جواب مثبت میدهد، و به فرد حق مالکیت اعطاء میکند، و در مقام کار و تولید هم حداکثر ترغیب را دارد، اما میگوید تمام درآمد این املاک در مورد لزوم باید برای پیشرفت و ترقی همه‌جانبه اجتماع صرف شود و وسیله خدمت به جامعه گردد.

پس این نظام بیشتر رعایت عدالت میکند تا کمونیستی و لطف و رحمتش هم بیشتر و عدالتش شاملتر و کاملتر میباشد: همراه با عدالت است، زیرا جز در مواقع ضروری لطمه‌ای به مالکیت فردی نمیزند. تؤام با مهر و مودت است زیرا قدرت تولیدی افراد را عملاً تضمین می کند و عدالتش هم شاملتر است، زیرا فرد را برای اجتماع و اجتماع را برای فرد میخواهد.

۲ــ مشکل کار و کارمزد

وقتی معلوم شد که در نظر اسلام تنها عمل و فعالیت سبب مالکیت و ازدیاد ثروت است، بنابراین کار تعیین کننده اساس ارزشهای اجتماعی و اقتصادی است. حال این

کار فکری باشد و مغزی یا جسمی باشد و دستی.

اسلام کار را بعنوان یک امر مقدس محافظت مینماید، و برای دستی که کار میکند احترام خاصی قائل است تا آنجا که پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله در باب مقدس بودن کار میفرماید: «کسی که بار زندگی خود را به دست خویش میکشد مورد مغفرت الهی قرار گرفته است.» و باز میفرماید: «خداوند بندهٔ صاحب شغل را دوست میدارد». و «هیچیک از شما طعامی بهتر از حاصل دسترنج خود را نخورده اید».

آن اصل کلی که به قاضی و حاکم حق می دهد تا در مورد قضایای بی سابقه احکام تازه‌ای از قواعد اسلامی استنباط کند، به حکومت اسلامی هم حق می دهد که مطابق احتیاجات کارگران موازینی معین کند، اصل صلاحیت استنباط مفتی در مواردیکه دلیل بخصوص نباشد و همچنین اصل صلاحیت حاکم برای مقابله با احتیاجات به حکومت اسلامی اختیار میدهد که برای کارگران، متناسب با احتیاجات زمان، قانون کارگری وضع کند — البته در حدود عدالت و تأمین معاش کارگر و جلب رضایت او.

در این میدان وسیع، و این آزادی دامنه دار فرصتهای مناسبی است برای جبران هر پیش آمد و مقابله با هر وضع استثنائی که در پرتو مصلحت های اجتماعی و عمومی، و در پرتو اصول و قوانین دیگر اسلامی قرار گیرد، آن مبادی و قوانینی که مغبون کردن را حرام شمرده است، مانند هر جریانی که منجر شود به این که عیاشی و تنعم در یک طرف و فقر و محرومیت در جانب دیگر قرار گیرد، هر جریانی که موجب شود پول در دست افراد محدود، محبوس گردد و ثروت ها در میدانی کوچک و محصور گردش کند. کیست که نداند یکی از اصول ابتدائی اسلام این است که: ثروت نباید در دست اغنیاء حالت انحصاری پیدا کند؟ قرآن می فرماید «**کَیْ لایَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْاَغنِیاء مِنْکُمْ**» **انفاقات را لازم کردیم تاثروت درمیان ثروتمندان دست بدست نگردد.**»

هر نظام کارگری که منجر به این نتیجه شود «یعنی تراکم ثروت در دست عدهٔ معدود» آن نظام اسلامی نیست و اسلام آنرا قبول ندارد. در پرتو همین اصل کلی و قوانین عمومی سابق الذکر می شود اجرت کارگری را با اطمینان خاطر تعیین کرد.

و اما ساعات کار — مطابق مقررات عمومی اسلام (که هر عمل زیان‌آوری را حرام می شمارد) ساعات کار محدود است. زیرا با فرمول: **لاضرر و لاضرار** آنچه موجب شود که بهداشت کارگرانرا بخطر اندازد یا آنها را از استراحت لازم محروم کند. و آرامش

سوره حشر — آیه ۷ — صدر آیه چنین است: ما افاء اللهُ عَلی رسولهُ مِن اهل القُریٰ فَللّهِ و لِلرّسول وَ لِذی القُربیٰ وَ الیَتامیٰ والمساکینَ وَ ابنِ السَّبیلِ کی لا...

خاطرشانرا به نگرانی های امروز و فردا سلب نماید، از نظر اسلام حرام است و بر حکومت است که بحسب مقتضیات روز برای حفظ این جهات مقرراتی وضع کند.

مقررات کارطوری است که روز بروز در تجدد است، و مقتضیات دائم در تغییر. بهمین جهت اسلام قوانین کلی وضع کرده است، و اصولی را بیان نموده که بوسیلهٔ آن، مقررات منطبق با اوضاع روز وضع شود، این خط مشی عمومی اسلام است تا بتواند با احتیاجات و حوادثی که هر روز پیش می آید رو برو گردد؛ و تجربه های بشری که درنتیجه عمل در هر زمان پیدا می شود با قوانین اسلام منطبق گردد، خلاصه اسلام دائماً خط سیر عمومی را حفظ می کند تا اجتماع از هدفهای خود کنار نیفتد، و عملیات اجتماع با روح و مبادی اسلامی مخالف نشود.

***

در بحث گذشته از گفتار «مالکیت فردی» مطلبی ماند که عمداً آنرا بتأخیر انداختیم، و آن مسأله «احتکار» است که هم به مالکیت عمومی ارتباط دارد، و هم به مسأله کار و کارمزد. زیرا امر احتکار بسا منجر می شود به اینکه صاحب کار در مورد کارگران زورگوئی کند علاوه بر اجحافیکه در بازار برای فروش کالای خود مینماید. کارگرانی که در صنعت یا شغلی کار میکنند که انحصار به فرد یا شرکتی دارد در زحمت و رنج بسر میبرند مانند رعایائی که در مزارع اجباراً به کار کشیده می شوند. منتهی فرقش اینست که تیول اراضی احتکار زمین است و این نوع احتکار احتکار صنفی و محدود کردن صاحبان مشاغل است.

اسلام بطور کلی احتکار را منع کرده است. و نیز حقی را که امروز بنام حق امتیاز مینامند حرام میداند.

باید دانست که مشاغل عمومی را اسلام برای هر فرد مشروع دانسته و جلوگیری از آنرا ظلم میداند. اما آنچه که امروز بنام ملی شدن نامیده می شود، خود اصل بزرگی از اصول اسلامی محسوب می گردد.

این احتکارهای موجود مانند انحصار صنعت شکر و دخانیات و سایر امتیازات معروف مثل امتیاز شرکت برق و آب، و آنچه در این مسیر است تمام اینها روشنی است که اسلام آنرا قبول ندارد. برای اینکه اولا وسیله‌ای است از وسایل زورگوئی و محدودیت نسبت به نرخ، و نسبت به کارگر. ثانیاً وسیلهٔ تراکم ثروت است بطریق جائرانه‌ای که نمی گذارد امکانات برای عموم محفوظ باشد. ثالثاً وسیلهٔ تعطیل تولید و اغلب موجب از بین بردن اسباب تشویق در این امر میگردد.

البته امور عام‌المنفعه که حکم مرافق عمومی را دارد باید در ملک عموم باقی بماند، و محصول آن هم باید به خزانه ملت برگردد نه به خزانه افراد. این است آن اسلام واقعی و حقیقی!

۳ــ بحث عدم تساوی در امکانات

هیچ موضوعی را اسلام مانند اختلال تساوی امکانات مبغوض ندانسته است، در هر قیافه و در هر وضعی که باشد، و هیچ مطلبی را اسلام از محیط خود دور نمی‌زند آنچنانکه امتیازات ناشی از مولد و ملیت و رنگ و ثروت را بدور می افکند... البته اسلام تفاوت در طاقت و قدرت افراد را انکار نمی کند و برای این امر حسابی قائل است. لکن در عین حال این شرط را می کند که امکانات و میدان عمل باید برای همه مساوی باشد، آنگاه اگر فردی تنها به موهبت خدادادی خود (نه به عناوین دیگر) از دیگران سبقت گرفت سبقتی است که مورد قبول اسلام است.

هیچ فردی بخاطر زادگاهش بهتر از دیگران نیست، ولادت خواه در خانه عالی باشد یا دانی مزیت خاصی به فرد نمی‌بخشد، و مزیتی را هم از او سلب نمیکند. وباید دانست که اسلام با هیچ مطلبی مثل فکر طبقاتی مخالفت ودشمنی نکرده است.

بعض مردم در فهم آیه: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ (ما بعضی را بر بعض دیگر با درجاتی برتر آوردیم) خلط مبحث میکنند و از این آیه برای تثبیت نظام طبقاتی اسلام استفاده می نمایند. البته تنها در اجتماع مریض مانند اجتماعات کنونی ممکن است که مطلب اینطور فهمیده شود!... اما عقل سلیم پی میبرد که این امتیاز امتیازی است فردی نه طبقاتی، امتیازی است متکی به موهبت شخصی، امتیاز طبقاتی نیست که متکی باشد بر تولد در طبقه مخصوص. البته موهبت فردی برای صاحبش موقعیتی را بنا به استحقاق فراهم می کند. اما ولادت در خانواده‌ای برای صاحب آن، مقام و منزلتی را که استعدادوعمل عهده‌داراست نمی آورد. این است تفاوت اساسی میان نظام طبقاتی و نظام اسلام. و این فرقی است قاطع که تجاهل و تردید هم بر نمیدارد.

اسلام نظام طبقاتی را از بنیاد آن خراب میکند، و اعلام مینماید که تفاوت افراد بجهت اختلاف استعدادهای ذاتی وموهبت های خدادادی است وبس.

هر طفلی حق دارد مانند سایر اطفال سالم و بدون آلودگی به مرض های وراثتی

متولد شود. حق زندگی برای هر پدر و مادری باید محفوظ باشد آنگونه که برای سایر پدران و مادران محفوظ است. نه تنها بخاطر این دو فرد بلکه برای مولودیکه از نسل آنها پیدا خواهد شد. زیرا مقدمات صحت و سلامت طفل باید قبل از تولد تدارک شود. در غیر این صورت تساوی حقیقی میان مولودیکه براثر وراثت غشی بدنیا آمده با مولود دیگر یکه سالم متولد شده است وجود نخواهد داشت.

تساوی امکانات مطلبی نیست که حسابش پس از ولادت شروع شود.

مرحله ولادت متأخر از تحقق این تساوی است. بر حکومت اسلامی است که در حدود قدرت این امکان را برای هر مولودی با بهداشت و تأمین احتیاجات پدر و مادرش محفوظ بدارد.

حق هر مولودی است که بقدر کفایت و بمقدار یکه مولود دیگر استفاده میکند مواد غذائی برایش فراهم شود، و از نعمت تربیت و سر پرستی بهره‌مند گردد. و اگر درآمد پدر و مادری یا محیط زندگی آنها این امکان رانتواند برای طفل فراهم کند (یعنی خوراک و تربیت) در آن صورت بر حکومت است که این وسائل را نه تنها بخاطر آنان بلکه بجهت این مولود جدید نیز فراهم سازد. در غیر اینصورت تساوی امکانات در بارۀ این مولود صحیح نمی باشد.

و نیز حق هر طفل است که وسیلۀ تحصیل علم برایش فراهم باشد، و وسایل بهداشت داشته باشد، و میدان کار و فعالیت بقدر استعداد و طاقتش پیدا کند، اینجاست که تفاوتهای طبیعی بحق خود میرسد • زیرا این تفاوت ها از داخل شخصیت های افراد پیدا می شوند نه در ظاهر اجتماع و محیط.

***

در تاریخ اسلام نمونه های بیشماری برای برتری استعدادهای فردی و رسیدن آنها به عالیترین درجه سطح اجتماع می یابیم که تولد در خانواده فقیر؛ یا محیط پست، یا داشتن شغل کوچک هیچیک ضرری به آنها نزده است. زیرا اسلام با صراحت تمام گفته است: هیچکس را بر دیگری فضلی نیست مگر بجهت تقوی.

اسلام این امتیازات دروغی را که تنها بواسطه ولادت در خانوادۀ سرشناس یا فامیلیهای بزرگ به اطفال داده می شود تثبیت نمی کند.

ما مشاهده می کنیم که در وضع فاسد خودمان شاگردی قبل از رفقای همکلاس خود به دانشگاه جنگ راه پیدا می کند بجهت اینکه از خانواده اشراف یا از فرزندان فرماندهان است! و باز دیگری را می بینیم که برای او راه وکالت یا رشته های سیاسی باز

است فقط برای اینکه از خانوادهٔ اشراف یا از فامیلهای قضاة است! و جزء هیأت‌های علمی هم این افراد به خارج اعزام می‌شوند؛ نه باین جهت که شاگرد اول شده یا لایقتر بوده‌اند، بلکه بخاطر آنکه از طبقهٔ اغنیاء هستند!... تمام اینها اموری است که از نظر اسلام مردود است. اسلام این امتیازات را برسمیت نمی‌شناسد. زیرا هر یک از این امتیازات اصلی از اصول اسلام را که برای زندگی ساخته است منهدم می‌سازد.

وقتی ما به وضع اجتماع کنونی ازاین دریچهٔ اسلامی نظر کنیم، نه تنها به کارهای زشت و نفرت‌انگیز پی می‌بریم که مخالف صریح اسلام است، بلکه می‌بینیم اساس اجتماع بکلّی واژگون شده است. اسلام با صراحت تمام و صدای رسا استثناءات و حسابهای خصوصی را مردود می‌شمارد. در صورتیکه امروز قوام اجتماع و حکومت با این تبعیضات و امتیازات است. البته اگر امورمردم به اسلام واگذار شود نخواهد گذاشت که این بنای ظلم و تفرقه پابرجا بماند.

٤ــ فساد کار و ضعف تولید

دوست دارم عطف توجه شدیدی داشته باشیم که در اینجا خطری است واقعی که شمشیر عریانش را بر بالای گردن ما قرار داده است، و هستی جامعه ما را تهدید میکند: خطر فسادیکه در هر یک از دستگاه‌های دولت و اجتماع ما عمومیت یافته، فسادیکه بالنتیجه تولید عمومی را ضعیف می‌کند، بلکه از میان میبرد.

البته در مقدمه کتاب از این مطلب بحثی کردیم، لکن میل دارم به آنچه اشاره شد اکتفا نکنم، حقیقت اینستکه ما بعلت کمبود محصول و ضعف تولید بر لب پرتگاه و مهلکه‌ای قرار گرفته‌ایم، فقر و گرفتاری و ذلتی که بر ما مستولی شده است تنها بعلت بدی توزیع ثروت نیست. بلکه ذاتاً ثروت ملی ما ناچیز شده، و اساساً تولید عمومی از میزان مورد احتیاج بسیار کمتر است.

این تباهی و آن فساد هر دو مولود امراض اجتماعی گوناگونی است: مولود بدی تقسیم املاک و ثروتهاست، مولود بدی نظام کار و کارمزد و نبودن تعادل در کوشش و پاداش است، مولود از میان رفتن تساوی امکانات و اختصاص یافتن امکانات و نیروها به خانواده‌های معین واشراف است... و از همه اینها گذشته مولود فسادهای اخلاقی است که آنهم ناشی از تمام عوامل نامبرده است. بعلاوه ناشی از نداشتن عقایدصحیح است که بایدعوامل فسادرادفع کند، عقایدی که فهم و رشد افراد را برای انجام وظیفه بیدار میکند،

عقایدیکه اجتماع را بطرف اخلاق صحیح و ترقی و تعالی سوق میدهد.

***

تا اینجا ما نظریه اسلام را درباب مشکلات سه گانه بزرگ که موجد مشکل چهارم است، یا در ایجاد آن کمک میکند بیان کردیم حالا ببینیم اسلام این مشکل چهارم را چگونه حل میکند:

این مسأله را اسلام اولا با زائل کردن علل مادی و ابتدائی آن و سپس با ایجاد عقیدهٔ پابرجا که در برابر هر عامل فسادی مقابله میکند درمان می نماید، **عقیده‌ای که دلهای خالی را از آرامش و ایمان پر میسازد، عقیده‌ای که قلوب را بطرف پروردگار عالم متوجه میکند؛ و برای هر فردی هدفیکه برتر از شخصیت اوست نشان میدهد؛ یعنی همان هدف اجتماعی که در آن زندگی میکند؛ و هدف انسانیتی که او فردی از آن میباشد.**

آنها که به مرگ روح و بی اعتقادی مبتلا شده‌اند گمان می کنند ما در اینجا بحث موعظه‌ای پیش کشیده‌ایم نه یک بیان واقعی و مربوط به کار و زندگی روزانه!

ما این مطالب را برای آنها نمی نویسیم و به این دسته مردم هم در هیچ زمانی چشم امید نمیتوان داشت.

فردی که دارای عقیده‌ای نباشد تا او را با زمین و آسمان ارتباط دهد پست و فرومایه است. موجودی است بی خاصیت ومهمل.. داشتن عقیده و فکر برای هر فرد بشری ضروری است؛ حتی در دنیای کمونیستی که عوالم روحی را مسخره می کند! اگر حرارت عقیده نبود کجا هزاران نفر در سیبری و زندانهای تزاری پیدا میشدند که آن جوش و خروشها وحماسه هارا بپا کنند، و در پایان کار مسلک کمونیستی را در دنیا پایه گذاری نمایند؟.

وضع اجتماعی مریض ما را بجانب فساد اخلاق و فساد افکار کشانده در کار و انجام وظیفه ما را لاابالی کرده است. نه تنها در یک امر بلکه آثار و نتایج فساد در تمام امور و شؤون اجتماع ما مشاهده میشود. جنایت تبعیض در دستگاه‌های دولت موجب شده است هم آنها که به بهره و نصیبی از زندگی رسیده‌اند و هم آنها که به دست محرومیت و فراموشی سپرده شده‌اند هر دو در کار بی بند و بار گردند. زیرا می بینند فعالیت ثمری ندارد، و پاداش و مؤاخذه‌ای هم در کار نیست.

جنایت محرومیت از عدالت در کار مزد و تعهدات اجتماعی کارگرانرا در محیط کار و فعالیت لاابالی کرده است. زیرا مشاهده میکنند در محیطی که از عدالت خبری نیست، و کار و کوشش ارزش ندارد هرج و مرج از رعایت قانون آسانتر است. جنایت از

بین بردن تساوی امکانات سرمایه‌های عظیم بشری را بباد داده و پراکنده کرده است، و به خرده‌های نان و ریزه‌های هیزم تبدیل نموده است. جنایت تمرکز ثروت در دست افرادی معدود، و احتکار مال در محیط‌های کوچک و محدود میلیونها مردم را عاطل و باطل ساخته است، و نتیجه این شده که اوقات عزیز عده‌ایکه شهرنشین‌اند در قهوه‌خانه‌ها و کافه‌ها میگذرد، و آنها که ده‌نشین‌اند در پشت دیوارها یا کنار مزرعه‌ها بهدر میرود، نتیجه این شده که میلیونها مردم بیکار که باید منشأ نیروها و اثرهای عظیم باشند تنها مصرف کننده باشند نه تولید کننده. زیرا کاری پیدا نمی کنند که انجام دهند. دولت هم بودجه‌ای ندارد که کار ایجاد کند جز درآمد ناچیزیکه از مالیاتهای اندک دریافت می نماید. برای آنکه میترسد با مالیاتهای سنگین صاحبان سرمایه متضرر شوند.

حالا به تمام این مفاسد،مفاسد دیگری چون درد بی ایمانی اضافه شود،درد نداشتن آرامش روح و آرامش خیال، درد خالی بودن قلب از عقیدهٔ پاک و صحیح؛ عقیده‌ایکه بسوی فعالیت و حیات بکشاند، درد نبودن احساسات درونی که ایمان و عقیده پشتیبان آن باشد. خلاصه یک زنجیر از بی کاری و فساد کاری بهم در پیوسته که جزنیروی اسلام آنرا درهم نمی شکند.

اسلام با تمام نیرو با روح تنبلی و بیکاری میجنگد و با موجبات آن به وسائلی که ذکر شد مبارزه می کند. درد بیکاری‌را با تعالیم عالیه معالجه مینماید. و از نظر عملی هم معالجات مخصوصی را در پیش میگیرد. تنبلی بزرگترین دشمن اسلام است به هر رنگ و در هر وضعی که باشد.

اسلام با آن تنبلی که از تراکم ثروت پیدا می شود دشمن است. اسلام می گوید: هیچ پاداشی نیست جز به کوشش **وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ**[1] (هیچ مزدی نیست مگر با کار) و اما کسانی که بیکار نشسته‌اند، بر حکومت است که از ثروت آنها بنفع اجتماع بهره‌برداری کند، و نگذارد ثروت در اختیار مردم بیکار و بیعار باقی بماند.

اسلام با آن تنبلی که ناشی از بیحالی و تن‌پروری است، و طلب روزی از آسانترین وسیله مثل گدائی، سخت دشمن است.

بهمین جهت نسبت به کسانیکه دست و پای سالم دارند و گدائی میکنند بد میگوید و میفرماید: اینگونه گدایان روز قیامت به محشر میآیند در حالیکه باندازه سر انگشتی گوشت در صورتشان نیست.

---

۱ ــ سوره نجم ــ آیه ۳۹.

اسلام با آن بیکاری که بنام عبادت و زهد باشد دشمن است. زیرا وظیفه دینی صرف عبادت نیست. برای عبادت وقت مخصوصی تعیین شده است. میفرماید: **وَاِذا قُضِيَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُ وافي ٱلاَرْض وَابْتغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ: یعنی«همین که نماز تمام شد در روی زمین پراکنده شوید و درپی روزی بروید. سوره جمعه– آیه ۱۰.**

وقت گذراندن در مجالس تلاوت قرآن و مجامع ذکر و دعا بدون داشتن حرفه‌ای که عامل زندگی قرار گیرد مطلبی است که اسلام آنرا صحیح نمیداند. اسلام این روش معمول امروز را که هزاران نفر کارشان تنها اقامه نماز در مساجد یا خواندن دعا واذکار در مجالس است قبول ندارد!

اگر حکومت بدست اسلام باشد همه را مانند سرباز بسوی کار و فعالیت سوق میدهد، کار حقی است مانند حق طعام، کار زکوة روح وجسم است. و اصلا کار، در نظر اسلام یکی از عبادات محسوب می‌شود. دولت باید کار ایجاد کند، و برای مردم جهت کار راههائی بازنماید. بیکاری فسادآور است. وظیفه دولت است که جلوی بیکاری را بگیرد، و اجتماع را از عاقبت وخیم بیکاری حفظ کند. دولت باید موجبات بیکاری را از میان بر دارد تا مردم با رغبت و شوق فراوان بطرف کار و فعالیت رو آورند، و اگر در پی کار نرفتند باجبار کشیده شوند.

مشکلات دیگری که اسلام آنرا حل میکند

باز مشاهده می کنیم که اسلام نه تنها مشکلات اجتماعی ما را حل می کند، بلکه در چهاردیواری امور داخلی هم ما را متوقف نمی‌سازد تا بحالت انزواوکناره‌گیری بسر بریم.

اسلام به ما شخصیتی میدهد که میتوانیم در مجامع بین‌المللی و در میان دولتهای بزرگ جهان عرض اندام کنیم. پس اسلام عقیدهٔ برتری یافتن و اتکاء به شخصیت است، اسلام عقیده تدارک و آمادگی است.

اسلام مانع است از اینکه ما دنبالهٔ کاروان تمدن بشری ویدکی دستگاه باشیم، مانع است از اینکه ما زمام خود را بدست شرق یا غرب بدهیم، یا زیر پرچمی جز پرچم اسلام بایستیم؛ پرچمی که میتواند جمعیت کثیری بیش از یک‌میلیارد درسایهٔ آن اجتماع کنند، جمعیتی که با مراکز سوق‌الجیشی و منابع طبیعی خود می‌تواند وضع خود را در میان دو جبههٔ شرق و غرب مستحکم سازد. البته اگر

برای این جمعیت پرچم واحدی باشد که همه بسوی آن متوجه شوند، و صفوف متشکل خود را درزیر آن منظم سازند و همه در راه سربلندی و عزت اسلام گام بردارند.

این نکته را هم یادآور شویم که مقصود از جمع شدن در زیر پرچم اسلام این نیست که در تمام ممالک اسلامی یک حکومت داشته باشیم، اسلام همان اسلام است و قوانینش همان قوانین. شخصیت اسلام هم از قوت وضوح بحدی است که در نظام‌های دیگر تحلیل نمیرود، و تحت الشعاع مکتب های غیر قرار نمی گیرد. روح اسلام بقدری قوی است که دستخوش فنا و متلاشی شدن نمی گردد.

ولی ما در وضع حاضر مانند ممالک مستعمره و مناطق نفوذ هستیم، برای اینکه از روح اسلام خالی شده‌ایم، و اسلام هم از ما خالی شده است، ما برای خودمان ننگ دانستیم که در زیر پرچم اسلام بایستیم ما عزت اسلام را قبول نکردیم تا اسلام ما را از خود حساب کند، ما در تمدن دیگران غوطه‌ور شدیم و طبعاً عزت و شرف و احترام خود را از دست دادیم.

بیائیم از هم اکنون تصمیم بگیریم یگانه طریقی را که احترام ما را در میان دو جبهه شرق و غرب به ما بر می گرداند در پیش گیریم، و راهی را برویم که احترام ما را در نظر همه به ما می بخشد، و شاید برای عالم هم محیط آرام و خالی از آشوبی فراهم کنیم، البته این امر در صورتی ممکن است که جامعهٔ مسلمین بپا خیزد، و موازنه را میان سایر اجتماعات بشری عهده‌دار گردد، وآنگاه برای این دیوانگی که جبهه شرق و غرب با ایجاد جنگ سوم تعقیب می کنند حدی مقرر کند، زیرا امروز جبهه شرق و غرب در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند و با هم جنگ و کشتی دارند، دعوای آنها هم بر سر ماست، و ما هم در نظر آنها همچون املاک و مستعمرات و اموال می باشیم.

اگر ملت های مسلمان واقعاً بپا خیزند خواهند دید که دیگر صدای کلاغ های شومی که امروز در سرزمین های اسلام از هر گوشه‌ای بلند است شنیده نخواهد شد: صدائی که می گوید: یا ملحق باین اردو باش یا به آن اردو. گویا دیگر راهی برای ما جز این دو راه نیست، و چاره‌ای جز آنکه دنبالهٔ قافله باشیم وجود ندارد، و ممکن نیست روزی ما هم موجودیت مستقل و وجود محترمی داشته باشیم، و گویا ما نمی توانیم در جهان بعنوان یک نیروی سوم که ترازوی عدالت را در دست دارد اظهار وجود کنیم. آری، ما می توانیم مردمی باشیم که خود فلسفه اجتماعی خاصی را ممثل می کند؛ فلسفه‌ای که براساس فکر کلی اسلام است که محاسن دو طرف را دارد، و از معایب آنها هم بری است، بلکه نسبت به هر دوی آنها افق عالیتر و عدالت شاملتری را داراست، و نمودار یک

زندگی شرافتمند است که بشر نظیر آنرا ندیده است.

آری ما می‌توانیم به عالم بشریت این فکر بزرگ و عالی را بدهیم؛ فکری که هدف آن تعاون کامل انسانی است، و بشر را به وظیفه شناسی و همکاری و روابط اجتماعی صحیح سوق می‌دهد؛ **نظامیکه ارزش زندگی را آنقدر بالا میبرد که لایق زندگی باشد، لایق عالمی باشد که از عالم خدائی نـــور و حیات می گیرد. درآنحال است که دیگر جای ماذیل قافله تمدن نخواهد بود، بلکه درمقامی است که پرچم و مشعل کاروان تمدن بشری را به دست گرفته است.**

صل ۵

اسلام ناگزیر باید حکومت کند

اگر می خواهیم اسلام عامل نجات باشد باید حکومت کند، و باید فهمید که این
ین نیامده است که در معابد گوشه‌نشین شود، نیامده است تا در درون دلها لانه بگیرد
لکه آمده است حکومت نماید، و زندگی را به وضع شایسته‌ای اداره کند. آمده است تا
جتماع مترقی و کاملی مطابق اسلوب خودش که درباب زندگی دارد بسازد، نه تنها با
وعظه و راهنمائی بلکه بیشتر از طریق قانونگذاری و نظام اجتماعی.

از مطالب پیش که درباب مشکلات اجتماعی و قومی و راه علاج آن‌ها بیان شد
ضرورت حکومت اسلامی بطور وضوح ثابت میشود.

اگر بخواهیم اسلام با مشکلات نامبرده و مشکلات دیگر مقاومت کند، و دردهای
ما را درمان کند، و برای علاج آنها، راه‌چاره نشان دهد باید با حکومت و تشکیلات
حکومتیش افکار و مقررات خود را به مرحلهٔ اجرا در آورد.

اسلام نمیتواند بدون حکومت ثروت را طبق احتیاجات اجتماع توزیع کند، و میان
کار و پاداش تعادل برقرار سازد، یا تساوی امکانات در زندگی برای عموم فراهم نماید، و
نیروهای عاطل رابه‌کار و تولید بسیج کند یا اعضاء دولتش را وادار کند که در مجامع
بین‌المللی موقعیت خاص برای خود تحصیل کند، و یا لشکر آماده و نیروی مجهز داشته
باشد. بطور کلی در صورتیکه اسلام تنها عقیده نهانی، یا فقط اجرای عبادت در محیط
محصور مساجد، و یا مناجات نیمه‌شب باشد، با این حسابها هیچیک از وظایف نامبرده را

نمیتواند عهده دار شود.

کسانیکه مدعی اند اسلام به حکومت احتیاج ندارد، یا تصور میکنند ممکن است اسلام در زندگی باشد بدون آنکه حکومت داشته باشد، اینها سخنی میگویند که از بیمزگی و پستی ارزش مباحثه و مناقشه را ندارد! این اشخاصُ با این حرفها نه تنها جهل خود را نسبت به اصول و مبانی این دین ثابت می کنند، و نه تنها دوری خود را از حقایق بسیار ساده‌ایکه هر شاگرد دبستانی آنرا میفهمد آشکار میسازند بلکه معلوم میدارند بقواعدیکه مقتضای طبع بشریست نیز جاهلند، و نمیدانند که تمام عوامل مؤثر در پیدایش اجتماعات بحث های لازم برای زندگی در گرو حکومت کردن بر زندگیست.

لکن سطحی بودن فکر و نارسائی تحقیق تا جائی رسیده که حتی بعضی دست اندرکاران حکومت ها هم گاه و بیگاه این کلمات را می گویند، و خجالت نمی کشند از اینکه مردم در داخل و خارج این جملات را شنیده بسادگی و غفلت آنها پی می برند، و میفهمند که اینان سطحی فکر می کنند، و اهل تعقّل و شعور نمیباشند، و تعجب اینجاست که این اشخاص خودشانرا و گاهی هم دیگران ایشانرا اهل تحقیق و علم قلمداد می کنند!.

در عالم مسیحی مردم وارد کلیسامی شوندو به مواعظ کشیش و تلاوت انجیل گوش فرا می دهند. گاهی هم قلبشان خشوعی پیدا میکند و در آن حال ساکت نشسته به صدای گوینده، و آواز ناقوس کلیسا، و زمزمه خوانندگان دعا و تلاوت کنندگان انجیل که همچون موسیقی حزینی از جماعت مردم بر میخیزد گوش فرا می دهند، بخورهای معطر را هم استشمام می کنند...

اما همینکه از کلیسا خارج شدند قانون دیگری را حکمفرما می بینند که زندگی آنانرا اداره می کند. و اجتماعشان براساس همان قانون استواراست، **وآن قانونی است که کوچکترین ارتباطی با روح مسیحیت ندارد.**

نتیجه این روش در دنیای مسیحی همان شده است که مسیحیت در یک طرف و زندگی در طرف دیگر قرار گرفته است. کار به اینجا کشیده که بمرور زمان مسیحیت در داخل چهاردیواری کلیسا محصور شده زندگی هم در خارج آن بدون کوچکترین توجه به روح پاکی که آئین مسیح توصیه می کرد ادامه دارد. در این سالهای اخیر هم که کلیسا رونق و نشاطی پیدا کرده تا خود را از نو به اجتماع و تمدن روز بچسباند، هدفش این نیست که مردم را بسوی مسیحیت ترقی دهد بلکه منظورش اینست که مسیحیت را بطرف مردم تمایل و تنزل دهد. اینکه می گویم تنزل دهد، مقصودم این نیست که کلیسا میخواهد

منای مسیحیت را طوری وسعت دهد که با اوضاع زمان و زندگی روز منطبق شود بلکه
یخواهد آن آئین را وسیله بهتری برای رسیدن به شهوات مردم و دست یافتن به آمالشان قرار
هد، و برای لذات پست و شهوات حیوانی آنها سر پوشی بسازد، برای آنکه مبادا عالم
سیحیت یکباره کلیسا را طرد کند، چنانکه در اوائل نهضت و بیداری افکار آنرا طرد
مود.

ما باید خیلی جاهل باشیم اگر بخواهیم واقعاً نسبت به اسلام اینگونه رفتار کنیم
نهم نه بتصور اینکه اسلام قوانین حاکم بر زندگی را دارا نیست، بلکه از آنجهت که صرفاً
ی خواهیم تقلید از ارو پا کنیم. بمجرد اینکه ببینیم در ارو پا قوانین مدنی (نه آسمانی)
حکومت می کند ما هم تقلید کنیم. این عمل را کردیم و متوجه نشدیم که ارو پا ناچار بود
ین روش را انتخاب کند، **زیرا مسیحیت قانونی برای زندگی نداشت.**

لکن اسلام این حقیقت را یافته است که عقیده و ایمان بخودی خود در افراد
جامعه پیدا نمی‌شود بلکه در قوانین و نظام اجتماعی تحقق میابد، و سپس آن عقیده
ه واقعیات زندگی قیافه ارزنده میبخشد. ما توجه نداریم که اسلام برای این منظور عقیده را
در قوانین مجسم و نمودار ساخته و قوانین را هم شاهد و مفسر عقاید قرار داده، و بدینوسیله
عقاید و قوانین را در مسیر زندگی در یک جاده وارد نموده است، و بالنتیجه یک زندگی
مرکب از عقیده و قانون درست کرده است که در همه شؤون فردی و اجتماعی تجلی
مینماید.

ما شنیده‌ایم که اروپائیها میگویند: دین علاقه‌ایست میان فرد و پروردگارش. و دین حق ندارد دخالت در مدنیت زندگی نماید... ما این کلمه را مانند طوطی‌های بیعقل همانگونه که شنیدیم تکرار میکنیم! بلی، همینطور است در مسیحیت دین علاقه‌ایست میان فرد وخدا. و اروپائی هم معذور است اینگونه فکر کند زیرا آئین وی قوانین زندگی ندارد.

در آن هنگام که کلیسا بر مردم فشار می آورد و بصورت دیکتاتوری درآمده بود.
رجال مسیحیت برای مطامع دنیوی خود با نقاب دین ظاهر می‌شدند. مردم تحمل این بار
گران را نکردند، و زنجیر تسلط را از گردن خود فرو افکندند، و کلیسا و کلیساداران را در
حد خود نگذاشتند؛ حدیکه مسیحیت برای آنها مقرر کرده بود یعنی همان آستان کلیسا.

اما اسلام در موقع ظهورش ملتی را ایجاد کرد که قوانینش بر آن حاکم بود؛
قوانینی که از آن برای جلوگیری از هرگونه سرکشی بتوان استفاده کرد؛ قوانینی که اصولا
برای محدود نگهداشتن کسانی که با ماسک دینداری از حد خود تجاوز می کنند کافی

است.

این حقایق بسیار آشکار و ساده و زود فهم است. معذلک می بینیم در میان فرومایگان که ما هم در محیط آنان زندگی می کنیم کسانی پیدا می شوند که خود را روشنفکر جا می زنند، و این نغمه را سر می دهند که: دین باید از سیاست جدا شود! می گویند دین باید تنها شؤون روحی و معنوی مردم را اداره کند. و سرنوشت حیات اجتماع را باید در دست قوانین زمینی واگذار نمود!

آری در دوران انحطاط اجتماعی در میان ملتهای اصیل این بیچارگیها و گمراهی های عجیب پیدا می شود. همچنانکه در موقع ناتوانی مرغان شکاری مرغان ضعیف هم پر و بال می گشایند و بخود میبالند و بزرگی میفروشند لکن امیدواریم به همت مردان با اراده این دوران زودتر سپری شود.

***

من در درجه نهائی ایمان معتقدم که تنها راه نجات ما مسلمانها از گرفتاریها بازگشت بسوی یک عقیده محکم و بزرگ است. تا این پستی و بی ارزشی را از دامان ملل اسلامی فرو ریزد، و زندگی این امت را از حرکت و فعالیت و روح پیشرفت پرسازد. و این عقیده محکم و پرمایه برای کشور ما و ممالک مشابه آن فقط اسلام است.

این حقیقت را باید اعتراف کرد که تنها به داشتن عقیدهٔ وطنخواهی نمیتوان اتکاء نمود، و این طرز فکر نمیتواند در تمام نقاط روی زمین در مقابل کمونیستی مقاومت کند. زیرا در مناطقیکه اهالی آن از عدالت بی بهره‌اند موج فکر عدالت اجتماعی بر صدای وطنخواهی غلبه می کند.

تنها اسلام است که هم به فکر وطنخواهی و هم به فکر عدالت اجتماعی یکجا تحقق می بخشد؛ بدون آنکه این دو فکر معارض یکدیگر باشند، یا برخوردی با هم نمایند، یا یکی از این دو فکر نسبت به دیگری راه تجاوز گیرد.

و حسن و فضیلت اسلام اینجاست که عدالت اجتماعی کامل را در کشورهای اسلامی نه تنها برای مسلمین تامین میکند بلکه برای تمام ساکنین سرزمین خود با وجود اختلاف دین و نژاد و زبان و رنگ فراهم می سازد. و این یکی از مزایای بزرگ عالم انسانیت است که غیر از اسلام عقاید دیگر به آرمانهای آن تحقق نمی بخشد.

لکن سزاوار است ما بطور مسلم این مطلب را بخاطر داشته باشیم که تحقق این فکر اسلامی و حکومت اسلامی که ما از آن بحث میکنیم تنها با رفتن مردم به مساجد، و

گرفتن جشنهای تولد، و ایراد خطابه‌ها در مدح بزرگان دین درست نمی‌شود! و به اینکه روی زمین از صوفیان مجذوب و درویشان پشمینه پوش پر شده، ورد بخوانند و ذکر بگویند، دور هم حلقه بزنند و ولوله کنند، و هو هو راه بیاندازند باز هم کار درست نمی‌شود.

و یا اینکه هیئت علمای بزرگ داشته باشیم و این جریانات را بتماشا وسکوت برگزار کنند تا فرصت از دست برود، اخلاق و تقوی نهایت انحطاط را پیدا کند، بعد بنشینند و ناله سر دهند، موعظه کنند و مرثیه بخوانند که ای وای دین رفت، عفت رفت، مملکت رفت. هیچکدام از این کارها دردهای مردم را دوا نخواهد کرد.

تنها امری که علاج دردها را میکند اینست که اسلام در زندگی حکومت کند و اداره امور زندگی به دست اسلام باشد خلاصه حکومت باید احکام اسلامی را اجرا کند. روابط مردم با حکومت و رابطه حکومت با مردم باید از شریعت اسلام مأخوذ باشد. نه تنها قوانین مربوط به احوال شخصی افراد بلکه قوانین مجازات و قوانین مدنی و تجاری و سایر مقرراتی که اجتماع را صورتی می‌دهد و نظام مخصوصی بدان می‌بخشد تمام باید از اسلام گرفته شود.

شریعت اسلام قادر است که به زندگی امروزی جواب مثبت دهد و با پیشرفت و تجدد حیات بشری هماهنگی کند، در عین حال می‌توانیم از تجربیات خودمان و تجربیات عالم انسانیت در مواردی که با فکر اسلامی و اصول عالیه آن تطبیق کند استفاده نمائیم.

اینجا نکته ایست که ممکنست به ذهن بعضی خطور کند که ما را چه داعی به این زحمت؟ چرا ما یکباره این قوانین را کنار نگذاریم، و قوانین زندگی را از تجربیات چندین ساله‌ای که دیگران به آن رسیده‌اند اخذ نکنیم؟ باید بگوئیم این شیرین گفتاری از طرف کسانی است که تقلید در ذائقه آنها گوارا شده، و عمری بعاریه گرفتن خو کرده‌اند تا حدی که شخصیت و قومیت خویش را از دست داده‌اند. و تاریخ زنده‌ای که وجود آنانرا تکوین نموده است فراموش کرده‌اند. این سخن سطحی از کسی است که به عمق مطالب زندگی و واکنشها و روابط میان فرد و محیط هنوز پی نبرده است. خلاصه حرف کسی است که نمی‌داند در میدان جنگ زندگی عوامل بقاء و مقاومت را از چه مأخذی می‌گیرند.

راهی که ما بسوی آن دعوت میکنیم تنها راهی است که ضامن زندگی شریفتر و گرانبهاتری برای این امت است. تنها راهی است که به عالم اسلامی

امکان میدهد در میان دو جبهه شرق و غرب ابراز وجود و شخصیت نماید، و با چهره اجتماعی خاصی ظاهر گردد که نشانه‌های شرافت و عزت انسانی در آن بدرخشد، و با شخصیت مستقل خود عرض اندام نماید.

کسی که صاحب سرمایه ریشه‌دار یست، درصورتی سرمایه‌اش فزونی می یابد که آنرا بکار بیاندازد. ولی آن مفلس بی اعتبار که چشم به احسان دیگران دوخته است هرگز صاحب سرمایه‌ای نخواهد شد هر چند تا آخر عمرش گدائی را ادامه دهد.

***

باید اسلام حکومت کند،زیرا اسلام یگانه عقیده مثبت و حیات دهنده است و در افقی خیلی بالاتر از مسیحیت و کمونیستی قرار دارد که علاوه بر داشتن هدفهای خوب هر دو، دارای تعادل و توازن و هماهنگی است که در یک نظام عالی و عقلانی باید باشد. و دنیا هیچگاه از چنین عقیده‌ای بی نیاز نبوده و امروز هم بی نیاز نیست.

مسیحیت دوران خود را گذرانده، و دیگر نمی‌تواند در زندگی داخلی بشر عامل مثبت باشد. ما امروز می بینیم که گروه ملتها مهار کلیسا را بدست گرفته و می کشند. کلیسا هم پشت سر آنها بدون هیچ مقاومت و ناراحتی میرود، و کوچکترین اعتنائی هم از پایمال شدن بزرگترین مقدسات خود ندارد.

بالاخره باید اسلام حکومت کند زیرا اسلام از اول هم به ماهیت حکومت وارد بوده و هم به طبیعت زندگی آشناتر است. و لذا میگوید: اسلام بدون حکومت و ملت مسلمان بدون اسلام معنی ندارد.

خداوند در قرآن میفرماید: **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ**[1] **یعنی کسانیکه حکومت نمیکنند به آنچه خدا نازل فرموده است و برصفحه حقایق پرده می کشند**

آنها گروه کافرانند. این آیه تصریح میکند که حکومت باید حکومت اسلامی باشد و کسیکه مخالف با حکومت اسلامی است نمی‌تواند مدعی مسلمانی باشد.

---

۱ ــ سوره مائده آیه ٤٤.

فصل ٦

شبهاتی پیرامون حکومت اسلامی

ابر تاریکی از شبهات بر نفوس این مردم سایه افکنده و چهرهٔ تابناک اسلام و حکومت اسلامی را پوشانده است. پاره‌ای از شبهات ناشی از جهل رسوا کننده‌ایست که صاحبانش حاضر نیستند اعتراف کنند که اطلاعات آنان در این زمنیه ناقص است. یا لااقل خود را مردمی بدانند که در کشوری که اکثریت اهالیش عقیدهٔ اسلامی دارند زندگی میکنند، و بدانند که دین اسلام با این مقدمه یکی از مواد مهم و ضروری درس اجتماعی آنها باید باشد، و باید پایه تعلیم فلسفی و فنی محیط آنان قرار گیرد.

متأسفانه بجای آنکه از این عیب بزرگ در خصوص اسلام‌شناسی خود اعتذار نمایند، رو گردانی خود را از این فضیلت دلیل روشنفکری خود می شمارند. و از اینکه با افکار اسلامی مأنوس نبوده حوادث و قضایا را میخواهند بدون کمک از اسلام تجزیه و تحلیل نمایند، افتخار میکنند.

بعضی از شبهات ناشی از این است که حقیقت فکر اسلام را در قیافهٔ مسلمانان امروز جستجو می کنند. این اشتباهی است که برای اسلام و چهرهٔ واقعی آن در نفوس مسلمین بسیار زیان‌آور است. و باید دانست بسیاری از اشخاص که خود را رجال دین مینامند دورترین مخلوقات از دین هستند. بنابراین نمیتوانند آموزندگان لایقی برای اسلام باشند. همچنین فرهنگی که ساخته و پرداخته استعمار است نمیگذارد مردم چهرهٔ واقعی اسلام را مشاهده کنند؛ جز در قیافه این افراد که خود را رجال دین قالب زده‌اند در حالی

که قیافه اینان بدترین قیافه‌ای است که برای اسلام و برای هر دین دیگری می شود ساخت.

بعضی از این شبهات ناشی از عوض شدن صورت حکومت اسلامی است به برخی از اقسام حکومت هائی که خود را حکومت اسلامی مینامند، نمونه قرار دادن این حکومتها بحکومت اسلامی مثل نمونه قرار دادن مسلمان نماها برای اسلام است. هر دو نمایندگی است تقلبی و دروغین و نمونه ایست که با اسلام مغایرت کامل دارد. لکن چه باید کرد جهل به حقیقت افکار اسلام درباب حکومت حتی در میان اهل مطالعه سطحی، برای اسلام غیر از این شکلی که گفتیم، قیافه دیگری باقی نمی گذارد!

بعضی از این شبهات هم ناشی از مشتبه شدن قیافهٔ حاکم اسلامی است به بعض شخصیت های تاریخی که مدعی بودند بنام اسلام حکومت می کنند در حالیکه آنها دورترین افرادند نسبت به روح اسلام و قوانین آن.

نادانی به مطالبی که مربوط به اسلام است براثر فرهنگ استعماری که این مردم در مدارس کسب میکنند، یا از خواندن روزنامه‌ها بدست می‌آورند، یا در اجتماع یاد میگیرند زمینه را برای این چنین اشتباهات فراهم میسازد؛ تاکاربجائی میرسد که ابری تاریک افکار و مشاعر مردم را فرا میگیرد، نتیجةً حکومت اسلامی در نظر مردم محبوب واقع نمیگردد؛ در صورتی که همه این شبهات با آشنائی به حقائق تاریخی و اجتماعی اسلام ممکن بود برطرف شود.

مقصودم اینست که مردم باید تحقیق و مطالعه شایسته‌ای بنمایند، آری شایسته! زیرا برای فردی که اهل تحقیق و مطالعه است سزاوار نیست که هیچ یک از مواد اساسی را که برای رشد و فهم ملتش، و در فن وادبش مؤثر است، و او را در عرصهٔ وجود و حیات صاحب نظر می کند یاد نگرفته باشد. و اینگونه مطالعه هم چنانکه بسیاری تصور می کنند آنقدرها مشکل نیست.

اسلام آسانست و مشکلا تی ندارد. عقاید اسلامی ساده و روشن است. نه گرهی دارد و نه غامض است. نظام اسلامی توازن و تناسب دارد.

نه زمینخواری در این نظام است و نه عیاشی، و نه محرومیت. و این روش که عده‌ای غرق در نعمت باشند، و ملتی در محرومیت دست و پا بزنند ابداً در اسلام وجود ندارد.

***

با اینکه بی اطلاعی نسل حاضر بخصوص اهل مطالعه عذر موجهی نیست، مع ذلک

می‌خواهیم شبهاتی که در نفوس مردم چهرهٔ روشن حکومت اسلامی را پوشانده است برطرف کنیم. البته برای مردمی که می‌دانیم خوش‌نیت و دور از اغراض فاسداند و ما هم جداً طالب رفع شبهه‌های آنها هستیم.

اما مناظره ما با کسانی که صاحبان اغراض پلیدند در فصل دیگری خواهد بود. آنجا که با دشمنی‌های پیرامون حکومت اسلامی روبرو می‌شویم.

مراحل اولیه حکومت اسلامی

بسیاری از مردم میان ظهور تاریخی اسلام و فکر کلی بی‌آلایش اسلامی اشتباه می کنند، و متوجه نمی‌شوند که اسلام قابل توسعه و تعمیم است چه در فروعش و چه در انطباق به زمان و مکان و سایر جهات. اینها وقتی کلمه حکومت اسلامی را می شنوند فوراً در فکرشان جهشی بسوی شکل خیمه های ساده صحرائی ایجاد می شود. صورت عربهائی را که سوار برشترند و در بیابانها کوچ می کنند، یا عربهائی که در خیمه‌ها بسر میبرند بخاطر می‌آورند و از ساده‌لوحی تصور می کنند، که معنای حکومت اسلامی برگشت به آن زندگی است که از لوازم و ادوات مدنیتی که در خلال چهارده قرن پیدا شده خالی باشد، و بالنتیجه گمان می کنند در این حکومت نه عمرانی هست و نه تمدنی، نه صنعت و نه تجارت، نه علمی است و نه فنی.

تنها مسأله حکومت اسلامی نیست که این قیافه را در صفحه خاطر این مردم مجسم میکند، بلکه بعضیُ چنین تصور میکنند که اگر بنا باشد مبانی اخلاقی در کار و زندگی حکومت ارتباط داشته باشد نتیجه‌اش همان زندگی صدراسلام خواهد بود.

این مردم چنانکه قبلاً گفته شد وضعیت عالم اسلامی را در ابتدای تاریخ آن با نظام عمومی و کلی اسلام، بدون دخالت دادن زمان و مکان اشتباه می کنند.

نظام اسلام ده‌ها شکل و سیما دارد که با پیشرفت طبیعی افراد هر زمان توافق مینماید و با احتیاجات نوین هر زمان سازگاری میکند، بشرط آنکه مبادی کلی اسلام در تمام این اشکال بر اوضاع و محیط های پهناور آن تسلط داشته باشد.

یکی از این اشکال شکلی است که تمام تمدنهای بشری وهمه تجربه های علمی و

واقعی و تجربه‌های فکری و شعوری را شامل می شود. یعنی تمدنی که لایق عالمی است که از خدا صادر شده و این همان آرزوئی است که همه‌ماتحقق آنرا خواهانیم؛ درآن موقع که میگوئیم: مامیخواهیم زندگی اسلامی را که قوانین اسلام بر آن حکومت میکندتجدید نمائیم.

زندگی خشن و بادیه‌نشینی هیچیک اصلی از اصول اسلامی شمرده نمیشود آنچنانکه بعض مدعیان فضیلت تصور میکنند. زندگانی خشک در یک مرحله خاص نمایش دهنده اقتصاد عالم اسلام بوده و ترغیب مردم به صبر و پایداری و سختی ها از ضروریات آنروز بود تا روحیهٔ آنها در اثر فقر سقوط نکند، و قوای روحی و جسمیشان متلاشی نشود، و قدرت مقاومت داشته باشند. اما بعد از آنکه پیشرفتی در عالم اسلام پیدا شد، و درهای تمدن و عمران به روی آنان گشوده گشت هر فردی میتوانست از نعمتهای روی زمین بهره‌مند گردد.[1] البته تا حدیکه به عیاشی نکشد و روح انسانی او اسیر شهوت نگردد.

و نیز باید دانست که اکثر مردم بین شریعت اسلامی و سیر تاریخی فقه اسلام خلط مبحث می کنند. و چنین می پندارند که معنی الهام گرفتن قوانین از شریعت اسلامی جامد کردن فتاوای فقهی است که درآن‌زمان‌صادرشده‌است. و این اشتباه بسیار مضحکی است. این شریعت با آن خاصیت انعطاف پذیرش خواسته‌های زندگانی بادیه‌نشینی را تأمین نمود. و باز جوابگوی احتیاجات عمومی در زندگی تشکیلاتی دوران خود پیغمبر اکرم (ص)گردید. و همینطور به مطالب و مشکلات حکومت توسعه یافتهٔ در عهد خلفاء بزندگی متمدن بعد از آنان پاسخ مثبت داد. امّا همینکه حیات ملت اسلامی از حرکت و رشد باز ایستاد پیشرفت علم فقه هم بتبع آن متوقف شد. **و البته هر زمان که زندگی در این امت جان بگیرد باز شریعت اسلامی می‌تواند به احتیاجات جدید و مطالب و مشکلات گوناگون جواب گوید. و از بدبختی است که غالب مشغولین به قانونگذاری در کشور، تعلیمات خود را از فلسفه قوانین بیگانگان استنباط میکنند، و از قوانین اسلامی چیزی نمیدانند؛ جز مقداری غیرقابل اعتناء.**

بنابراین خیلی مشکل است تصور کنند که قوانین اسلامی قادر به وضع ماده بخصوصی برای هر یک از احتیاجات روز میباشد. و بعضی از آنان این فکر را که ما

۱ــ یکی از زهاد در قرن دوم هجری به یکی از پیشوایان دین اعتراض کرد که چرا لباس خوب پوشیده‌ای در صورتیکه در صدر اسلام لباس خشن میپوشیدند. پیشوای دین جواب داد که آن جریان ضرورت فقر بود. حالا که درآمد عمومی زیاد شده است نیکان اولی باستفاده هستند.

پیشنهاد می کنیم مسخره میکنند. **ولی باید دانست که مسخرهٔ آنهاناشی از فریفتگی به تمدنی است که فقط دنباله روآن می باشند.**

اگر ما شعور بیداری برای قانونگذاری داشتیم می فهمیدیم که میان روح قانو- نهائی که از قرآن و وحی الهی الهام نگرفته است و روح ملت ما چه اصطکاک زیان‌آوری دارد.

اگر ملت ما بعدالت آن قانون راضی میشد و روح آن قانون با روح این ملت سازگاری داشت، قیافه ایرا که قبلاً تشریح کردیم (قیافه مخالفت عمومی با قانون) پیدا نمیشد و کسانیرا که مخالفت می کنند قهرمان حساب نکرده و مستحق ستایش و حمایت نمیدیدند.

الهام گرفتن از شریعت اسلامی فطرت قانونخواهی مردم را تحقق می بخشد: اولا برای اینکه عدالت اجتماعی کامل را به آنها میدهد و جلوی طاغیان و استثمارگران را می گیرد و اجتماع سالم از آفات به‌وجودمیآورد، نه اجتماعی که امید مردم را قطع میکند، و نه اجتماعی که اضطراب‌آور است و کینه و سرکشی ایجاد می کند.

ثانیاً برای اینکه در نفوس مردم ایمان قوی بوجود میآورد و روح قانون با روحیه آنان در ضمیر و قلب آنها سازگاری می نماید. و بالطبع تعاونی بین ملت و دستگاه حکومت برقرار میشود، زیرا ملت احساس میکند که با اطاعت از قانون نه تنها رضایت زمامداران هیئت حاکمه، بلکه رضایت خدای بزرگ نیز حاصل میشود، و عدالت آسمانی هم تحقق می یابد.

اصولا قوانین بشری متضمن یک سلسله دستوراتی است که از تمایلات جلوگیری مینماید در حالیکه آن تمایلات ناشی از غریزه انسان است. پس برای اینکه روح اطاعت در مردم بوده و از صمیم قلب به قانون احترام بگذارند باید قانون متکی به نیروئی باشد که در ذات مردم ریشه‌دارتر از آن امیال است. این پشتیبانی و کمک از نیروی اعتقاد دینی کاملاً ساخته است؛ تا حدی که گاهی اتفاق میافتد افراد از لذایذاولیه و مقتضای طبیعت جلوگیری میکنند. بعلاوه چون اسلام احتیاجات فرد و اجتماع و همچنین نیازمندیهای زندگی عصر جدید را مراعات می نماید قادر است که به همه این مطالب چنان جواب گوید که تحمل آن خیلی آسان باشد.

وقتی ما میگوئیم اسلام می تواند هماهنگ اجتماعی متمدن و متجدد باشد، مقصود ما این نیست که اسلام و اصول و نظامش از شهوات مردم و اعمال حیوانی نوظهور بخاطر تملق تودهٔ مردم دنیای تمدن و تجدد تبعیت کند، و مقررات و نوامیس خود را پایمال نماید،

انکه یک عده مسلمان‌نما که خود را عصری و آزادمنش معرفی می کنند خواهان آنند.
که مقصود ما صورتی است از صورتهای اجتماعی که با نیازمندیهای زمان و ترقیات آن
اهنگی کند و در عین حال بتمام معنی به روح پاک اسلامی و اصول محکم آن خاضع
رد. **آن اصول محکمی که جواب دهندهٔ مترقیترین قیافه تمدنی صحیح و سالم**
ست؛ که عبارت از تمدن انسانی باشد نه زندگی بی‌بند وبار حیوانی.

حکومت شیوخ و دراویش

جماعتی دیگر تصور میکنند معنی حاکمیت اسلام حکومت عبا و عمامه است. من نمیدانم این خیال، از کجا پیدا شده است؟ لابد این نظر از فرهنگ ناقص و سطحی و از اشتباهات این قرن پیش آمده است اما اسلام صحیح این مطلب را قبول ندارد، نه در اصول علمی خود و نه در واقعیات تاریخی. اسلام برای مردم لباس مخصوصی معین نکرده است. لباس مسأله اقلیمی و تنها عادت تاریخی است. پیغمبر اسلام (ص) جبه و عبای ملائی نپوشید. یا کت و پالتوی تجددی بر تن نکرد. همان لباس معمولی عرب را که قوم و ملتش میپوشیدند او هم میپوشید. چنانکه در همان زمان مسلمانان فارس لباس ایرانی خودشانرا بر تن میکردند. و مسلمانان دیگر هم جامه محلی خودشانرا.

در اسلام طبقه بندی وجود ندارد تا لباس مبین ارزش دینی و اجتماعی افراد قرار گیرد. اجتهاد در دین مانند اجتهاد در طب و هندسه و تجارت و سایر تعالیم انسانی است.

بلی در اسلام مناصب رسمی هست مانند منصب های قضائی. ولی اسلام این را قبول ندارد که دسته‌ای قاضی در امور فردی و شخصی باشند که بقانون اسلام قضاوت کنند. و دسته دیگر مخصوص قوانین مدنی و جزائی باشند که بقانون غیراسلام قضاوت نمایند.

اسلام مجموعه قوانینی است که همهٔ جزئیات و شؤون مدنی را تنظیم میکند. و این مجموعه طبعاً به همه افراد فروعات لازم برای زندگی بانشاط راارائه میدهد و آن کس که نسبت آشنائیش به قوانین اسلامی در تمام نواحی کشور اسلامی یا گوشه‌ای از آن عهده‌دار قضاوت می شود تنها مرد دین نیست بلکه مسلمانی است که قسمتی از فروع دین را فرا

گرفته، و کاری بدست او داده‌اند که خوب میتواند انجام دهد؛ همچنانکه طبیب کار معالجه و مهندس کار فنی را بعهده میگیرد.

وظایف عبادتی مانند پیشنمازی تنها کاری نیست که اسلام به شخصی که اقامه نماز میکند از بیت‌المال اجرت دهد مادامی که پیشنماز وظیفه دیگری را انجام نداده است از قبیل تدریس یا سر پرستی بخشی از امور اداری معابد آنهم از جنبه انتظامات نه از جنبه عبادتش. بنابراین آن کس بر مردم امامت می کند که افضل آنهاست. و نماز مردم هم چه با جماعت و چه انفرادی صحیح است مگر در نماز جمعه. از این بیان بخوبی آشکار می شود که از نظر اسلام **کسانی بنام رجال دین موضوعاً وجود ندارند تا اگر حکومت اسلامی داشته باشیم بترسیم که انحصاراً آنها حکومت کنند.**

اینها باید مطمئن باشند که واقعیت تاریخی اسلام و اصول علمی آن جز به لیاقت اشخاص برای هر کار مخصوص، به چیز دیگر توجه و اقرار ندارد. قرآن می فرماید: **وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا— برای هرکس خط سیری است که خدا او را عهده‌دار همان کار میکند.**

حکومت اسلامی هنگامی تحقق می‌یابد که قانون اجرا شود، و افکار و مبادی اسلام حکومت کند و اصول و نظاماتش حکومت و شکل اجتماع را تعیین کند. همهٔ حرف همین است.

اصل شورا

باید دانست هر نوع حکومتی که با مراعات نظام اسلام پدید آید، قدر مسلم اصل مشورت در آن معتبر است. و قرآن به این مطلب تصریح و تنصیص مخصوص دارد چنانکه میفرماید: **وَ اَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ.**

و اما طریق مشورت: اسلام حد معینی برای آن قائل نشده زیرا این مسأله‌ای است انتظامی (مثل نظامنامه‌های قوانین) که با احتیاجات هر زمان باید تطبیق داد، و وسائل و امکانات را در تحقق مشورت از نظر زمان و مکان باید در نظر گرفت. زمانی که افراد صاحب نظر که آراء آنها آراء قاطبه ملت محسوب می شد همه در مدینه جمع بودند، و در اطراف پیغمبر (ص) گرد می آمدند. پیغمبر اکرم در کارها با آنها مشورت می فرمود— البته در مطالبی که خط مشی خدائی و آسمانی در کار نبود آنجا برای مردم آزادی فکر و تصرف در شئون دنیائی شان محفوظ بود. برای اینکه خود آنها بکار خودشان بهتر خبره بودند. منظور

از کارهای دنیائی امور یست که جنبه قانون فردی یا اجتماعی نداشته تنها تشخیص و تخصص عملی لازم است. مثل فنون جنگی و حرفه‌های زراعتی و حفظ محصولات و امور یکه در این ردیف است و مانند تدابیر لازم برای ایجاد امنیت و استحکام موقعیت اسلامی، و ترو یج امور تولیدی.

بطور خلاصه باید بگوئیم مشاور ین در شؤون عملی قوانین و تطبیق قوانین عمومی به مواد جزئی و تشر یح نحوه انطباق صاحبِ اختیار می باشند[1].

اما قوانین مر بوط به زندگی انسانی که با روح و عقل انسان اصطکاک دارد، و همچنین ارتباط قانون با مردم و مردم با قانون، و حقوق و حدود و وظایف افراد و جامعه و... اینها همه مسائلی است که خود اسلام آنها را بیان کرده است، و ما باید از طر یق عقل و نقل مقررات خصوصی و قواعد عمومی و افکار کلی آن را بدست آور یم، و آنچه را که مطابق این کلیات باشد حکم اسلامی بدانیم.

مشورت تا مدتی در چهاردیواری مدینه محصور بود یعنی تا زمانی که مدینه مجمع اهل رأی بود. ولی همینکه اوضاع اندکی عوض شد، و موضوع جنگ با اهل شام پیش آمد خلیفه اول با اهل مکه نیز مشورت کرد، ز یرا این جنگ مر بوط به خارج از منطقه عرب آنروز بود که اثراتش به تمام مناطق عر بی ارتباط داشت و به اهل مکه همان ارتباطی را داشت که به اهل مدینه آن ارتباط را می یافت. بهمین ترتیب اگر دنباله جر یان را تا زمان خودمان ادامه دهیم می بینیم که افکار عمومی در شهری مخصوص متمرکز نبوده و نیست.

بنابراین برای اینکه رأی عمومی را بدست آور یم باید با تمام مردم مشورت کنیم، و این موضوع مر بوط به نظم کار است که در مرحلهٔ اجرا پیش می‌آید. اصل کلی همان مشورت است که در اسلام مقرر شده، و آن قاعده که از نظر اسلام قطعی است برطرف کردن قیودی است که نمیگذارد انتخابات نمودار افکار عمومی گردد. **یعنی باید مقدمات آزادی و درستی انتخابات فراهم شود. انتخاب کننده نباید کلید زندگیش در اختیار صاحب ملک یا صاحب قدرتی باشد چنانکه امروز درممالک اسلامی خاورمیانه معمول است. حاکم در اسلام حکومت را از یک مبدأ بدست می گیرد و آن اراده کسانی است که در ز یر لوای آن حکومت زندگی میکنند و انتخاب و بیعت آزاد تنها راه رسیدن به حکومت است.**

---

[1] — از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که میفرماید: عَلَینا اِلقاءُ الاُصولِ وَعَلیکُمُ التَّفریعُ. برماست القاء اصول و بر شما است تفر یع. (فروع را از اصول استخراج کردن) مترجم.

***

نتیجه: باید گفت که بدون شور و رضا و قبول مردم حکومت عادله عملی نیست. و حاکم اسلامی پس از تصدی امر حکومت با جلب رضای عمومی طبعاً اطاعت مردم را بدست میآورد. پیمانش با ملت همین است. و هرروز که حاکم قانون را اجرا ننمود واجب الاطاعه بودنش بخودی خود ساقط می‌شود.

و روشن است که اطاعت مسلمانها از هیئت حاکمه مرتبط با اقامه نوامیس قرآنست. یعنی حاکم، بطور مطلق لازم‌الاطاعه نیست.

فرمانروایان و فرمانهای ظالمانه

بسیاری از صاحبان فکر و همچنین متخصصین فنون میترسند که اگر حکومت اسلامی پیدا شود برای آنها چوبه‌دار نصب میکند، و یا آنها را بآتش می‌سوزاند، و یابه‌زندانهای تاریکشان می‌اندازد. چرا میترسند؟ برای اینکه تصور میکنند حکومت دینی طبیعتش استبداد و زور است، گرفتن آزادی و خفه کردن نفس‌هاست، خاموش کردن صداها و محدودیت میدان عمل و افق فکر است.

ای صاحبان فکر و ای اهل مطالعه و تحقیق! آیا میدانید این قیافه ملال‌آور و منفوری که به حکومت اسلامی و قوانین آن داده شده از کجا پیدا شده است؟ !بلی! این فکر از محکمه‌های تفتیش دوران جهل و تاریکی است. آنهم در حکومتهای ظالم نظیر حکومتهای قرون وسطائی اروپا که علما را میسوزاندند یا قطعه‌قطعه می کردند، ولاشه آنها را جلوی مار و مور می‌افکندند. چنانکه امروز هم پاره‌ای حکومتها که بنام دین حکومت میکنند و از ایمان و دین خالی‌اند دربعضی از بلاد مسلمین همین گونه رفتار مینمایند. لکن باید بگوئیم که هیچیک از این حکومتها ارتباطی با اسلام نداشته و ندارد، و روش اسلام را پیروی نمیکنند. بلکه اتکای این حکومتها چه درقدیم و چه درحال حاضر به جهالت رایج و انحطاط فکر و کوتاهی فهم مردم است. به این توده‌های خاضع در مقابل استبداد علم و ترقی بدهید، نورآشنائی به دین عطا کنید تا این پردهٔ جهل ازپیش چشمانشان کناررود، و ببینند که اسلام درصف مقابل و معارض با حکومتهای استبدادی است نه درردیف آنان.

آیا اگر حاکم مستبدی ادعا کند که استبدادش دینداری است، می شود با این ادعای باطل حکومت اسلامی را از زندگی کنار زد؟. اگر اینطور است پس دموکراسی ساختگی امروز هم در بسیاری از کشورهای ما حکومت می کند، چون ساختگی است باید ما را از

وکراسی حقیقی به حکومت‌های دیگر بیافکند!

آیا این رقم حکومت، حکومت دموکراسی و قانونی پارلمانی است که دستگاه کومت فقط بحساب سرمایه‌داران کار می کند، و میلیون‌ها گرسنه و لخت و مریض ستثمار میشوند؛ که نه حمایت کننده‌ای دارند و نه یادآوری!؟ آیا این است دموکراسی نونی پارلمانی درحالیکه یک پلیس میتواند هرکس را درمیان راه به ارتکاب جرمی متهم بند، او را بگیرد، سیلی و لگد بزند، فحش و ناسزا بگوید، و در صورت امتناع او را شان کشان بطرف کلانتری براند، و برای او پرونده تشکیل دهند. و همه اینها پیش از آن شد که رئیس کلانتری را از جریان آگاه کنند، و پیش از آنکه محکمه‌ای تشکیل یابد، قبل از آنکه دستور تحقیق در بارهٔ او داده شود تا معلوم گردد مجرم است یا بیگناه!؟

آنچه درباب هر نوع حکومتی مرجع قضاوت است، نظامات و اصول و قواعد آن ست. اما اگر جهل یا انحطاط اخلاقی یا هرعامل دیگری با آن اصول عملا مخالفت شد، ر آن صورت شخص بیغرض در جواب باید بگوید که قوانین و اصول آن حکومت مراعات شده و بایستی به آن اصول برگشت. و دعوت مردم برای برگشت بسوی آن قوانین هم قوی هم منطقی است. زیرا متکی به اصلی است که مورد اعتراف و قبول میباشد ولی درمقام طبیق خوب اجرا نشده است.

اگر آنها که درسایه حکومت اسلامی از استبداد وحشت دارند یا از روی غرض یگرانرا از استبداد میترسانند مدرکی داشتند که اسلام دعوت به استبداد می کند، و در قابل استبداد و زورگوئی امر به سکوت مینماید آنوقت مسأله کنار گذاشتن حکومت سلامی حرف مقبولی میشد.

دین اسلام نظامی است که کسانیرا که تن به ضعف و ذلت میدهند مستوجب عذاب الیم میداند، میفرماید: اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیٰهُمُ المَلائکةُ ظالِمی اَنفُسَهِم، قالوا: فیمَ کُنتُم؟ قالوا : کُنّا مُستَضعَفینَ فی الاَرض. قالوا: اَلَمْ تَکُنْ اَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِروا فیها؟ ! فَاولئکَ مَأویٰهُمْ جَهنَّم. وَساءَتْ مصیراً.

«کسانیکه ملائکه آنها را درحال ظلم نسبت به خود، قبض روح میکنند، ازآنها بپرسند چرا اینگونه آمدید!؟ می گویند کار ما در زمین به ناتوانی و ضعف کشید، اسیر دیگران شده بودیم. به آنها گفته میشود «پس چرا از محیط اسارت خارج نشدید. زمین خدا که بزرگ بود.» اینها کسانی هستند که جایشان جهنم است و چه عاقبت بدی است»[1]

اسلام پیروان خود را در راه احقاق حق به مبارزه و جنگ تحریص و تشویق

---

۱ — سوره نساء آیه ۹۷.

میکند و میفرماید: «**مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهيدٌ.**»: **هرکس که در راه طلب حقش کشته شود شهید است.**

اسلام مردمی را که در مقابل حاکم ظالم سکوت می نمایند، و کوچک‌ترین عکس‌العملی از خود نشان نمی دهند بیم می دهد و میفرماید:

مَنْ رَأى سُلْطاناً، جائراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللّهِ، ناكثاً لِعَهْدِاللّهِ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللّهِ، يَعْمَلُ فى عِبادِ اللّهِ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلاقَوْلٍ كانَ عَلَى اللّهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه.

هرکس سلطان جائری را ببیند که حرامهای خدا را حلال میشمارد و پیمان خدائی را نقض می کند و با سنت پیغمبر صلی اللهُ علیه و آله مخالفت می ورزد در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می کند و با فعل یا قول بر او اعتراض نکند بر خدا است که این شخص را همانجا ببرد که ظالم را می برد.

آیا این نظامی است که میترسند منتهی به حکومت استبدای حکام و تسلیم مردم به هیئت حاکمه ستمکار گردد. یا اینکه این نسبت را به اسلام دادن برای گمراه کردن مردم است!.

***

و اما مسأله ترس از تنگی افق فکر متصدیان حکومت اسلامی و جامد بودن افکار آنها که در اول این فصل به آن اشاره شد.

البته کسی که شایستگی آنرا دارد وارد بحث شود، و از اسلام اطلاع دارد تا امروز جرأت نکرده است این دین را به کوچکی افق و جمود و خشکی متهم کند. **و کسانیکه بدون آشنائی به دین اسلام، خود را در مباحث آن داخل می کنند آنها شایستگی مباحثه را ندارند زیرا این اشخاص هنوز ارزش و احترامی برای مبادی ساده بحث و مناظره قائل نشده‌اند.**

باید دانست که این دین نه تنها به آزادی فکر احترام قائل شده و ترغیب نموده است بلکه به مقیاس زیادی بحث از کلیات آفرینش و اوضاع جهان کرده، و راه را برای مباحث علمی صرف، و همچنین علوم تطبیقی هموار نموده است. این قاعده اساسی در این دین است و **بهمین جهت اسلام بکلی از معرکه‌ایکه کلیسا درقرون وسطی خود را درآن وارد می‌ساخت، وعلما را آتش میزد، وزندانی میکرد به جرم آنکه درمباحث علمی وارد شده‌اند. بکلّی برکنار وپاک است.**

اما شؤون اجتماعی و عبادات و سایر امور یکه به فکر و روح انسان ارتباط دارد،

مادامیکه برخلاف مقررات صریح دین نباشد اسلام آن رأی را محترم شمرده، و صاحب نظر را حمایت می کند، و نمیگذارد او را آزار و اذیت نمایند تا بتواند آزادانه فکر کند؛ مگر اینکه آن گفتار کفر صریح و غیرقابل قبول باشد، و هیچگونه شک و تأویلی رانپذیرد.

مشخصات حدود اسلامی

و اما حدود اسلامی مباحثْ جداگانه‌ای لازم دارد، و موضوعاتی است که در چهارچوبه جنایات اجتماعی باید از آن گفتگو شود، و معلوم گردد که بوسیلهٔ آن حدود احترام اجتماع و مصلحت آن محفوظ میماند. آنچه در اینجا لازم است بحث شود فقط رفع شبهات آن می باشد. حالا اگر کسی تصور نماید که حدود اسلامی دارای روح قساوت است، برای ما هم در این خصوص گفتار تازه‌ای است.

این حدود مثل بریدن دست سارق، و سنگسار کردن زانی محصن، یا شلاق زدن به غیرمحصن، و تازیانه زدن بمست، ممکن است در ابتدای نظر حکمی قساوت‌آمیز جلوه کند، و برای کسیکه افکار کلی این دین و قواعد عامه آنرا کاملا نخوانده است اینطور وانمود شود.

جواب این شبهه را اجمالا باید چنین گفت که: اسلام این حدود را به مرتکبین این جرائم اقامه نمی کند مگر بعد از آنکه مرتکبین در ارتکاب آن کوچکترین عذر و شبهه‌ای نداشته باشند.

اسلام دست دزدی را می برد که اضطرار به غذای روزانه یا زندگی عائله‌اش برای او مجوز عمل نگردد، و او را وادار به تخلف نکرده باشد. اسلام زناکاری را حد میزند که چهار شاهد او را در حال ارتکاب جرم به چشم ببینند، و در عین حال اجازه نمیدهد که از دیوار مردم بالا روند، یعنی تجسس را حرام میداند. معلوم است که اگر بدون تجسس و بی‌آنکه از دیوار خانه‌ای بالا روند کسی در حال زنا بطوری دیده شود که چهار شاهد بتوانند عمل او را ضبط کنند باید گفت وقاحت و فساداخلاق این مجرم بسیار فاحش است، و او نه تنها با عمل زنا جرم کرده بلکه سبب شیوع فحشاء و زنا شده است. و اگر کسی با این وقاحت اجتماع را بسوی فساد سوق دهد البته مورد غضب خداست، و باید شلاق بخورد. و اگر محصنه هم هست سنگسار شود «چقدر قرآن زیبا گفته است:

«کسانیکه دوست دارند فحشاء در میان مؤمنین شایع شود محققاً برای آنها در دنیا و آخرت عذاب دردناکیست»

---

۱ — سوره نور آیه ۱۹.

اما کسانیکه این عمل را پنهانی مرتکب شوند (بدیهی است که در این صورت شهودی نخواهد بود) و سپس خودشان برای نجات از آتش دوزخ و کفاره گناه اعتراف کنند، اسلام نسبت به اینان نهایت مهربانی می کند و خودش برای آنها عذر می تراشد تا این دلهای ناراحت شده و پریشان که طالب پاکی است از مؤاخذهٔ سخت دنیوی معاف گردند.

چیزی که تأیید می کند این تشدید عقوبت اسلامی مربوط به نشر فحشاء است اینست که می بینیم در حق کسی هم که مُرتکب زنا نشده ولی به دیگری نسبت زنا میدهد و بهٔ اینوسیله در محیط عرض و ناموس مردم شایعات ایجاد میکند حداجرا می شود. چنانکه خداوند میفرماید:

«کسانیکه زنهای عفیفه را متهم بزنا می کنند و چهار شاهد عادل نمیآورند بآنها هشتادتازیانه‌بزنید و هیچوقت شهادت آنها را قبول نکنند و آنها را فاسق بشناسید»[1]

همین حال در حد شارب خمراست، یعنی در جائیکه شارب خمر عـــمـــلـــش ضبط شود شلاق زده می شود. اما اگر در خفا بوده و کسی آنرا ندیده باشد حق ندارند از دیوار خانه‌اش بالا روند و تجسس کنند.

شرابخواری که آشکارا معصیت می کند و در خیابانها عربده می کشد اجتماع حق دارد خود را از شر این نمونهٔ زشت حفظ نماید، و او را عقاب کند. اما کسی که مستتر است و با سینهٔ بازور وی گشاده معصیت نمیکند حسابش با قلب خودش و خالق خودش خواهد بود. **اسلام این گونه فسادها را با تنبیهات اخلاقی معالجه می کند نه با مؤاخذه و عقوبت**

***

۱ــ چنانکه شخصی نزد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد و به عمل زنای خود اعتراف کرده گفت: **انی زَنَیتُ** حضرت روی از او بگرداند. آن شخص باردیگر مقابل حضرت ایستاد و جمله را تکرار کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) باز رو بگرداند. گناهکار برای مرتبه سوم اعتراف را تکرار کرد. حضرت فرمود اگر مرتبه چهارم به عمل خود اعتراف کنی تراحد خواهم زد. چرا موقعی که یکی از شما گناهی می کند از خدای خویش طلب مغفرت نمی کند و آبروی خود را میان مردم میریزد.

همچنین میدانیم اگر براثر اعتراف چهارم شروع به اجرای حد شود و در آن حال مجرم فرار کند فرارش انکار تلقی میشود. تمام اینها دلیل است برنهایت مهربانی و عطوفت اسلام در اجرای حدود. و پیشوایان معصوم، که مجریان قرآن کریم‌اند در هر موردی که می توانستند. به همین طریق عمل می کردند.

جادارد که در اینجا نظریه‌ای از یک نویسنده را بیآوریم: او در کتابش بنام «انسان در میان مادیت و اسلام» بحثی از عقوبات اسلامی می کند که خلاصه‌اش اینست: «اسلام در ابتدای امر از تمام مقتضیاتی که فردی را بسوی ارتکاب جرم سوق دهد جلوگیری می کند، و معالجه را قبل از وقوع می نماید، باینجهت برای مرتکب جرم عذر و بهانه‌ای در ارتکاب باقی نمی‌ماندمگر لاابالیگری و پرده‌دری عمدی و برای اینگونه اشخاص مجازاتهای سخت، سنگین شمرده نمیشود هر قدر هم سنگین باشد زیرا به دست خودش وسائل جرمها را فراهم نمی کند، و مثل هیئت‌های حاکمه امروز در انتظار این ننشسته تا کسی مرتکب جرم بشود آنگاه او را مؤاخذه نماید. بلکه وسائل را طوری تنظیم می نماید که اساساً جرمی واقع نشود. و این مطلب آشکار است که وقتی جلوگیری فایده نبخشید چاره‌ای جز معالجه قطعی نیست (مثل معروف،آخرین دوا داغ زدن است) بیخبران این احتیاطات اسلامی را در مسأله حدود دلیل بر غیر عملی بودن آن میگیرند، لکن این حرف از جهل مبتذلی است که مطالب و موضوعات را سطحی و بسرعت مطالعه می کنند. این طریق فکر کردن با ارزش علم و متانت بحث و کوشش لازم در این نوع مسائل علمی منافات دارد.

***

با مطالب گفته شده صاحبان فکر سلیم و مردان علم و کسانیکه در کار تحقیق اند باید اطمینان حاصل کنند که حکومت اسلامی هیچ وقت آنان را به چوبهٔ دار و زندان تحویل نخواهد داد، و افکارشان را خفه نخواهد کرد، و قلم‌هاشان را نخواهد شکست، و آنانرا از حمایت خود دور نخواهد ساخت. صاحبان فکر سلیم نباید به صداهای بی‌ارزش کسانی که دین را حرفه قرار داده و بدون جهت مردم را از سیطرهٔ اسلام می‌ترسانند اعتنا کنند، زیرا اینان برای تبرئه خودشان و برای اینکه قیافه حق گوئی بخود بگیرند گاه و بیگاه بعنوان اعتراض به مفاسد اجتماعی حرفهای مجملی از حدود اسلامی پیش می کشند، وقتی حکومت اسلامی جامه عمل پوشید اینان به کار مفید گماشته میشوند. و همچنین سایر عنصرهای عاطل که در قهوه‌خانه‌ها و گوشه کاروانسراها و در خیابانها بسر میبرند، و خلاصه همه آنهائی که در بیکاره بودن یکسانند، که بعضی بیکار اجباری‌اند، عده‌ای تنبل روح مرده و برخی هم از زیادی مال و درآمد بکار نمی پردازند.

وقتی تمام این بیکاره‌ها در جریان کار و زندگی با نشاط افتادند. قطعاً جرائمی اتفاق نخواهد افتاد که ناچار به اجرای حدی برای آنها شویم مگر بسیار نادر و برخلاف سنن زندگی. و در این موارد نادر هر اجتماعی باید مؤاخذه قاطعی بکند.

نصوص اسلامی پیچیده نیست

بعض افراد بیغرض ندانسته آنچه را که ارباب غرض از پیچیدگی مواد در قانون اسلام اشاعه می‌دهند تصدیق می کنند. برای اینکه بعضی از این مغرضین در میان مردم بنام عالم نامیده شده‌اند. بالنتیجه در نفوس بیغرضان این شبهه پیدا می‌شود که چون نصوص پیچیده است هر کس می‌تواند بدلخواه خـــود آنها را تأویل کند. و طبعاً انسانرا بسوی جهل و میدان گمراهی می کشد. بنابراین مواد اصلی قانون که برای حکومت لازمست بطریق آشکار و شناخته شده پیدا نخواهد شـــد. آنچه باعث این شبهه در دلها گشته ندانستن مبادی این دین است؛ وگرنه هر کس به منابع اولیه و سادهٔ اسلامی مراجعه نماید بزودی متوجه اشتباه خود می شود.

کلیه مذاهب که در اسلام است مأخذ احکام و قواعدشان همان کتاب و سنت بوده وقرآن و حدیث هم برای همه در دسترس است.

بلی، گاهی نظریات دانشمندان در تطبیق قواعد و جزئیات،مختلف می شود و باید دانست که در تفسیر نظریه قانونی طبعاً قانوندانها اختلاف پیدا می کنند. لکن این اختلاف علت نمی‌شود بخاطر آنکه مفسرین قانون اتفاق آراء ندارند. قانون را کنار بگذاریم.

اما وسعت مبادی اسلام و عمومیت آن مطلبی است در غیر مقررات اســـلامی. یعنی وسعت مبادی در شؤون کلی زندگانی روزمره افراد است. چنانکه اسلام درباب حکومت مشورت را مقرر می کند، و طریق مشورت را به خود مردم وا می گذارد. یا مانند اینکه قانون اساسی تصریح می کند حکومت پارلمانی باشد،اما ترتیب انتخابات را به قانون

انتخابات مصوب مجلس وا می گذارد. همچنین اسلام مقرر می دارد که حدود با پیدایش شبهه ساقط می شود، اما بیان آن حالاتی که برای متهم شبهه‌آور است به قانونی که مفسر این قاعدهٔ کلی است و یا به نظر آن قاضی که در آن حادثه رأی میدهد واگذار می شود.

حلال اسلام و حرامش آشکار است. و صاحبان غرض که بفکر تأویل قانون و تحریف آن هستند می توانند هر زمان این تحریف را بکنند و در خصوص هر قانونی این کار میسور است.

ما به چشم خود می بینیم از این هیئت های حاکمه؛ هرکس که به کرسی وزارت می نشیند برای اعمال خود از قانون تفسیر و تأویلی می نماید، و در سایه قانون مرتکب کارهائی می شود که اصلا به خاطر قانونگذار خطور نکرده است. آیا می شود گفت که بخاطر تأویل نادرست یکی از اهل طغیان باید قانون را لغو کرد؟ هر چند تصریحات قانون تأویل او را نپسندد.

چطور شد که مردم دراین گونه مواقع جرم را متوجه آن طاغی می نمایند نه قانون؛ اما وقتی ارباب غرض قوانین اسلامی را به میل خود تفسیر می کنند تهمت متوجه قوانین اسلامی می شود! بدیهی است که این شبهه ظالمانه است و پایه صحیحی ندارد.

زنان!!!

در اینجا شبهه‌ایست قوی که به این دین چسبیده است. وآن محرومیت زن از شؤون زندگی است؛ در صورتیکه دور از روح اسلام و تعالیم آن است. کما اینکه از واقعیت تاریخی آن نیز دور است.

باید گفت که نهضت اسلام با در نظر گرفتن اوضاع آن زمان در موضوع زن یک جهش انقلابی بود. و تا امروز هم قدمهای انسانی پرقیمتی برداشته که تمدن امروزی غرب چیزی بآن اضافه نکرده است؛ مگر پرده‌دری و آزادی برای هوسرانی. بسیاری از زنها میترسند که اگر حکومت اسلامی پدید آید زنها را بدوران کنیزی برمیگردانند و این ترس بی جهتی است که در اسلام منشأی برای آن نمیباشد.

آنچه از سلام میدانیم، و جداً به آن معتقدیم اینست که هیچ زن فاضله‌ای حق ندارد از اسلام و حکومتش بترسد زیرا اسلام به او آزادی با کرامتی داده است؛ بهمان اندازه که به هر فرد شریف در کارهای مفید داده است.

اسلام به زن حق داده است که از راه مشروع مالک شود، و استفاده نماید. به زن حق داده که در امر ازدواج خود اختیار داشته باشد و کسی حق ندارد او را به ازدواج معینی مجبور سازد، یا از ازدواج معینی برخلاف اراده‌اش جلوگیری کنند. اسلام به او حق داده است بهر جا که می خواهد برود و بیاید **بشرط آنکه در لباسی باشد که او را وقار دهد، نه در لباسیکه شهوت انگیز بوده شخصیت و ناموس او را مورد غارت حیوان صفتها قرار دهد.**

بلی، اسلام زن را منع کرده که نیمه عریان از خانه خارج شود، و نظرهای

عاشقانه خود را در میان مردم تقسیم کند، و خنده‌های فاجرانه به مردان تحویل دهد. **آری کسانیکه آزادی زن را به این معنی طالبند البته بایستی از حکومت اسلامی بترسند.**

و اما کسانیکه با شور و هیجان از آزادی زن بحث می کنند، ومی خواهندزنها را هم بهیجان وادارند، آنها خودشان بهتر واقفند که چه هدفی دارند. و مجامع زنانی که به آنها خوش آیند میگویند اینها را خوب می شناسند، آن زنها این مردها را به مجالس بی بند و باری دعوت می کنند که در آنجا زن از تمام شؤونات انسانی خالی می شود و مانند حیوان جنگلی میگردد.

البته زنانی در عهد پیامبر اسلام حضرت محمد صلی اله علیه و آله بودند که برای نماز به مساجد میرفتند، و برای خرید از خانه خارج می شدند، و برای تشجیع مردان به میدانهای جنگ رهسپار میگشتند.

بعداً که دوران ظلم و استبداد پیدا شد زن را متاع قرارداد کمااینکه مرد را نیز برده ساخت.

امّا هنگامیکه حکومت اسلامی پیدا شود زن را به آن آزادی پرارزش برمیگرداند. آزادی که او را از سیر قهقرائی و آن حالت کنیزی نجات میدهد، او را از این بی بندو باری که از تمدن اروپائی پیدا شده است خارج می سازد.

چه ترس است از اسلام بر یک زن فاضله وقتیکه در این حکومت بخواهد فعالیت انسانی خود را در حدود شرف و عزت پیش برد؟!.

زنهائیکه حاضر نیستند در این محیط شریف و پرارزش رشد و ترقی کنند، و می خواهند از این میدان تجاوز نمایند البته حق دارند که به تمام معنی از حکومت اسلامی بترسند.

تعصب ضد اقلیت ها

شبههٔ دیگری که در خصوص حکومت اسلامی باقی مانده است، و من مایل نیستم پیرامون آن صحبتی کنم لکن بعضی مردم به تصریح یا به کنایه به آن اشاره می کنند، و بعضی این شبهه را برای رسیدن به مقاصد کوچک خود و محقق ساختن منافع اندک نقطه اتکاء خود قرار میدهند عبارت است از مسأله اقلیت ها در حکومت اسلام، و حکومت اقوام بخصوصی که در سایه حکومت قانونی اسلام پیش میآید.

من گمان میکنم که ترس اقلیت ها در کشورهای اسلامی از حکومت اسلامی نادرست است و قابل اعتناء نمی باشد **هیچ دینی و هیچ حکومتی در دنیا ضامن آزادی اقلیت ها و حفظ شرف و حقوق ملی آنها، آنچنانکه اسلام در تاریخ طولانی خود عملا نشان داده است نشده است. بلکه هیچ حکومتی اقلیت ها را آنگونه که اسلام نازپروری کرده است مراعات حال آنها را نکرده است. حتی اقلیت های بیگانه از ملل اسلامی که وجه مشترک زبان و وطن را هم ندارند از این آزادی و حسن توجه اسلام برخوردار بودند. ولی پاداش اسلام در مقابل این عدالت و حسن رعایت در کشورهای ادیان دیگر و در سایه حکومت های غیراسلامی چه در قدیم و چه در زمان حال جز فشار و ستم نسبت به مسلمانان نبوده است.** بنابراین بحث از ملی بودن حکومت و رعایت قوم و نژاد (نه اسلامی بودنش) بحث بسیار ناپسندی است که در حقیقت برای آن مدرکی نمی باشد. نه واقعیتی دارد و نه شاهد تاریخی. و اگر روح انصاف در کار باشد اقلیت های متوطن در بلاد اسلام نباید اجازهٔ این تهمت را بدهند.

***

من در اینجا برای نمونه دورانی از حکومت اسلامی را ذکر می کنم که انتظار
یرفت از همه دوران‌های اسلامی بیشتر تعصب و قساوت و بدرفتاری داشته باشد.

من نمونه‌ای از زبان یک نویسنده مسیحی اروپائی که از رفتار عثمانیها با
نلیت‌های غیرمسلمان در ممالک مفتوحه بدست عثمانیها صحبت میکند ذکر میکنم و
همین نمونه اکتفا خواهم کرد زیرا گفتار او این مطلب را بحد نهائی برای ما آشکار
ی نماید.

«آرلوند» در کتابش بنام **«دعوت بسوی اسلام»** می گوید: «رفتاری که هیئت
ا کمه عثمانی نسبت به رعایای مسیحی کرده‌اند (پس از دویست سال از فتح یونان)
لالت میکند براغماضی که مانند آن تا آن زمـــان در ممالک اروپا سابقه نداشته است.
یرا مردم درمجارو ترانسیلوانیا، و اتباع مذهب توحید از مسیحیین که در ترانسیلوانیا بودند
مواره میخواستند که به ترکهای عثمانی تسلیم شوند تا در دست فامیل‌ها بسبورک متعصب
یفتند. پروتستانیها در سیلیز یا با نظر رغبت به ترکها نگاه میکردند، و با خوشحالی آرزو
اشتند که در سایه حکومت اسلامی آزادی دینی را بخرند. از جمله وقایع فرار عده کثیری
ز یهودیان اسپانیا است که در فشار بودند، و جز ترکیه پناهگاهی نیافتند. همچنین قزاقهای
وسی را می‌بینیم که به فرقه‌ای از با ایمانهای قدیمی مسیحی منتسب می‌شوند زیرا
کلیسای دولت روس آنها را تحت شکنجه قرار داده بود. آنها در ممالک سلطان عثمانی
حدی برای خودشان حسن رفتار احساس میکردند که سایر مسیخیان این مطلب را
می‌توانستند باور کنند.»

حالا ببینیم مسلمانها در آن زمان از مسیحیها چه می‌دیدند، و امروز چه می‌بینند:
ه جنایات وحشیانه ایکه مسیحیین در حبشه مرتکب شدند و در مالایا زیر پرچم حکومت
نگلیس و نیز در روسیه و یوگسلاوی و سایر ممالک کمونیستی که مروجین غافل خودمانی
برادران بیخبر ما تصور می کنند کمونیستها عصبیتی برضد اسلام بکار نمی برند.

این جرائم وحشیانه نه فقط در خارج علیه مسلمین واقع می‌شد، بلکه در خانه
سلمین هم اتفاق میافتاد، در شمال افریقا به دست فرانسه، و در جنوب سودان به دست
نگلیس و در هر جا که استعمار تا امروز قدم گذارده است. آنچه علیه حکومت اسلامی
گفته می‌شود فقط بخاطر کشتار ارمنی هائی است که به دست ترکها در این اواخر اتفاق
فتاد که باید گفت این کشتار مولود تعصب دینی نبود بلکه مارک سیاسی داشت.

این عناصر خارهائی بودند برای فرو بردن بر پیکر دولت عثمانی که در ایام ضعف

آن استخدام میشدند. و این عناصر را ارو پا بخاطر علل سیاسی تحر یک می کرد که آن علل سیاسی هم ناشی از اتحاد مسیحی (صلیبیت) بود. و آنچه برای ارمنیهای مسیحی اتفاق افتاد برای مسلمانهای سور یه در اوضاع سیاسی مشابه آن نیز پیش آمد. چه این واقعه و چه آن واقعه به دست پست‌تر ین عنصرها در دولت عثمانی پیدا شد آن عناصر یکه به خونر یزی و قساوت و خیانت میل فراوان داشت، و مسلمان و غیرمسلمان در رسیدن به ثمرات شوم و ابتلاء‌ات آن در تمام بلاد اسلام مساوی بودند. و این عناصر نه اسلام را میفهمند و نه غیر اسلام را.

***

البته وقتی حکومت بدست اسلام بیفتد روی اصول ساده و انسانی و شر یفش پیش میرود که هیچکس نمیتواند انکار کند. اقلیت‌های مذهبی در هیچیک از اوضاع و حقوقشان که امروز استفاده میکنند، تغییر نخواهند کرد و کسانیکه در این موضوع بحث میکنند باید بخاطر آورند که آزار به مسلمانهای حبشه به آن حد رسیده که یک مسلمان مدیون که دین خود را به فردی مسیحی اداء نکند ببردگی میرود. چرا؟ چون حکومت مسیحی است! گر چه اکثر یت افرادش مسلمان است.

فصل ۷

عداوتهای پیرامون حکومت اسلامی

در گفتار پیش با افراد خوش نیت و بی غرض صحبت کردیم، با کسانیکه شبهاتی در خصوص حکومت اسلامی بر نفوس آنها سایه افکنده و از آن میترسیدند و مضطرب بودند نه از آنجهت که خواهانش نباشند، بلکه چون حقیقت حکومت اسلامی را نمی دانستند. بر ما لازم بود که این شبهات را از خاطر آنها خارج کنیم، و این پرده ها را از مقابل چشمشان برداریم و بطریق نیکوتری باآنها مناظره نمائیم.

این مردم بدام یک یا چند طایفه دیگری افتاده‌اند که مغرض و فاسدند و برای اسلام نقشه های دشمنانه میکشند.

بلی حکومت اسلامی در داخل و خارج دارای دشمنان فراوانیست. در میان آنها عده‌ای سیاستمدار کهنهٔ کارند و عده‌ای فرومایه و کوتاه فکر و همه اینها در مصلحت مشترکشان که عبارت است از راندن اسلام از صحنه زندگی و حکومت، همداستان میباشند و برای عقب زدن حکومت اسلامی با القاء سفسطه های مختلف معارضه می کنند. با نغمه های گوناگون برای شنونده آهنگ یکنواخت درست میکنند. و شنونده هم منشأ اولیه این صداها را نمیداند و تصور میکند که پشت سراین صداها حقیقتی است! پس بر ما لازمست که به ماهیت این عداوتها توجه کنیم:

۱ـ عداوتهای صلیبیون

موقعیت مسیحیت در اروپا و امریکا به اینجا منتهی شده که به صورت یک پرچم ملی درآمده و تمام جمعیتهای مختلف زیر آن پرچم جمع شده‌اند.

این فریادیکه امروز بنام حمایت از تمدن مسیحی در مقابل هجوم کمونیستی بلند میکنند مانند همان فریادیستکه هنگام حمله فاشیستی و نازی از آنها بلند میشد. **و از این فریاد منظورشان عقیده دینی نیست؛ بلکه مسیحیت پرده‌ایست که آنرا عموماً برای تحریک غرور ملی کشورهای مسیحی بکار میبرند،** در حالیکه سقوط پایه‌های اخلاقی و اجتماعی روزبروز در بلاد مسیحی زیادتر می‌شود صدای دعوت بسوی تمدن مسیحی برمیخیزد.

با این توضیح نباید تعجب کرد که چگونه روح مسیحیت با آنکه در اروپا و امریکا رو بتحلیل است در موضوع خصومت با غیرمسیحی در بلاد دیگر نیرو یش یکجا جمع می‌شود.

باید گفت که نه غرابتی در کار است و نه معمائی که‌ادراک آن مشکل باشد. بلکه اینها یک بازی استادانه‌ایست با اشخاص ساده و غافل که پیرو مذاهب دیگرند، بخصوص مسلمانها.

غرب اینگونه به مردم غیرمسیحی القاء میکند که دین عامل ثانوی است و در زندگی و اجتماع آنها ارزش اساسی ندارد و شاهد میآورد که ببینید چطور ما در اجتماعات خودمان از قیود دین آزاد شده‌ایم. آنگاه مردم چشم و گوش بسته ما دنبال این صدا همچون گوسفند ،می روند. و خانه خود را بدست خود خراب میکنند: «نه با دست دشمنان

سیاستمدار متقلب.

باید دانستکه جنگهای صلیبی آثار شوم و بار سنگینش را در نفوس مسلمین و عالم اسلامی باقی گذاشته است. هنوزکینه ها و بغضهای آن در عالم مسیحی مشتعل و فروزانست؛ و در افکار عالم مسیحیت و سیاست آنها موقعیت بارزی باز کرده که در مراحل مختلفه زندگی آنها بچشم می خورد و ما با غفلت بیمانندی با دست خودمان در این جنگ شعله ور بآنها کمک مینمائیم.

***

صلیبیون امروز فراموش نکرده‌اند که بیت المقدس همان قطعه زمینی است که بخاطر آن جنگهای خونین صلیبی بر پا شد. وقتیکه مارشال (ألنبی) درجنگ جهانی اول وارد بیت المقدس شد، زبان صلیبیت که در خون او و خون هر صلیبی پنهان بود به حرکت آمد، به حرکت آمد تا آن شعله نهانی کینه ها را آشکار سازد؛ با گفتن این جمله: «الآن جنگهای صلیبی بپایان رسید».

آنها فراموش نکرده‌اند جنگهائیرا که سیاست استعماری و منافع مادی اقتضا کرد که فلسطین از آن عرب باشد یعنی از آن اهل و ساکنین حقیقی اش که عربها بودند. مجدداً روح صلیبیت به حرکت آمد، به عنوان اینکه فلسطین وطن قوم یهود است.

این جریان ادامه یافت تا در مقابل چشم غربیها و با اسلحه و اموال آنها و اشتراک مساعی کمونیستها باین نتیجه شوم کنونی کشید (همان کمونیستی که دین را از حساب زندگیش خارج می سازد، مگر آنکه این دین اسلام باشد که در آنصورت بنام شیوعیت نه بنام صلیبیت با اسلام میجنگد. جنگ می کند به حساب منافع خصوصی خودش، چنانکه خواهد آمد).

این مطلب را صلیبیون بطور تحقیق میدانند و افراد آنان هم به صراحت میگویند: اسلام یگانه دینی است، که برای آنها خطرناکست. صلیبیون نه از بودائی میترسند و نه از هندو و نه از یهود، زیرا اینها عموماً ادیانیست مرتبط بقومی معین که نمیتوانند به خارج از خود سرایت کنند و در عین حال از آئین مسیحی ذاتاً روح ترقی و تعالی کمتر دارد. **اما اسلام چنانکه خود صلیبیون میگویند دین متحرکی است که بهر سو پیش میرود؛ و دارای فکریست که خودش توسعه می یابد، بدون آنکه نیروئی برای مساعدهٔ با او لازم باشد.** و همین معنی است که در نظر صلیبیون خطر تلقی می شود و به همین جهت بر خود لازم میدانند که خودشانرا از آن حفظ کنند و بطور عموم در مقابل آن مقاومت نمایند.

ما شرقیها غافل هستیم از عمق کوششهای تبلیغاتی که در اروپا و امریکا برای

انتشار مسیحیت در نقاط مجهوله یا معمورهٔ عالم مبذول می شود، ماادراک‌نمی کنیم که تنها برای کلیسای کاتولیکها چهار هزار هیئت تبلیغاتی است که در نقاط مختلفه زمین پراکنده می شوند و به نقاط غیرمکشوفه کنگو و تبت روانه می گردند.

این فعالیتها تنها بوسیله هیئت‌های اعزامی صورت نمی گیرد بلکه تکیه گاه عمده‌ای از مسیحی های وطنی در مراکز مختلفه عالم دارد که برایْ آنها راهها و عنوانهای گوناگونی ساخته است و قیافه‌های مختلفی به خود میگیرد که قیافه دینی یکی از آنهاست. مثلا در مصر جرجی زیدان سردبیر مجلهٔ الهلال و سلامت موسی نویسنده معروف هر دو نماینده مهم دستگاه تبلیغاتی مسیحی می باشند. این دو نفر بنام نویسندگی و ادبیات و تاریخ در اثر غفلت شرقی ها میدان مناسبی برای عمل پیدا کرده‌اند که هیئت های مجهز تبلیغاتی عهده‌دار آن نمیتواند باشد. یگانه دینی که در مقابل این کوششها می ایستد اسلام است و بس، چنانکه از نوشته های آنها معلوم میشود و گاهی هم خودشان اینمطلب را صریحاً بیان میکنند.

صلیبیون می دانند که اسلام جز بوسیلهٔ حکومت نمی تواند بطور کامل تحقق پیدا کند و در روی زمین نیروئی کسب کند– آنچنان حکومتی که عقیده را به صورت قانون در می آورد–وآنگاه از همین قانون حمایت و دفاع می نماید. بهمین جهت با برگشتن حکومت باسلام جنگی سرسخت و آشتی ناپذیر دارند، جنگ مستقیم یعنی با قدرت و نفوذیکه دارند مستقیماً میجنگند. و به موازات آن غیر مستقیم بوسیله اهل غفلت صدمه میرسانند. و همچنین بوسیله کسانی که منافع شخصی خودشانرا در حکومت اسلامی در مخاطره می بینند مقاصد خودشان را پیش میبرند.

درست در چنین ایامی که غربیها نمی خواهند در هیچ یک از نقاط روی زمین اسلامی وجود داشته باشد و حکومتی براساس آن بنا شود که به حقایق و افکار اسلام عمل کند و قوانین اسلامی را اجرا نماید، در همین موقع از گوشه و کنار اقطار اسلامی که در تحت سیطرهٔ استعمار قرار گرفته است صدائی بلند است... که زمان پیش رفته و حکومتی را که براساس دین قائم باشد نمی پذیرد!

صحبت کمونیستها را فعلا کنار می گذاریم. زیرا انکار او بدیانت شدیدتر و مخالفتش با دولت متکی بدین، سخت‌تر است.

بطورکل خواسته عالم صلیبی اینستکه اسلام نباید حکومت کند؛ و این سادگی و غفلت ما است که تصدیق میکنیم اعمال صلیبیون در شرق و غرب بسط تمدن و توسعه فرهنگ و تعلیم و تربیت است.

۲ــ عداوتهای استعمارگران

تفکیک میان دشمنی صلیبی ها با اسلام و دشمنی استعمار با اسلام کاری
س دشوار است، زیرا هر یک از ایندو دیگری را کمک میکند و بپا میدارد و خوب
لوه گر می سازد. اسلام عقیدهٔ شرافت طلبی و دین عزت است. و هنگامیکه این عقیده در
ل صاحبان آن پیدا شود در مقابل استعمار بسختی مبارزه میکنند. و فکر بازگرداندن
کومت باسلام روح طرفداران آنرا هر چه بیشتر بیدار می نماید، و در نتیجه استعمارگر
میتواند بهره‌برداری کند و مسلمین را تحت قیمومیت خود قرار دهد.

اسلام به تابعینش اجازه نمیدهد که به حکومت بیگانه بلکه بهر قانونی که مخالف
ریعت اسلام باشد خضوع کنند و در راه استعمار این مطلب گردنه ایست بسیار سخت.

استعمارگران مانند روشنفکران وطن ما در غفلت نیستند و مانند حکام نابغه... ما
م ساده نمی‌باشند. آنها پایه استعمارشانرا برتعلیمات کامله در هر یک از فنون مربوط
وامل و پایه های زندگی اقوامی که استعمارش می کنند قرار داده‌اند تا روح مقاومت را در
طفه آن قبل از نموش بکشند، یا اینکه روح مقاومت را میخرند و یا وادار به سازش میکنند،
اساس مستشرق شدن هم همین مطلب است،شغل مستشرقی پیدا شده تا به استعمار
ر قیافه علمی کمک کند. ولی ماسادگی مستشرقین رامیپرستیم ومعتقدیم که آنها تنها
هل علم و معرفت میباشند. ما خیال می کنیم آنها از منشأ و تربیت اولیه خود دور
ده اند-وآن وسیله را که سبب شده است آنها بتوانند به شرق آمده اطلاعاتی کسب کنند
طع کرده‌اند- مخصوصاً بعضی از ایشان به ما خوش خوانی می کنند و با گفتن کلماتی
یبا دربارهٔ دین و پیغمبر ذائقه ما را شیرین مینمایند تا بتوانند ما را به خواب غفلت فرو

برده و از راه دیگر مقاصد خود را در مغز ما جای دهند.

انسان گاهی میخندد- اگرچه این خنده تلخ است- روشنفکران ما با خلوص تمام تحقیقات علمی مستشرقین را بعنوان کشف جدید و علوم تازه به یکدیگر القاء میکنند و اگر کسی در بیغرضی این آقایان تشکیک نماید باو میگویند تو اهل مطالعه و تحقیق نیستی یا می گویند توشخص متعصبی میباشی که بحث دین را بهرمیدانی می کشی.

پس با کمال تأسف باید گفت: نظام و برنامه و کتب و روشهای تعلمیاتی تماماً تا به امروز برای استعمار کردن روح و فکر و نفوس کار می کند.

و همه اینها اقدام غیرمرئی است برای دور انداختن عنصر دین و کنارزدن اسلام نه تنها از حکومت بلکه از میدان زندگی.

بهمین جهت تسلط استعمار نسل های متعددی را تربیت کرده و روزبروز هم برآن می افزاید، به حکم آن خط مشییکه بر فرهنگ مستولی شده است. به اسلام به قیافهٔ باقیمانده‌ای از بقایای دوران انحطاط نگاه می کند.

برنامه های تاریخ در مدارس و کتب تاریخ به صورتی که تدوین شده است یکی از بزرگترین مکرهای استعمار برای کشتن روح دینی و ملی است. شاگرد دبیرستان بلکه دانشجوی دانشگاه درس تاریخ را به اتمام‌میرساند در حالیکه افکار اجتماعی اسلام و نظریات بشری آنرا نمی داند. هرچه خوانده و میخواند جنگ است و حمله و حوادث، و از همه اینها نتیجه می گیرد که اسلام تنها میدان جنگ بوده و هیچ وقتی میدان فکر و علم و اجتماع و انسانیت نبوده است.

استعمار در مقابل حکومت اسلامی ایستاده است. معقول نیست استعماریکه با اسلام (در حالی که هنوز عقیده‌ای بیش نیست) میجنگد بگذارد این عقیده مبدل به قانون متبوع شود. او سعی میکند که قوای روحانی اسلامی برای مسلمین نیروی مادی بار نیاورد.

مستعمرین مانند ما غافل نمیباشند. مائیم که از دعوت محکم قرآن غافلیم که میفرماید: **وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِباطِ الْخَيْلِ: درمقابل دشمنان هرچه میتوانید قوه و قدرت وبخصوص اسبان سواری تهیه کنید تا بدینوسیله دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید.**

***

هیچگاه از خاطر استعمارگران فراموش نمیشود که حکومت اسلامی تجهیزات دولت را تماماً اسلامی میکند، و همانطور که اقتصاد و جنگ و تعلیماتش را اسلامی

میکند، اجتماعش را هم اجتماع اسلامی میسازد. و هیچ خطری برای استعمار (ظاهر و مخفی) از حکومت اسلامی بزرگتر نیست. همچنین استعمار ادراک میکند که پیدایش حکومت اسلامی دولت را به سوی عدالت در حکومت و عدالت در اموال برمیگرداند. استعمار همواره مراقب است که مبادا حکومت بدست مردم بیفتد. زیرا در این صورت ملت بآسانی خاضع نمیشود. باید یک طبقه دیکتاتوری حاکم شود. طبقه ایکه دارای تسلط های استبدادی و ثروتهای قوی باشند. با این طبقه استعمار میتواند معامله کند، زیرا اولا عده آنها معدود است، ثانیاً بقاء آن هیئت حاکمه محتاج کمک استعمار است تا او را در مقابل ملت سر پا نگهدارد. این طبقه خاضع کردن توده مردم واداره سیاست استعمار را عهده‌دار میشود، و استعمار در پشت آن قیافه خود را پنهان میدارد و خودش را نشان نمی دهد که موجب هیجان ملت گردد.

***

باید دانست که میان استعمار و دیکتاتوری در حکومت و مال هم پیمانی طبیعی وجود دارد، هر کدام از ایندو به دیگری تکیه میکند و هر یک مصالح خود را با دیگری مبادله می نماید، و آنچه را که مستعمرین در بلاد خودشان از آزادی و عدالت بهره‌مندند اجازه نمیدهند در مستعمرات و مناطق نفوذ استفاده شود. زیرا این مستعمرات در مقابل استعمار می ایستند تا از مظالم اجتماعی استعمار خلاصی پیدا کنند. همچنین استعمارکنندگان داخلی یعنی ایادی بیگانه حاضر نیستند مشکلاتی که استعمار سرراه ایجاد کرده است برطرف شود. زیرا مردم در آنروز که از استعمار رهائی یابند در مقابل حکومتهای دست نشاندهٔ خارجی ایستادگی می نمایند.

و چون در حکومت اسلامی صحیح امکان این هست که برای مردم عدالت مطلقه در حکومت و مال ایجاد شود البته استعمار با آن می جنگد و سخت هم می جنگد، گاهی روبرو و گاهی پشت پرده‌های طاغیان و استثمارگران داخلی، پشت پرده باصطلاح آزادیخواهان و روشنفکران، پشت پرده دستگاههای فرهنگی، چه خودشان متوجه باشند و چه متوجه نباشند.

بلی استعمار گاهی اجازه می دهد که صورت بدلی از حکومت اسلامی قائم شود آنهم در نقاطی از کره زمین که براثر جهالت عقب‌مانده است، و در سایه استثمارگر و ظالم زندگی می کند، تا نمونه زشت و منفوری از حکومت اسلامی بلکه نمونهٔ بدی از خود اسلام درست شود.

و در اینجاست که سروصدای غافلین و مغرضین بلند می شود: میگویند نگاه کنید

اینست حکومت اسلامی که استبدادی و ظالمانه است، شهوترانی و فجور است، عقب‌ماندگی و انحطاط است. اینست نمونه زنده حکومت اسلامی.

مردمان پست و فرومایه از شادی در پوست نمیگنجند، و توده‌های ساده مردم هم اطراف آنها حلقه میزنند و خوشحالی میکنند. استعمارگران هم باین فرومایگان و آن مردم ساده میخندند و با اطمینان خاطر میفهمند که اینها صاحب حکومت اسلامی نخواهند شد. بالنتیجه استعمارگران به مقاصد خود نائل میگردند و این مردم بیچاره در محیط تسلط استعمار با یکدیگر کشتی میگیرند و داد و فریاد میکنند، مانند موشهای لاغر و بدبخت که در توی دام سروصدا راه میاندازند.

۳ـ دشمنی های سرکشان و استثمارگران

سابقاً اشاره کردیم که میان حکومت اسلام و استثمارگران و متجاوزا ن چگونه تضاد دائمی میباشد، مگر آنکه اسلام تنها رو پوش موهومی باشد نه دارای حقیقت ولی متجاوزان و استثمارگران اطمینان به غفلت همیشگی تودهٔ مردم ندارند و نگرانند از اینکه روزی جامعه مسلمان بیدار شود و خود را در سایه حکومت اسلامی قرار دهد، و در خواست حقیقت اسلام را نماید نه قشر آنرا. و آنروز اسلام برای مسلمین سلاحی قوی و حجتی محکم و عامل بیداری باشد. در صورتیکه امروز بر اثر تعبیر و تفسیر غلط وسیلهٔ تخدیر شده است.

سودپرستان و سرکشان خوب میدانند که لگام زدن و تسخیر کردن مردم برخلاف عقاید دینی آنها کاری است بس دشوار. **بدینجهت اجازه می‌دهند که مردم دارای عقاید قشری باشند و خرافاتیرا که شبیه دیانت است بپذیرند. اما وقتی عقاید ریشه‌دار و حقیقی که لازمه‌اش دفاع از حقوق فرد و اجتماع است پیدا شود، حس خود خواهی و مطامع استثمارگران در مقابل حکومت اسلامی قرار میگیرد.**

دشمنان اسلام چه نگرانی دارند از مسلمانیکه اثرش تنها جنبش لب و مظهرش فقط بهم خوردن دانه های تسبیح یا زمزمه دعا و تلاوت آیات باشد، یا هودج و حامل پیران و ضعفاء در طواف حج، که هفت مرتبه دور خانه خدا بگردند، و بند شترها را با تشریفات رسمی بکشند و یا جشنی بر پا شود که در آنجا قصیده بخوانند و اسپند دود کنند و نقل بپرانند. یا شخصیتها بنام دین و جشن دین خلعت بپوشانند؟ و... و از این قبیل مسائل که متجاوزان و استثمارگران اصرار میورزند تا ملت ها و جمعیت ها را تنها به این امور مشغول

نمایند.

اما وقتی واقعا اسلام حکومت را بدست گیرد و شرایع اسلامی را در امر حکومت و امور مالی تنفیذ کند و حقوق انسانی و اجتماعی و قانونی بهر فرد و جماعتی بدهد و میان شعائر عبادتی و شرایع قانونی فرق نگذارد، **در اینجاست که اسلام را خطر یکه باید از آن پرهیز نمود تلقی مینمایند،بلائی است که باید آنرا دفع کنند، در اینجا میدان جنگی است که طاغیان و سرمایه‌داران مترف و عیاش با تمام قوا وارد آن می‌شوند؛ و در اینوقت است که استعمارگر با استثمارگر مخلصانه تبادل نظر میکند؛ و در دفع این خطر مصلحتهای خودشانرا با هم تلفیق مینمایند و میکوشند که این خطر را از خود دور سازند، و متفقاً در مقابل این طوفان که اگر پیش آید این دسته وآن دسته را غرق خواهد کرد می ایستند.**

اینجاست که استعمارگران و سرمایه‌داران حتی نفوذ کمونیستی را کوچک میشمارند؛ با اینکه میدانند که هیچ امری در مقابل کمونیستی مانند عدالت اسلامی مقاومت نمی کند. زیرا استعمارگران و رفقاشان می دانند که کمونیستی از خارج خانه وارد می شود و میتوان اورا با زوریا مغالطه دیریا زود بیرون کرد. ولی اسلام در داخل خانه و در قلوب مردم است و دارای منطق محکم و برهان روشن است نه مغالطه برمیدارد و نه انحراف.

اسلام است که درضمیرونفس هرفردی روح عزت طلبی وکرامت جوئی را به جنبش می آورد و مانع می شود که به احکام مخالف شریعت تسلیم گردد. اسلام در مقابل هر تسلط و قدرتی نیروی مقاومت و پیروزی میبخشد،این اسلام است که با تسلط حکومتهای استبدادی سازگار نیست و مستبدین در زمینه اسلام صحیح ضمانت بقاء ندارند.

این اسلام است که با اختیارات وسیع حکومتش املاک و ثروتها را با عدالت محدود میکند.

اسلام اختیار می دهد که حاکم در کرایه خانه ها و در کار مزد دخالت کند و امور عام المنفعه و سازمانهای عمومی را تأمین کند، از احتکار جلوگیری نماید؛ ربا را ممنوع سازد، و از سود فاحش و تصاحب دسترنج دیگران جلوگیری کند. اسلام با طبقات سودپرست سازگار نیست، و تضمین بقای این طبقه را نمی نماید.

اینجاست که مستبدان و سودپرستان در برابر دعوت اسلام تنها آهن و آتش را بکار نمی اندازند، بلکه رجال حرفه‌ای دین و نویسندگان مزدور و نشریات مبتذل را هم وارد معرکه می کنند، و این اشخاص را وسیلهٔ زورگوئی و مسخره کردن و هو کردن قرار

می دهند. و در میان این جمع چند نشریه جوان سبکسر را هم برای انجام مقاصدشان همصدا می کنند.

و عجب اینست که جماعتی از مردان خوشفکر با این جریان کشیده می شوند و وسوسه های سرمایه‌داران‌رابرعلیه دعوت اسلام تصدیق میکنند و تصور میکنند که حکومت اسلامی با اینها بدرفتاری و اذیت خواهد کرد و میترسند که اگر حکومت واقعی اسلامی پیدا شد، دیگر آزادی فکر نخواهد بود، چنانکه استثمارگران و طاغیان با بلندگوهای خودشان اینها را میترسانند.

باید دانستکه حکومت اسلامی بدرفتاری با فکر مستقیم نخواهد داشت، و با هیچ وضع پسندیده‌ای مخالفت نخواهد کرد. بلکه با اوضاع ظالمانه میجنگد، و با تسلط های فاسد روبرو می شود، و برای فکرهای ناصحیح و یاوه گوئیهای بی ارزش مادهٔ کشنده است، وجنگش با مفاسد مانند حکومت استبداد با آهن و آتش نیست، بلکه با مناظره نیکو است، و با پیش بردن زندگی در طریقی که اجازه فراغت به مفسد نمیدهد، و اشخاص بیکار در مسیر زندگی اسلامی اصلا پیدا نمی شوند.

۳– دشمنی های دینداران حرفه‌ای

شاید عجیب تر ین دشمنی هابرای اسلام دشمنی کسانی است که دیانت را حرفه قرارداده‌اند. این متدینین حرفه‌ای با اینکه ملل و مسلکهای مختلف و فرق و مذاهب گوناگون دارند، اما به حسب ظاهر از هم دور نیستند. همهٔ اینها میدانند که در اسلام طبقه ای بنام رجال دین وجود ندارد که بنام آن ارتزاق کنند وغیرازآن عملی انجام ندهند که راه معیشتی داشته باشند.

دین در اسلام حرفه نیست مگر آنکه کسی به تربیب و تهذیب اخلاق مردم مشتغل باشد که اینکار هم مانند سایر تعلیمات انسانی است،یابه شغل قضاوت در شوؤن مختلفه بپردازند، بطور خلاصه هر کس در هر عملی تخصص داردبه آن وسیله انجام وظیفه می نماید. اینها همگی میدانند که اسلام حقه باز و حیله گرها را طرد می کند. یعنی آنهائی که در پیرامون اسلام خرافات را جمع می نمایند.

اسلام عقیده‌ایست ساده و روشن، مسأله **شفاعت ها و دعاها و وردها از ارکان حکومت اسلامی شمرده نمی‌شود. بلکه اتکاء و اعتماد این دین به عقیدهٔ سالم و خط مشی صحیح و عمل صالح و کوشش مفید و بانتیجه است.**

اگر اسلام حکومت کند اولین اقدامش اینستکه اینها راروامیدارد که عمل مثبتی انجام دهند تا تنها به عنوان دین اعاشه نکنند. همچنین دراو یش را که اسلام برای آنها در میدان زندگی جائی نمی شناسد، و در دولتش کاری بآنها ندارد.

دیانت را حرفه قرار دادن گوشه‌ای از نظام اجتماع مختل امروزی است.و یک قسمت مهم از وسائل حکومت در این نظام مختل میباشد. وقتی اوضاع درست شد و این

ابزارها در راه صحیح خود بکار افتاد، آنگاه دکانهائیکه دین را حرفه خود ساخته‌اند نه مشتری دارد و نه بازار، زیرا در آنصورت دین به خودی خود به معنی عمل و مسلک و نظام و اجتماع تبدیل می شود. و دیگر تنها حرف و شعار و ورد و ذکر نخواهد بود.

این حقیقت واضح را متأسفانه رجال دین با فکر و تعقل ادراک نمی کنند ولی با احساسات و فطرتشان ادراک می نمایند. مخفی نماند که ما تردیدی در ذکاوت اینگونه اشخاص نداریم. اغلب اینها دارای هوش سرشار و سرعت انتقال و استعدادهای فوق العاده میباشند، البته اگر این افراد در سایه نظام صحیح و صالحی باشند از استعدادهاشان در راه صحیح استفاده خواهد شد. و چه بسا اجتماع از ذکاوت و مهارت آنان بهرهٔ شایانی ببرد. ولی درحال حاضراین طبقه تنهاسپری هستند برای دستگاه استعمار و دانسته یا ندانسته مورد استفاده استثمار و استعمار قرار گرفته اند.

٤ــ دشمنی های عیاشان و بی بندوبارها

وضع مسلمین در حقیقت به یک اجتماع منحط و بی بندو بار و مریض مبدل شده، که پیدایش آن به سبب عوامل بدی است که ناشی از اختلال اجتماعی است و ما مشخصات آنرا در صفحات گذشته نشان دادیم. و هم چنین ناشی از جریان بین المللی است که در خلال دو جنگ جهانی گذشته به کشورهای اسلامی سرازیر شده است.

جنگها بالطبع بنای هر اجتماعی را سست می کند. و بی بندوباری و سقوط اخلاقی را به همراه خود میکشاند، برای آنکه افراد در معرض خطر و مرگ هستند. حالت جنگی غارت هر متاعی را که در دسترس است کاری فطری و ضروری میداند، اسباب و عوامل هر چه میخواهد باشد.

مسلماً ما به یک وضع اجتماعی رسیده ایم که فحشاء در آن شیوع پیدا کرده است. انحطاط اخلاقی از هر طرفش پیداست. خواه بی بندوباری و فساد به غریزه جنسی مربوط باشد، و خواه به تعهدات و وجدان و خواه به اخلاق عملی وراه ورسم زندگی.

این جمعیت های بی قید و هوسران، از مرد و زن، بدون شک وقتی نام حدود اسلامی را میشنوند ترس برآنها مستولی میگردد زیرا حدود اسلامی که در خصوص زن فاحشه و مرد زناکار مقرر شده است آنانرا در جای خود می نشاند، و جنایتکار را در فشار قرار میدهد، و زنهای پراکنده در گردشگاه ها و اماکن فساد را به خانه های خودشان برمی گرداند، خانه هائیکه در آن برای زنها و دختران بیکاره کار پیدا میشود و جلوی بسیاری از مفاسد را میگیرد، فسادهائی که از بیکاری است و مطابق قانون زندگی بیکاری و فراغت بهر فکر و عمل زشتی منتهی می شود!

***

در صفحات گذشته گفتیم که از طرف اسلام برهیچ زن فاضله ای که میخواهد در حدود شرف و عزت، بافعالیت انسانی خود زندگی کند ترس نیست. لکن این لانه های فساد که مورد بحث است خودشان بهتر میدانندکه این شرط بافعالیتهای آن منازل سازگار نیست و آن آزادی و شرافت دامنه داری راکه اسلام به زن می دهد رنگ فعالیتهای امروزی را نمی پذیرد!

این گروه های عیاش از مرد و زن، که توصیف نمودم، این مردمی که آزادی وسیع و شرافتمندانه ای را که اسلام به هر مرد و زن شریف عطا می کندبرای فعالیتهای خودکافی نمی بینند ومیخواهند بدون قید و شرط هر چه طبع سرکش مایل است انجام دهند، البته از حکومت اسلامی می ترسند، پس این افراد طبعاً دشمن حکومت اسلامی هستند حکومتی که اجازه اینگونه مفاسد را نمیدهد.

این جمعیت ها برای خود مجامعی دارند که اینگونه شهوترانی ها درآنجا پی ریزی می شود، و نشریاتی هم هست که به آنها کمک میکنند و دستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می دهد، و در میدان اجتماع هم از هر گونه تسهیلات استفاده مینمایند.

مطلبی را که در اینجا باید متذکر شد اینست که قسمت عمدهٔ سروصداها که علیه حکومت اسلامی بلند می شود، از این مجامع و از این لانه هاست، از این لاشه های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است، اجتماع گندیده ایکه نه تنها در آن دزد و مست فرو رفته بلکه سرهای بزرگان و خانواده هائی در این منجلاب فرو رفته که تصور چنین فسادی در حق آنها نمیرود.

۵- عداوتهای کمونیستی

((مقدمه))

قبلا باید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری به اوج رسیده بود و ثروت و مناصب و مزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده و اکثریت مردم از حقوق فردی و اجتماعی و لوازم عادی زندگی محروم گشته بودند، در گوشه و کنار کشورها محرومین صدای مظلومیت را بلند کرده و مطالبهٔ حقوق و وسائل زندگی مینمودند، متاسفانه هر وقت دهان باز میکردند از یک طرف طبقهٔ اشراف و مالکان و سایر ثروتمندان و متنفذین آنانرا به عنوان بی دینی و چشم دوختن به اموال دیگران و بی عرضگی و تنبلی و جهالت ولا ابالیگری منکوب میکردند و از طرفی تزارها و قیصرها و سلاطین آنانرا بنام اخلال گرو بهم زدن امنیت و تجاوز محکوم و تحت شکنجه قرار میدادند. این ستمدیدگان پی چاره و فلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومان‌را تحت یک پرچم گرد آورد. و چون فشار هیئت های حاکمه به این ستمدیدگان در اثر ناتوانی و بی یاوری بیشتر میشد و این تنهائی نتیجهٔ حملات مردم و تهمت بی دینی اشخاص باصطلاح متدین بود، محرومیت و شکنجه اینها را کم کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند که : ((اساساً دین و خدا را قبول نداریم.))

جنگ جهانی اول نزدیک به اتمام شدن بود . رؤساء ممالک و زمامداران بواسطهٔ طول دوران جنگ و تلفات مالی و قشونی و مهمات تا حدی مقاومت خود را از دست داده و نمیتوانستند طغیان ستمدیدگان را از میان بردارند و تصادفاً در میان محرومان عده‌ای بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند. موقع را مناسب دیده دعوت خود را آشکار ساختند و شعار (ستمدیدگان و محرومان گرد هم آئید) از نقاط مختلفهٔ روی زمین خاصه از کشور

سیه به گوش جهانیان رسید. و با یک جهش سریع و قوی در روسیه کاملا و در سایر
لک تا حدی حکومت و قدرت بدست آوردند. از آن تاریخ فلسفهٔ کمونیستی و حکومت
ونیست روسیه برای مقابلهٔ ادیان و سایر حکومت ها قیام کرد.

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم است که عداوت جهان کمونیستی با
ومت اسلام تشریح شود:

کمونیستی ازنظرفلسفه اتکاءبه امورمادی مؤثری خارج ازاموطبیعی را قبول ندارد (با
که در امور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است)، و از ساعت اول
بقت بالا تر از افق ماده را منکر میباشد، و مسیر تاریخ جهان را صرفاً ناشی از جریان
عت میداند. بهمین جهت برای عظمت افکار بزرگان دین و رسالت و تعلیم و تربیت
مبران در تحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست. برعکس، اسلام نه تنها در امور زندگی
ه در کلیهٔ شؤون آفرینش برای خدا حسابی باز میکند و مردم را موظف میداند که همواره
جه مبدأ زنده و مدبر دستگاه خلقت باشند، و در هر حرکت و سکونی از خداوند کمک
راهند. در هرکاری مطابق خواست و ارادهٔ او رفتار نمایند. در هر امری رضای او را
ف نهائی قرار دهند، و بدون اجازهٔ او از هیچ کس اطاعت نورزند. بنابراین کمونیستی در
د آمدن جهان و مسیر زندگی و شؤون انسانی اصولاً مخالف افکار اسلام است. و بالطبع
صاحب عقیده و فکری با مخالفان خود در حال مبارزه میباشد.

غالباً صاحبان یک مسلک براثر ریشه گذاشتن آن عقیده دردلشان فراموش میکنند که
لک راه هدف است. و از شدت علاقه خود مسلک را هدف قرار میدهند، و تعصب شدید
پیشرفت آن می ورزند. کمونیستها هم از این قاعده مستثنی نیستند. لذا کمونیستی را به
نم وسیلهٔ عدالت نگاه نمی کنند تا متوجه شوند که سراسر دین مقدس اسلام رعایت
الت اجتماعی است. بلکه در نظر آنان کمونیستی حکم هدف را دارد و اهتمام بسیار
ورزند که همهٔ راههای دیگر به روی مردم بسته شود تا چاره‌ای غیر از کمونیستی نداشته
ند. ریشهٔ مخالفت کمونیستها با اسلام در همین نقطه متمرکز می باشد.

کمونیستی برای نشر دعوت خود و تهیه طرفداران زیاد و بدست گرفتن حکومت در
ه جهان ناچار است به ستمدیدگان و محرومان ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از
مایه‌داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد. و می بیند اسلام در عین حال که حق
ا را محفوظ نگهداشته، و شرافت روح و انسانیت را به حساب آورده است میتواند
الت اجتماعی و رفاه و آسایش بهتر و پابرجاتر به بشر ارزانی دارد. لذا احساس خطر
ی میکند. زیرا از بی سامانی اوضاع اجتماعی و ناامیدی توده های مردم استفادهٔ سرشار

میبرد. جهان کمونیستی در سالهای اخیر این مطلب را کاملا ادراک کرده و می بیند که مسلمانان به سبب اعتقاد به خدا و سایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند. لذا برای جنگ با دعوت اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده کوشش فراوان بکار میبرد، و برضد حکومت اسلامی تبلیغات دامنه‌داری انجام میدهد، و این تبلیغات را در دو جبهه میخواهد پیش ببرد:

جبههٔ اول: کمونیستی کوشش میکند که حکومت اسلامی را در قیافهٔ زشتی نشان دهد. بدین معنی که به مردم بی اطلاع از نوامیس و جاهل به مقررات این دین حکومت هائی را که امروز بنام اسلام خوانده میشوند ولی از اسلام واقعی بسیار دورند تشریح و توصیف می نماید، و میگوید: این است حکومت اسلامی که نه عامل ترقی و رفاه است و نه بر پایهٔ اصول قابل ادراک و میگوید: این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است.

جبههٔ دوم: جهان کمونیستی اصرار و تبلیغ فراوان می کند که بگوید «در زندگی امروزی،جهان به دو بلوک تقسیم شده است: بلوک شرق و بلوک غرب، اگر به شرق، نپیوندی باید خودت را به غرب بچسبانی،و فکر نیروی سوم در عالم بخودی خود تقویت غرب و سرمایه‌داری میباشد»

و شما ای خوانندهٔ گرامی اگر صفحات گذشته کتاب ما را بدقت مطالعه کرده باشی سوء نیت و اغراض این تبلیغات و سفسطه های آنها را بخوبی ادراک میکنی. کافی است متوجه باشی که حکومت اسلامی آن نیست که امروز مدعیانش آنرا دارند. و نیز میدانی که ملتها مجبور نیستند به یکی از این دو بلوک بپیوندند، بلکه مسیر اسلامی را پیش گرفتن بهتر و مفیدتر از ملحق شدن به یکی از این دو بلوک است. و پیروی کردن از اسلام تقویت سرمایه‌داری نیست. و همانطور یکه شرح دادیم اسلام بیشتر طرفدار ضعفاء بوده و هست. و چنانکه عملا در اوایل تاریخش نشان داده است عامل ترقی میباشد. و هیچ مرام و مکتب و جمعیتی مانند اسلام آزادی فکر و بیان درخور شرافت انسانی را به انسان اعطا نمیکند. و برای پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی کاملاً آشکارا و جدا شده است.

لاإكْراهَ فِي الدِّينِ، قَدتَبَيَّنَ الرُّشدُ مِنَ الَغى. فَمَنْ يَكفُرْ بِالطّاغوتِ وَ يؤمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقىٰ؛ لاَانفِصامَ لَها وَاللّهُ سَميعٌ عَليمٌ — سوره بقره— آیه ۲۵۶.

و اینک نتیجه فصول گذشته

از بیان مطالب گذشته فهمیدیم که اوضاع کنونی در ممالک اسلامی
ورمیانه قابل بقاء و دوام نیست؛ اگر چه در حفظ آن بکوشند. بلکه نیروهای تولیدی را
ست و ناتوان میکند، و سرمایه های موجود را نابود ساخته از مقاومت در مقابل خطرهای
حلی و خارجی باز می دارد، و همه پایه های انسانیت و شرافت و عزت را متزلزل میسازد.
ر ما لازم است که برای برطرف کردن این مفاسد و مخاطرات از امکانات موجود حداکثر
تفاده را نموده یک راه صحیح براساس اصول اجتماعی اسلام در پیش بگیر یم.
با بحثهای یاد شده دانستیم که استعمارگران در داخل عالم اسلامی و خارج آن
یشش میکنند بهر قیمت است وضع موجود را حفظ نمایند، و کشمکش های شرق و غرب
سرمایه‌داری و کمونیستی و طرفداران آنها در میان ملت ها همه برای استعمار و نفوذ و
لط و خلاصه حفظ و ثبات وضع موجود است، و قیافه حمایت و جانبداری از ضعفاء برای
.ب ملتها بسوی خودشان میباشد نه برای تامین منافع محرومان و ستمدیدگان.
و نیز دانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که مشکلات اساسی ما را حل نموده به
عدالت اجتماعی وسیعی ببخشد. و چون درمیان ما مسلمانان سابقه داراست و به مقیاس قابل
جهی به نوامیس و افکارش آشنا بوده و خو گرفته ایم از هر مسلک دیگر بهتر عملی
گردد. و نتیجه عملی موقعی عاید می شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کند
اینکه در مساجد و تکیه ها منزوی باشد، یا فقط یک اعتقاد قلبی باشد. و اشخاصیکه به
بب پاره‌ای از شبهات تصور می کردند حکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنانرا
م گفتیم و روشن کردیم که بیشتر این شبهات بر اثر عداوت صلیبیون و مخالفت

استعمارگران و سوء نیت صاحبان قدرت داخلی و ضداسلام، و بلکه ضد دین بود کمونیستها است که به مردم ساده تلقین می شود.

اکنون چه باید کرد؟

آیا جز تعقیب آمال بوسیلهٔ تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم به دست خو ملت مسلمان نه باتکاء سرمایه‌داری یا کمونیستی یا شرق یا غرب چاره‌ای هست؟

خوانندهٔ عزیز! با مطالعهٔ فصول قبلی بخوبی دریافته‌ای که توده‌های محروم ستمدیده باید راه چاره‌راخودبیابندوخودبپیمایند. دیگران هیچ نوع کمکی به ما ملل مسلما نخواهند کرد. در انتظار آنان مباش. آری دیگران و حتی احزاب و جمعیتهای موجو داخلی و مجالس باصطلاح مقننه با شرایط کنونی و مجامع بین‌المللی هیچکـــدام دوای درد را نمی کنند.

این حقیقت را تجربیات تلخ گذشته تأیید کرده است، و اتفاق نیافتاده که د کشورهای ما مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن ب مقام و نفع شخصی و تأمین تقاضای دوستان و خویشان بوده است. و لذا هنگامی ک خطری به‌یکی از منافع استعمار و سرمایه‌داری روی آورد احزاب و وکلای منتخب آنا خصومت‌ها و مبارزه‌ها را ترک نموده همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل می دهند و از منافع سرمایه‌داران دفاع کرده برضد مصلحت مردم ستمدیده قیام می کنند.

و امّا درباب مجالس باصطلاح مقننه کافی است بصورت جلسه‌های مجلس‌ها د گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی فهمیده شود که هروقت پیشنهادی به نفع جامعه به میان آمد (مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بردرآمدهای غیرمترقبه یا تشکیل اتحادیه کارگران بدو دخالت دولت‌ها یا مسئلهٔ غیرقابل تملک بودن اراضی موات یا نظائر این مسائل) فوراً لایح طوری تنظیم شد که منافع هیئت حاکمه، و اعوان و انصار آنان محفوظ گردد. فقط ظاه مطلب برای اشخاص ساده لوح، فریبنده است، و کارگران و زارعان هم تصور می کنن که قوانین بنفع آنان تنظیم می شود.

تشریح علمی این رقم قوانین، و بیان ضرر و مفاسد آنها از عهدهٔ این کتاب خارج است، لکن ملاحظهٔ نتایج آنها ما را بهتر و از راه نزدیکتر به حقیقت واقف می سازد.

اگر مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی، یا سازمان‌های ملل و دول زورمند مدعی صلح و آزادی، و عرضه دارندهٔ برنامه‌های عریض و طویل کمک به ملل عقب‌مانده

واقعاً برای کمک به محرومان، خاصه مسلمانان ستمدیده است کدام بار سنگین زندگی را سبک کرده، و کدام بیعدالتی را برطرف ساخته، و کدام جریان تولیدی را براه انداخته است؟!!

آیا هزینهٔ زندگی بواسطهٔ ارزانی مایحتاج عمومی تنزل پیدا کرده، و یا روز بروز گرانتر می گردد؟ آیا واقعاً درآمد کارگر کفاف زندگی عادی را می کند؟ آیا واقعاً از بهداشت مجانی و تربیت و فرهنگ صحیح برخوردار است؟ آیا مشکل مسکن در شهرها حل شده است؟ و یا در دهات، دهاتی بجای لانه صاحب خانه گردیده؟ آیا آب و زمین فراوان و وسایل کشاورزی و سرمایهٔ لازم در اختیار دهقان و زارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی به مدارج عالیه برای عموم آماده است؟ **آیا دیگر صاحبان قدرت؛ اعم از کشوری و لشکری برضعفاء ملل اسلامی بنام قانون تجاوز نمی نمایند؟**

آیا احزاب و نمایندگان مبعوث آنها و دولتهای متکی به آنان برای مقابله با این مفاسد تاکنون برای ملت های رنجدیده در خاورمیانه چه اقدامی کرده‌اند، و چه نتیجه‌ای حاصل شده؟ جز حرف و انتقاد، و بازرسی و تهدیدهای توخالی، و برنامه های غیرعملی و یا مضر بحال جامعه، و تلف کردن بودجه‌های کشور و عواید مملکتی چه حاصل بدست آمده است؟

فقر عمومی و گرفتاریهای طاقت فرسا، و مفاسد اجتماعی و سقوط اجتماعی و بیعدالتی عمیق و دامنه‌دار، همه بر جای خود باقی است.

بلی امور غیرتولیدی مانند ساختمانهای آسمانخراش، و تأسیس بانکهای فراوان، و ساختن جاده‌های نظامی، و ایجاد مؤسسات وسایل تجملی، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانه هائی نظیر ذوب‌آهن، و تقویت مؤسسات.تولید موادغذائی و پوشاک و نظائر اینها) بسیار بچشم میخورد. **ولی حقیقت اینست که این کارها درشرائط موجود در کشورهای اسلامی، بخصوص خاورمیانه جز هدر دادن نیروهای پیشرفت و تعالی برای ملل محروم و ستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم با انحطاط اخلاقی و معنوی، و از دست دادن شرف انسانیت است.**

ما برای توضیح مطلب، بعنوان نمونه مساله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم: اقدامات دولتهای زائیده آن احزاب و جمعیت ها، در زمینهٔ رفع گرانی عبارت است از طرح موضوع در نشریه های حزبی، و یا درمجالس، و یا در مطبوعات، بعنوان انتقاد از مسئولان، و بلافاصله صدور دستورهای فریبنده از مقامات بالاتر به زیردستان خود، و وعده های پوچ به توده مردم، و پس از آن تشکیل کمیسیونهای متعدد و اعزام بازرس، و تعیین نرخ و

جریمه به فروشندهٔ دست آخر... **در صورتیکه خود متصدیان امور بهتر میدانند که گرانی از بازار سبز نشده تا این اقدام مفید باشد. بلکه به آنجا ریخته شده است.** و میدانند ریشهٔ آن جای دیگر است. ولی شهامت آنرا ندارند که ریشهٔ فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی براثر عواملی است که مهمترین آنها مسألهٔ گمرک و کندی جریان تجارت، و مقررات پر پیچ و خم، و گرانی وسائط نقلیه، و نبودن کارهای تولیدی میباشد (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته و به مصرف کننده برسد). لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم به عوائد گمرکی و انحصارات دوخته، و مقررات تودرتو، و کاغذبازی و هزینهٔ انبار و مخارج کارکنان را به واردات تحمیل می کنند، و باعث کندی جریان تجارت و پیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه و هزینهٔ آنها طبعاً موجب گرانی کرایه‌ها، و درنتیجه، همهٔ این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط به احتیاجات عمومی می‌شود. و پرواضح است که همهٔ این جریانها در دست دولتهاست. و درحقیقت عامل گرانی دولتها میباشند که اصلا مورد توجه نیستند. بلکه قدرت اصلاحش را ندارند. بنابراین انتظار تودهٔ مردم که این دستگاههای حاکمه (از جمعیت و احزاب و مجالس و دول بیگانه و سازمانهای بین‌المللی آنها و ادارات و مؤسسات کنونی) دردی از دردهای این ملت‌ها را دوا کنند بیمورد است. چنانکه تا حال نشده، و روزبروز بردردها اضافه میشود.

و اما احتیاجاتی‌که‌در داخل کشورهای اسلامی تأمین می شود؛ بواسطهٔ بدی اداره امور، و نداشتن وسایل صحیح تولید، و جهات عمومی، و زیادی مخارج تجمل کسانیکه بنحوی دخالت در امور تولید و فروش دارند، طبعاً گران تمام میشود. همچنین در مورد اجناس صادراتی، دولت طوری عمل نمی کند که از ربح حاصل از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی، در داخل بشود. و اگر این مقدمات هم فراهم گردد، بازرسی و نرخگذاری، سودمند واقع نخواهد شد.

و مادامیکه دولتها و مجالس و احزاب، منبعث از افراد این ملت‌ها (که اکثراً مسلمان هستند) نباشند، جهت ندارد که برای حفظ منافع و رفاه تودهٔ مردم، متحمل رنج و آماده فکر صحیح گردند. بلکه معتقدند و می خواهند که مردم گرفتار باشند، و برای تأمین مایحتاج ضروری زندگی خود دوندگی کرده مجال و حالی برای قیام به مطالبه حقوق پیدا نکنند. و مؤسسات عام‌المنفعه (که برای تکثیر تولید و ارزانی محصول در دست مصرف کننده است) هم بودجه های وسیع میخواهد، و ثروت در اختیار سرمایه‌داران طماع و افراد زورگو است که حاضر نیستند بنفع مردم محروم و ستمدیده بکار اندازند.

این دولتها بموازات این جریانها با نقشه‌های شیطانی ووعده‌های توخالی مردم اده را اغفال نموده آنانرا در حال انتظار نگه می دارند. ناله‌های دلخراش محرومان، و نماس ها، و شکوائیه‌ها و اعتصاب و تحصن هم روز بروز زیادتر می شود— و مردم **تصور بکنند که این ناله‌ها ممکنست افکارجهانیان راتکان دهد، و دولتهای بزرگ داوری دل نمایند. این نیست، بلکه استعمار به این صیحه‌ها اهمیت نمیدهند؛ اگرچه از ن فریادها ، گلوهاشان پاره شود.** و مطمئن است که منافعش به دست صاحبان درت در داخل کشورها محفوظ است. زیرا می داند که محرومان کاری از دستشان ساخته یست. و آنانکه قدرت دارند، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمندند. اگرچه ماحبان قدرت و همپیمانهای استعمار گاهی برای مصلحت و خواب بردن تودهٔ مردم چند سباحی در ظاهر با محرومان هماهنگ می شوند!

در این سالها استعمارگران از غرب و شرق برای طبقات محروم دام تازه‌ای گسترده‌اند. می گویند سازمان ملل میکوشد که فقر علمی و اخلاقی و اقتصادی مردم ستمدیده را برطرف سازد. می کوشد موانع پیشرفت ملل عقب‌مانده را از سر راه بردارد. یگویند نباید مردم این کشورها به دولتهای قوی و سازمان ملل بیجهت بتازند. دست شاندگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه‌ها با خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات و خبار آنها را روزها و هفته‌ها در صفحات نشریه‌ها منعکس میسازند. **امّا سالها میگذرد و نتیجه‌ای عاید طبقات محروم نگشته است. و گرانی و فقر و بیعدالتی و انحطاط اخلاقی و ذلت و اضطراب عمومی سرجای خود باقی است.**

آیا پخش کردن این مطالب وسیله دیگری برای اغفال و تخدیر و تسکین خاطر و سرگرمی مردم ستمدیده نیست؟ آیا اینها وسیله‌ای برای جلب مردم بسوی استعمارگران نیست؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ و قوی نمی باشد؟ همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه آن هستند اما اثری از آن نمی بینند.

***

حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء و دوام نیست. استثمارگران شرق و غرب (کمونیستی و سرمایه‌داری) همه برای استعمار و بهره‌برداری و جذب ملت‌ها بسوی خود کوشش می کنند؛ نه برای تأمین منافع محرومان‌وستمدیدگان، حال که فهمیدیم احزاب و جمعیتها و مجالس داخلی و بین‌المللی و حکومتهای متکی بآنان در ممالک اسلامی خاورمیانه در چه وضعی هستند و نمی‌شود و یا نمیتوانند دردی را دوا کنند، و فهمیدیم که فقط اسلام می‌تواند حل مشکلات نموده عدالت اجتماعی وسیعی به ما عطا

کند، و معلوم شد که جز با تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی، افکار و مقررات اسلام جامه عمل بخود نمی پوشد، و نیز شرح دادیم که شبهات مربوط به کفایت اسلام در حل مشکلات، و اعتراضات مربوط به حکومت اسلامی از ناحیهٔ دشمنانی سرچشمه میگیرد که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشان را با بودنِ حکومت اسلام در خطر می بینند و دانستیم که انتظار کمک از دیگران چه دولتهای غیراسلامی و چه مجامع بین المللی عامل بدبختی و اسارت و ذلت و موجب عاطل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنوی ما مسلمانان است. **بنابراین لازم است که خود ما مسلمانان به دست خودمان با نیروی اسلام عظمت و عزّت گذشته را تجدید کرده شرف انسانیت خودراتحصیل نمائیم بدانیم که هیچگاه اتفاق نیفتاده است که:**

یک فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه دار) عملی گردد. **اقوام و مللی که مبارزه نکنند، و سینه‌ها را برای نجات در مقابل خطرات و مهالک قرار ندهند مستحق آزادی و نجات نیستند.** با راحت نشستن، و با خواب و خیال، و با چشم دوختن به کمک این و آن کاری ساخته نمی شود. و اگر بشود ما دنباله‌رو هستیم و ذلـــیل. از ذلتی به ذلت دیگری منتقل شده‌ایم. یعنی اسم عوض می شود و آقایان تغییر یافته اند. ولی ما همان برده خواهیم بود.

کرامت انسانی و شرف اسلامی ایجاب می کند از راهی، برویم که هم نجات ملت های ما درآن باشد و هم آزادی ما. و این آرزو عملی نخواهد شد مگر اینکه ملت های مسلمان برای رسیدن به هدف های عالی اسلامی همت هاونیروها و امکانات موجود را بکار گیرند، و تشکیلا تی مطابق افکار اسلامی ایجاد کنند تا در میدان مبارزه پیروز شوند. اِن شاء الله

اکنون بطور کامل راه شرافت انسانی، راه عدالت اجتماعی راه عظمت گذشته امت اسلامی معین شد، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگر ما را بهمان شرافت و عدالت و عظمت برساند.

و این اسلام است که برای هر کس که به عزت وبزرگی وآزادی و عدالت راغب است جواب مثبت میدهد.

این است همان راه نجات
و این است همان راه سعادت

الحمدلِلّٰه رَبّ العالَمینَ

کتاب دوّم

(ربا)

عامل اصلی استعمار

دمه مترجم

بنام خالق حکیم

مسائل و احکام اسلامی بر مبناهائی استوار است که اوّلاً: به تمام جوانب و
ایای زندگی بشر در هر زمّان و در هر مکانی که باشد احاطه و نظارت کامل دارد.
صیّت یک دین جهانی و آئین همگانی هم همین است. ثانیاً هر یک از این مسائل و
کام متضمّن مصلحتی مهم از مصالح اجتماعی است؛ یعنی در راه سعادت و کمال
انها و جوامع بشری عامل اصلی و مؤثر مستقیم است. و گاه یک حکم اسلامی ناظر به
ہات متعدد و مصلحت های مختلف زندگی بشری است. چنانکه مسأله ربا هم از جهت
صادی و هم از جنبه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی مورد توجه خاصّ شارع بوده، لذا
ریم آن در قرآن کریم همراه با تهدیدهای مکرر و شدید آمده است.

آنچه وظیفه مهمّ و حیاتی ما مسلمانها در اوضاع کنونی جهان است این است که
حقایق زنده و احکام جهانی اسلاممان آگاهی و آشنائی کامل پیدا کنیم، تا از این راه
همیم که این دین واقعاً هیچ نقص و ضعفی ندارد که برای ترمیم آن به مکتب های شرق و
ب دست نیازدرازکنیم، تا از این راه بفهمیم که حرامهای خدا براي محرومیت ما از
مت ها نیست. بلکه برای آنستکه از نعمتهای خدا بهتر و بیشتر و در راه کمال و سعادت
او ید بهره‌برداری کنیم. آری باید به حقایق زنده اسلام آگاه شویم تا بفهمیم که اگر ما
لام خودمان را با خلوص نیّت و با تحقیق صحیح بشناسیم به قدرت این دین و به
لاحیت آن در رفع تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی میبریم، و در
یجه بی نیازی خودمان را از سایر مکاتب باور می کنیم، و آنگاه با افتخار تمام در زیر
چم اسلام می ایستیم، و با جدیت تمام این دین شریف و عزیز را نگهداری می نمائیم،
با قوت تمام و مجاهدتهای زیاددر راه پیشرفت هدفهای آن علاقه و کوشش روا میداریم.
کرگزاری از نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن و اهل بیت پیغمبر همین است.

پروردگارا ، همه‌ما رادراین راه یاری فرما تا فردا در پیشگاه تو و در برابر اولیای
رامی توسرفرازوسپیدروی باشیم.

آمین ربّ العالمین

***

در صفحات گذشته گفتیم که از طرف اسلام برهیچ زن فاصله‌ای که میخواهد در حدود شرف و عزت، بافعالیت انسانی خود زندگی کند ترس نیست. لکن این لانه های فساد که مورد بحث است خودشان بهتر میدانندکه این شرط بافعالیتهای آن منازل سازگار نیست و آن آزادی و شرافت دامنه‌داری را که اسلام به زن می دهد رنگ فعالیتهای امروزی را نمی پذیرد!

این گروه‌های عیاش از مرد و زن، که توصیف نمودم، این مردمی که آزادی وسیع و شرافتمندانه‌ای را که اسلام به هر مرد و زن شریف عطا می کندبرای فعالیتهای خودکافی نمی بینند ومیخواهند بدون قید و شرط هر چه طبع سرکش مایل است انجام دهند، البته از حکومت اسلامی می ترسند، پس این افراد طبعاً دشمن حکومت اسلامی هستند حکومتی که اجازه اینگونه مفاسد را نمیدهد.

این جمعیت ها برای خود مجامعی دارند که اینگونه شهوترانی ها در آنجا پی ریزی می شود، و نشریاتی هم هست که به‌آنها کمک میکنند و دستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می دهد، و در میدان اجتماع هم از هر گونه تسهیلات استفاده مینمایند.

مطلبی را که در اینجا باید متذکر شد اینست که قسمت عمدهٔ سروصداها که علیه حکومت اسلامی بلند می شود، از این مجامع و از این لانه هاست، از این لاشه های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است، اجتماع گندیده‌ایکه نه تنها در آن دزد و مست فرو رفته بلکه سرهای بزرگان و خانواده هائی در این منجلاب فرو رفته که تصور چنین فسادی در حق آنها نمیرود.

۵ـ عداوتهای کمونیستی

((مقدمه))

قبلا باید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری به اوج رسیده بود و ثروت و مناصب و مزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده و اکثریت مردم از حقوق فردی و اجتماعی و لوازم عادی زندگی محروم گشته بودند، در گوشه و کنار کشورها محرومین صدای مظلومیت را بلند کرده و مطالبهٔ حقوق و وسائل زندگی مینمودند، متاسفانه هر وقت دهان باز میکردند از یک طرف طبقهٔ اشراف و مالکان و سایر ثروتمندان و متنفذین آنانرا به عنوان بی‌دینی و چشم دوختن به اموال دیگران و بی‌عرضگی و تنبلی و جهالت ولا ابالیگری منکوب میکردند و از طرفی تزارها و قیصرها و سلاطین آنانرا بنام اخلال گرو بهم‌زدن امنیت و تجاوز محکوم و تحت شکنجه قرار میدادند. این ستمدیدگان پی چاره و فلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومان‌را تحت یک پرچم گرد آورد. و چون فشار هیئت‌های حاکمه به این ستمدیدگان در اثر ناتوانی و بی‌یاوری بیشتر میشد و این تنهائی نتیجهٔ حملات مردم و تهمت بی‌دینی اشخاص باصطلاح متدین بود، محرومیت و شکنجه اینها را کم‌کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند که : « اساساً دین و خدا را قبول نداریم.»

جنگ جهانی اول نزدیک به اتمام‌شدن‌بود . رؤساء ممالک و زمامداران بواسطهٔ طول دوران جنگ و تلفات مالی و قشونی و مهمات تا حدی مقاومت خود را از دست داده و نمیتوانستند طغیان ستمدیدگان را از میان بردارند. و تصادفاً در میان محرومان عده‌ای بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند. موقع را مناسب دیده دعوت خود را آشکار ساختند و شعار (ستمدیدگان و محرومان گرد هم آئید) از نقاط مختلفهٔ روی زمین خاصه از کشور

یه به گوش جهانیان رسید و با یک جهش سریع و قوی در روسیه کاملا و در سایر
لک تا حدی حکومت و قدرت بدست آوردند. از آن تاریخ فلسفهٔ کمونیستی و حکومت
ونیست روسیه برای مقابلهٔ ادیان و سایر حکومت ها قیام کرد.

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم است که عداوت جهان کمونیستی با
ومت اسلام تشریح شود:

کمونیستی ازنظرفلسفه اتکاءبه امورمادی مؤثری خارج ازاموطبیعی را قبول ندارد (با
که در امور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است)، و از ساعت اول
قت بالا تر از افق ماده را منکر میباشد، و مسیر تاریخ جهان را صرفاً ناشی از جریان
مت میداند. بهمین جهت برای عظمت افکار بزرگان دین و رسالت و تعلیم و تربیت
مبران در تحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست. برعکس، اسلام نه تنها در امور زندگی
، در کلیهٔ شؤون آفرینش برای خدا حسابی باز میکند و مردم را موظف میداند که همواره
جه مبدأ زنده و مدبر دستگاه خلقت باشند، و در هر حرکت و سکونی از خداوند کمک
اهند. در هرکاری مطابق خواست و ارادهٔ او رفتار نمایند. در هر امری رضای او را
ف نهائی قرار دهند، و بدون اجازهٔ او از هیچ کس اطاعت نورزند. بنابراین کمونیستی در
. آمدن جهان و مسیر زندگی و شؤون انسانی اصولاً مخالف افکار اسلام است. و بالطبع
صاحب عقیده و فکری با مخالفان خود در حال مبارزه میباشد.

غالباً صاحبان یک مسلک براثرریشه گذاشتن آن عقیده دردلشان فراموش میکنند که
ک راه هدف است. و از شدت علاقه خود مسلک را هدف قرار میدهند، و تعصب شدید
پیشرفت آن می ورزند. کمونیستها هم از این قاعده مستثنی نیستند. لذا کمونیستی را به
م وسیلهٔ عدالت نگاه نمی کنند تا متوجه شوند که سراسر دین مقدس اسلام رعایت
لت اجتماعی است. بلکه در نظر آنان کمونیستی حکم هدف را دارد و اهتمام بسیار
ورزند که همهٔ راههای دیگر به روی مردم بسته شود تا چاره‌ای غیر از کمونیستی نداشته
ند. ریشهٔ مخالفت کمونیستها با اسلام در همین نقطه متمرکز می باشد.

کمونیستی برای نشر دعوت خود و تهیه طرفداران زیاد و بدست گرفتن حکومت در
جهان ناچار است به ستمدیدگان و محرومان ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از
ایه‌داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد. و می بیند اسلام در عین حال که حق
را محفوظ نگهداشته، و شرافت روح و انسانیت را به حساب آورده است میتواند
لت اجتماعی و رفاه و آسایش بهتر و پابرجاتر به بشر ارزانی دارد. لذا احساس خطر
ی میکند. زیرا از بی سامانی اوضاع اجتماعی و ناامیدی توده های مردم استفادهٔ سرشار

میبرد. جهان کمونیستی در سالهای اخیر این مطلب را کاملا ادراک کرده و می بیند که مسلمانان به سبب اعتقاد به خدا و سایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند. لذا برای جنگ با دعوت اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده کوشش فراوان بکار میبرد، و برضد حکومت اسلامی تبلیغات دامنه‌داری انجام میدهد، و این تبلیغات را در دو جبهه میخواهد پیش ببرد:

جبهۀ اول: کمونیستی کوشش میکند که حکومت اسلامی را در قیافۀ زشتی نشان دهد. بدین معنی که به مردم بی اطلاع از نوامیس و جاهل به مقررات این دین حکومت‌هائی را که امروز بنام اسلام خوانده میشوند ولی از اسلام واقعی بسیار دورند تشریح و توصیف می نماید، و میگوید: این است حکومت اسلامی که نه عامل ترقی و رفاه است و نه بر پایۀ اصول قابل ادارک و میگوید: این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است.

جبهۀ دوم: جهان کمونیستی اصرار و تبلیغ فراوان می کند که بگوید «در زندگی امروزی،جهان به دو بلوک تقسیم شده است: بلوک شرق و بلوک غرب، اگر به شرق نپیوندی باید خودت را به غرب بچسبانی،و فکر نیروی سوم در عالم بخودی خود تقویت غرب و سرمایه‌داری میباشد»

و شما ای خوانندۀ گرامی اگر صفحات گذشته کتاب ما را بدقت مطالعه کرده باشی سوء نیت و اغراض این تبلیغات و سفسطه های آنها را بخوبی ادراک میکنی. کافی است متوجه باشی که حکومت اسلامی آن نیست که امروز مدعیانش آنرا دارند. و نیز میدانی که ملتها مجبور نیستند به یکی از این دو بلوک بپیوندند، بلکه مسیر اسلامی را پیش گرفتن بهتر و مفیدتر از ملحق شدن به یکی از این دو بلوک است. و پیروی کردن از اسلام تقویت سرمایه‌داری نیست. و همانطور یکه شرح دادیم اسلام بیشتر طرفدار ضعفاء بوده و هست. و چنانکه عملا در اوایل تاریخش نشان داده است عامل ترقی میباشد. و هیچ مرام و مکتب و جمعیتی مانند اسلام آزادی فکر و بیان درخور شرافت انسانی را به انسان اعطا نمیکند. و برای پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی کاملا آشکارا و جدا شده است.

لااِکْراهَ فِی الدِّینِ، قَدتَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الْغَی. فَمَنْ یَکفُرْ بِالطّاغوتِ وَ یؤمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقیٰ؛ لَاانفِصامَ لَها وَاللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ — سوره بقره— آیه ۲۵۶

واینک نتیجه فصول گذشته

از بیان مطالب گذشته فهمیدیم که اوضاع کنونی در ممالک اسلامی
رمیانه قابل بقاء و دوام نیست؛ اگر چه در حفظ آن بکوشند. بلکه نیروهای تولیدی را
ت و ناتوان میکند، و سرمایه های موجود را نابود ساخته از مقاومت در مقابل خطرهای
لی و خارجی باز می دارد، و همه پایه های انسانیت و شرافت و عزت را متزلزل میسازد.
ما لازم است که برای برطرف کردن این مفاسد و مخاطرات از امکانات موجود حداکثر
اده را نموده یک راه صحیح براساس اصول اجتماعی اسلام در پیش بگیریم.
با بحثهای یاد شده دانستیم که استعمارگران در داخل عالم اسلامی و خارج آن
ش میکنند بهر قیمت است وضع موجود را حفظ نمایند، و کشمکش های شرق و غرب
رمایه داری و کمونیستی و طرفداران آنها در میان ملت ها همه برای استعمار و نفوذ و
ل و خلاصه حفظ و ثبات وضع موجود است، و قیافه حمایت و جانبداری از ضعفاء برای
ب ملتها بسوی خودشان میباشد نه برای تامین منافع محرومان و ستمدیدگان.
و نیز دانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که مشکلات اساسی ما را حل نموده به
دالت اجتماعی وسیعی ببخشد. و چون درمیان ما مسلمانان سابقه داراست و به مقیاس قابل
ی به نوامیس و افکارش آشنا بوده و خو گرفته ایم از هر مسلک دیگر بهتر عملی
ردد. و نتیجه عملی موقعی عاید می شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کند
نکه در مساجد و تکیه ها منزوی باشد، یا فقط یک اعتقاد قلبی باشد. و اشخاصیکه به
، پاره‌ای از شبهات تصور می کردند حکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنانرا
گفتیم و روشن کردیم که بیشتر این شبهات بر اثر عداوت صلیبیون و مخالفت

استعمارگران و سوء نیت صاحبان قدرت داخلی و ضداسلام، و بلکه ضد دین بود
کمونیستها است که به مردم ساده تلقین می شود.

اکنون چه باید کرد؟

آیا جز تعقیب آمال بوسیلهٔ تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم به دست خ
ملت مسلمان نه باتکاء سرمایه‌داری یا کمونیستی یا شرق یا غرب چاره‌ای هست؟

خوانندهٔ عزیز! با مطالعهٔ فصول قبلی بخوبی دریافته‌ای که توده‌های محروم
ستمدیده باید راه چاره راخودبیابندوخودبپیمایند. دیگران هیچ نوع کمکی به ما ملل مسلما
نخواهند کرد. در انتظار آنان مباش. آری دیگران و حتی احزاب و جمعیتهای موج
داخلی و مجالس باصطلاح مقننه با شرایط کنونی و مجامع بین‌المللی هیچکـــدام دوا
درد را نمی کنند.

این حقیقت را تجربیات تلخ گذشته تأیید کرده است، و اتفاق نیافتاده که
کشورهای ما مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن
مقام و نفع شخصی و تأمین تقاضای دوستان و خویشان بوده است. و لذا هنگامی
خطری به‌یکی از منافع استعمار و سرمایه‌داری روی آورد احزاب و وکلای منتخب آنا
خصومت‌ها و مبارزه‌ها را ترک نموده همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل می دهن
و از منافع سرمایه‌داران دفاع کرده برضد مصلحت مردم ستمدیده قیام می کنند.

و امّا درباب مجالس باصطلاح مقننه کافی است بصورت جلسه‌های مجلس ها
گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی فهمیده شود که هروقت پیشنهادی به نفع جامعه به میان آ
(مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بردرآمدهای غیرمترقبه یا تشکیل اتحادیه کارگران بد
دخالت دولت‌ها یا مسئلهٔ غیرقابل تملک بودن اراضی موات یا نظائر این مسائل) فوراً لای
طوری تنظیم شد که منافع هیئت حاکمه، و اعوان و انصار آنان محفوظ گردد. فقط ظا
مطلب برای اشخاص ساده لوح، فریبنده است، و کارگران و زارعان هم تصور می ک
که قوانین بنفع آنان تنظیم می شود.

تشریح علمی این رقم قوانین، و بیان ضرر و مفاسد آنها از عهدهٔ این کتاب خار
است، لکن ملاحظهٔ نتایج آنها ما را بهتر و از راه نزدیکتر به حقیقت واقف می سازد.

اگر مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی، یا سازمان‌های ملل و دول زور
مدعی صلح و آزادی، و عرضه‌دارندهٔ برنامه‌های عریض و طویل کمک به ملل عقب‌ما

واقعاً برای کمک به محرومان، خاصه مسلمانان ستمدیده است کدام بار سنگین زندگی را سبک کرده، و کدام بیعدالتی را برطرف ساخته، و کدام جریان تولیدی را براه انداخته است؟!!

آیا هزینهٔ زندگی بواسطهٔ ارزانی مایحتاج عمومی تنزل پیدا کرده، و یا روز بروز گرانتر می گردد؟ آیا واقعاً درآمد کارگر کفاف زندگی عادی را می کند؟ آیا واقعاً از بهداشت مجانی و تربیت و فرهنگ صحیح برخوردار است؟ آیا مشکل مسکن در شهرها حل شده است؟ و یا در دهات، دهاتی بجای لانه صاحب خانه گردیده؟ آیا آب و زمین فراوان و وسایل کشاورزی و سرمایهٔ لازم در اختیار دهقان و زارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی به مدارج عالیه برای عموم آماده است؟ **آیا دیگر صاحبان قدرت؛ اعم از کشوری و لشکری برضعفاء ملل اسلامی بنام قانون تجاوز نمی نمایند؟**

آیا احزاب و نمایندگان مبعوث آنها و دولتهای متکی به آنان برای مقابله با این مفاسد تاکنون برای ملت های رنجدیده در خاورمیانه چه اقدامی کرده‌اند، و چه نتیجه‌ای حاصل شده؟ جز حرف و انتقاد، و بازرسی و تهدیدهای توخالی، و برنامه های غیرعملی و یا مضر بحال جامعه، و تلف کردن بودجه های کشور و عواید مملکتی چه حاصل بدست آمده است؟

فقر عمومی و گرفتاریهای طاقت‌فرسا، و مفاسد اجتماعی و سقوط اجتماعی و بیعدالتی عمیق و دامنه‌دار، همه بر جای خود باقی است.

بلی امور غیرتولیدی مانند ساختمانهای آسمانخراش، و تأسیس بانکهای فراوان، و ساختن جاده های نظامی، و ایجاد مؤسسات وسایل تجملی، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانه هائی نظیر ذوب‌آهن، و تقویت مؤسسات.تولید موادغذائی و پوشاک و نظائر اینها) بسیار بچشم میخورد. **ولی حقیقت اینست که این کارها در شرائط موجود در کشورهای اسلامی، بخصوص خاورمیانه جز هدر دادن نیروهای پیشرفت و تعالی برای ملل محروم و ستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم با انحطاط اخلاقی و معنوی، و از دست دادن شرف انسانیت است.**

ما برای توضیح مطلب، بعنوان نمونه مساله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم: اقدامات دولتهای زائیده آن احزاب و جمعیت ها، در زمینهٔ رفع گرانی عبارت است از طرح موضوع در نشریه های حزبی، و یا در مجالس، و یا در مطبوعات، بعنوان انتقاد از مسئولان، و بلافاصله صدور دستورهای فریبنده از مقامات بالاتر به زیردستان خود، و وعده های پوچ به توده مردم، و پس از آن تشکیل کمیسیونهای متعدد و اعزام بازرس، و تعیین نرخ و

جریمه به فروشندۀ دست آخر... **در صورتیکه خود متصدیان امور بهتر میدانند که گرانی از بازار سبز نشده تا این اقدام مفید باشد. بلکه به آنجا ریخته شده است.** و میدانند ریشۀ آن جای دیگر است. ولی شهامت آنرا ندارند که ریشۀ فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی براثر عواملی است که مهمترین آنها مسألۀ گمرک و کندی جریان تجارت، و مقررات پر پیچ و خم، و گرانی وسائط نقلیه، و نبودن کارهای تولیدی میباشد (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته و به مصرف کننده برسد). لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم به عوائد گمرکی و انحصارات دوخته، و مقررات تودرتو، و کاغذبازی و هزینۀ انبار و مخارج کارکنان را به واردات تحمیل می کنند، و باعث کندی جریان تجارت و پیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه و هزینۀ آنها طبعاً موجب گرانی کرایه ها، و درنتیجه، همۀ این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط به احتیاجات عمومی می شود. و پرواضح است که همۀ این جریانها در دست خود دولتهاست. و در حقیقت عامل گرانی دولتها میباشند که اصلا مورد توجه نیستند. بلکه قدرت اصلاحش را ندارند. بنابراین انتظار تودۀ مردم که این دستگاههای حاکمه (از جمعیت و احزاب و مجالس و دول بیگانه و سازمانهای بین المللی آنها و ادارات و مؤسسات کنونی) دردی از دردهای این ملت ها را دوا کنند بیمورد است. چنانکه تا حال نشده، و روز بروز بردردها اضافه میشود.

و اما احتیاجاتی که در داخل کشورهای اسلامی تأمین می شود؛ بواسطۀ بدی اداره امور، و نداشتن وسایل صحیح تولید، و جهات عمومی، و زیادی مخارج تجمل کسانیکه بنحوی دخالت در امور تولید و فروش دارند، طبعاً گران تمام میشود. همچنین در مورد اجناس صادراتی، دولت طوری عمل نمی کند که از ربح حاصل از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی، در داخل بشود. و اگر این مقدمات هم فراهم گردد، بازرسی و نرخگذاری، سودمند واقع نخواهد شد.

و مادامیکه دولتها و مجالس و احزاب، منبعث از افراد این ملت ها (که اکثراً مسلمان هستند) نباشند، جهت ندارد که برای حفظ منافع و رفاه تودۀ مردم، متحمل رنج و آماده فکر صحیح گردند. بلکه معتقدند و می خواهند که مردم گرفتار باشند، و برای تأمین مایحتاج ضروری زندگی خود دوندگی کرده مجال و حالی برای قیام به مطالبه حقوق پیدا نکنند. و مؤسسات عام المنفعه (که برای تکثیر تولید و ارزانی محصول در دست مصرف کننده است) هم بودجه های وسیع میخواهد، و ثروت در اختیار سرمایه داران طماع و افراد زورگواست که حاضر نیستند بنفع مردم محروم و ستمدیده بکار اندازند.

این دولتها بموازات این جریانها با نقشه‌های شیطانی ووعده‌های توخالی مردم اده را اغفال نموده آنانرا در حال انتظار نگه می دارند. ناله های دلخراش محرومان، و نماس ها، و شکوائیه‌ها و اعتصاب و تحصن هم روز بروز زیادتر می شود— و مردم **تصور بکنند که این ناله ها ممکنست افکارجهانیان راتکان دهد، و دولتهای بزرگ داوری بدل نمایند. این نیست، بلکه استعمار به این صیحه ها اهمیت نمیدهند؛ اگرچه از فریادها ، گلوهاشان پاره شود.** و مطمئن است که منافعش به دست صاحبان .رت در داخل کشورها محفوظ است. زیرا می داند که محرومان کاری از دستشان ساخته ست. و آنانکه قدرت دارند، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمندند. اگرچه احبان قدرت و همپیمانهای استعمار گاهی برای مصلحت و خواب بردن تودهٔ مردم چند مباحی در ظاهر با محرومان هماهنگ می شوند!

در این سالها استعمارگران از غرب و شرق برای طبقات محروم دام تازه‌ای گسترده‌اند. می گویند سازمان ملل میکوشد که فقر علمی و اخلاقی و اقتصادی مردم ستمدیده را برطرف سازد. می کوشد موانع پیشرفت ملل عقب‌مانده را از سر راه بردارد. یگویند نباید مردم این کشورها به دولتهای قوی و سازمان ملل بیجهت بتازند. دست شاندگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه‌ها با خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات و خبار آنها را روزها و هفته‌ها در صفحات نشریه‌ها منعکس میسازند. **امّا سالها میگذرد و نتیجه‌ای عاید طبقات محروم نگشته است. و گرانی و فقر و بیعدالتی و انحطاط اخلاقی و ذلت و اضطراب عمومی سرجای خود باقی است.**

آیا پخش کردن این مطالب وسیله دیگری برای اغفال و تخدیر و تسکین خاطر و سرگرمی مردم ستمدیده نیست؟ آیا اینها وسیله‌ای برای جلب مردم بسوی استعمارگران نیست؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ و قوی نمی باشد؟ همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه آن هستند اما اثری از آن نمی بینند.

***

حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء و دوام نیست. استثمارگران شرق و غرب (کمونیستی و سرمایه‌داری) همه برای استعمار و بهره‌برداری و جذب ملت ها بسوی خود کوشش می کنند؛ نه برای تأمین منافع محرومان‌وستمدیدگان، حال که فهمیدیم احزاب و جمعیتها و مجالس داخلی و بین‌المللی و حکومتهای متکی بآنان در ممالک اسلامی خاورمیانه در چه وضعی هستند و نمی شود و یا نمیتوانند دردی را دوا کـــنند، و فهمیدیم که فقط اسلام می‌تواند حل مشکلات نموده عدالت اجتماعی وسیعی به ما عطا

کند، و معلوم شد که جز با تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی، افکار و مقررات اسلام
جامه عمل بخود نمی پوشد، و نیز شرح دادیم که شبهات مربوط به کفایت اسلام در ح
مشکلات، و اعتراضات مربوط به حکومت اسلامی از ناحیهٔ دشمنانی سرچشمه میگیر
که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشان را با بودن حکومت اسلام در خطر می بینند
و دانستیم که انتظار کمک از دیگران چه دولتهای غیراسلامی و چه مجامع بین المللی
عامل بدبختی و اسارت و ذلت و موجب عاطل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنو
ما مسلمانان است. **بنابراین لازم است که خود ما مسلمانان به دست خودمان با نیرو
اسلام عظمت و عزّت گذشته را تجدید کرده شرف انسانیت خودراتحصیل نمائیم
بدانیم که هیچگاه اتفاق نیفتاده است که:**

یک فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه‌دار) عملی گردد. **اقوام و مللی ک
مبارزه نکنند، و سینه‌ها را برای نجات در مقابل خطرات و مهالک قرار ندهن
مستحق آزادی و نجات نیستند.** با راحت نشستن، و با خواب و خیال، و با چشم دوختن
به کمک این و آن کاری ساخته نمی شود. و اگر بشود ما دنباله‌رو هستیم و ذلیـــل. از
ذلتی به ذلت دیگری منتقل شده‌ایم. یعنی اسم عوض می شود و آقایان تغییر یافته‌اند. ولی
ما همان برده خواهیم بود.

کرامت انسانی و شرف اسلامی ایجاب می کند از راهی برویم که هم نجات
ملت های ما در آن باشد و هم آزادی ما. و این آرزو عملی نخواهد شد مگر اینکه ملت های
مسلمان برای رسیدن به هدف های عالی اسلامی همت هاونیروها و امکانات موجود را بکا
گیرند، و تشکیلاتی مطابق افکار اسلامی ایجاد کنند تا در میدان مبارزه پیروز شوند. إن
شاء الله

**اکنون بطور کامل راه شرافت انسانی، راه عدالت اجتماعی راه عظمت
گذشته امت اسلامی معین شد، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگر ما را بهما
شرافت و عدالت و عظمت برساند.**

**و این اسلام است که برای هر کس که به عزت وبزرگی وآزادی و عدالت
راغب است جواب مثبت میدهد.**

این است همان راه نجات
و این است همان راه سعادت

الحمدلِلّه رَبّ العالَمینَ

کتاب دوّم

(ربا)

عامل اصلی استعمار

.مه مترجم

بنام خالق حکیم

مسائل و احکام اسلامی بر مبناهائی استوار است که اوّلاً: به تمام جوانب و
یای زندگی بشر در هر زمّان و در هر مکانی که باشد احاطه و نظارت کامل دارد.
صیّت یک دین جهانی و آئین همگانی هم همین است. ثانیاً هر یک از این مسائل و
کام متضمّن مصلحتی مهم از مصالح اجتماعی است؛ یعنی در راه سعادت و کمال
انها و جوامع بشری عامل اصلی و مؤثر مستقیم است. و گاه یک حکم اسلامی ناظر به
ات متعدد و مصلحت های مختلف زندگی بشری است. چنانکه مسأله ربا هم از جهت
صادی و هم از جنبه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی مورد توجه خاصّ شارع بوده، لذّا
ریم آن در قرآن کریم همراه با تهدیدهای مکرر و شدید آمده است.

آنچه وظیفه مهمّ و حیاتی ما مسلمانها در اوضاع کنونی جهان است این است که
حقایق زنده و احکام جهانی اسلامبان آگاهی و آشنائی کامل پیدا کنیم، تا از این راه
همیم که این دین واقعاً هیچ نقص و ضعفی ندارد که برای ترمیم آن به مکتب های شرق و
ب دست نیازدرازکنیم،تا از این راه بفهمیم که حرامهای خدا برای محرومیت ما از
مت ها نیست.بلکه برای آنستکه از نعمتهای خدا بهتر و بیشتر و در راه کمال و سعادت
او ید بهره‌برداری کنیم. آری باید به حقایق زنده اسلام آگاه شویم تا بفهمیم که اگر ما
لام خودمان را با خلوص نیّت و با تحقیق صحیح بشناسیم به قدرت این دین و به
لاحیت آن در رفع تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی میبریم، و در
یجه بی نیازی خودمان را از سایر مکاتب باور می کنیم، و آنگاه با افتخار تمام در زیر
چم اسلام می ایستیم، و با جدیت تمام این دین شریف و عزیز را نگهداری می نمائیم،
با قوت تمام و مجاهدتهای زیاددر راه پیشرفت هدفهای آن علاقه و کوشش روا میداریم.
کرگزاری از نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن و اهل بیت پیغمبر همین است.

پروردگارا ،همه‌ما رادراین راه یاری فرما تا فردا در پیشگاه تو و در برابر اولیای
رامی توسرفرازوسپیدروی باشیم.

آمین ربّ العالمین

بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم

سوره بقره— آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱

اَلَّذینَ یَأکُلونَ الرِّبٰا لایَقومُونَ اِلاّ کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ، ذٰلِکَ بِاَنَّهُم قالوا: اِنَّمَا البَیْعُ مِثلُ الرِّبٰا، و اَحَلَّ اللّهُ البَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا. فَمَن جاءَهُ موعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ ماسَلَف، وَ اَمْرُهُ اِلَی اللّهِ. وَمَنْ عادَ فَاولٰئِکَ اَصحابُ النّارِ هُم فیها خالِدُونَ. یَمحَقُ اللّهُ لرِّبا، ویُربی الصَّدَقاتِ، وَاللّهُ لایُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ اَثیم. اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ، وَ اَقامُوا الصَّلوٰةَ و آتَوُا الزَّکوٰةَ لَهُمْ اَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم، وَ لاخَوفٌ عَلَیهِم، وَلاهُم یَحزَنونَ.

یا اَیُّهَا الذینَ آمَنوا اتَّقوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا اِنْ کُنْتُم مؤمنینَ، فَاِنْ لَمْ تَفعَلوا فَأذَنوا بِحَرب مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ. وَ اِن تُبتُم فَلَکُم رُؤوسُ اَموالِکم لا تَظلِمونَ وَلا تُظلَمونَ. وَ اِنْ کانَ ذوعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلیٰ مَیْسَرَة.

وَ اَنْ تَصَدَّقوا خَیرٌ لَکُم اِن کُنتُم تَعلَمونَ، وَتَّقوا یَوماً تُرجَعونَ فیهِ اِلَی اللّهِ ثُمَّ تُوَفّیٰ کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لایُظْلَمُونَ [۱]

[شروع بحث در این کتاب معلوم میدارد که مؤلف پیش از این مجموعه، مطالب دیگری را در باب امور مالی و زکات و انفاقات اسلامی در رساله دیگر طرح کرده است، و در پایان مطلب، صدقات را مورد بحث قرار داده آنگاه کتاب حاضر را با عبارت زیر شروع نموده است. مترجم]

۱— در سوره بقره بحث مستقلی راجع به انفاقات و صدقات و مقررات آن باز می شود. شروع این مطلب از آیه ۲۶۱ «مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقونَ اَموالَهُم فی سبیلِ اللّهِ...» و تا آیه ۲۸۱ ادامه می یابد. مترجم

در مقابل صدقات که مقررات آن در بحث گذشته ارائه شد چهره دیگری از وضع معاملات در اجتماع ما وجود دارد که بسیار عبوس و نکبت‌بار است و آن رباست!

صدقه در اسلام عطا و بخشش است، و از پاکی دل و صدق نیّت سرچشمه میگیرد، و موجب نموّ مال است، و همکاری و تعاون اجتماعی است و حمایت از ضعیفان امّا ربا بخل و دنائت و آلودگی و کثافت است. خودخواهی و انحصارطلبی است...

صدقه در اسلام گذشتن از مال است بدون انتظار عوض. اما رباخوار در برابر وامی که میدهد عوض می‌خواهد، و اضافه مطالبه میکند. و این عوض اضافه‌خواه از مشقت و عرق پیشانی وام گیرنده تهیّه گردد یا از گوشت بدنش بریده شود. از زحمت و مشقتش اگر با آن پولی که قرض گرفته است کاری کرده وسودی برده‌باشد. و از گوشت بدنش اگر سودی نبرده و یا ضرر کرده باشد، یا پولی را که قرض گرفته خرج ضروری زندگی خود و خانواده نموده نمی‌توانسته است از آن سودی بدست آورد. بهمین جهت گفتیم ربا نقطه مقابل صدقه و احسان است و شکل دیگری است از بکار انداختن ثروت، یا قیافه‌ای زشت و عبوس و بی‌برکت! و بهمین مناسبت سیاق آیات بحث ربا را بلافاصله پس از بحث صدقه پیش کشیده است. صدقه را با آن چهره پاک و بخشنده و عطوف و ربا را با آن شکل تنفرآمیز که نشانه انواع زشتیها وپستی‌های خلاقی است، و از سردی و خشکی قلب رباخوار و شرور و فسادهایی که در جامعه ببار می‌آورد و بندگان خدا را به بدبختی و نابودی میکشاند حکایت میکند.

هیچیک از عادات زشت جاهلیت که اسلام برای ابطال آن همّت گماشت در ننگ و پستی به پای ربا نرسیده و نخواهد رسید. و تهدیدی هم که قرآن کریم از جهت لفظ و معنی در باب ربا نموده است در هیچ موضوع دیگری اینگونه تهدید نکرده است، نه در آیات مورد بحث و نه در سایر آیات. و البته این شدت تهدید بیجا و بیمورد نیست. حکمت با نور خداوندی همین را ایجاب میکند. مفاسد ربا در جاهلیت کاملاً معلوم و ثابت بود. لکن جهات زشت و تنفرآمیز آن در اجتماع آن روز بطور کامل آشکار نشده بود آنچنانکه امروز آشکار گشته و در زندگی کنونی ما از آن پرده برداشته شده است. و این حملهٔ شدید هم در آیات فوق نسبت به سیستم ربایی یعنی نظام دشمنی بشر حکمت و علت این تهدیدرا در زندگی پر از فجایع بشری کاملاً روشن میسازد، و معلوم میدارد که وضع رقت‌بارودردآوری که در زندگی بشر امروز است خرابتر از آن وضعی است که د روزگار جاهلیّت عرب بود.

و هر کس که بخواهد در حکمت قانونگذاری خدا و عظمت اسلام و دقت نظا

این دین تدبر کند مطالبی را از این آیات ادراک مینماید که آنها که برای اولین بار با این آیات روبرو می شوند نمی توانند بفهمند. ادراک میکند که امروز واقعیتهای زندگی در برابر بشر بگونه ای است که یک یک گفتارهای قرآن را تأیید مینماید تأییدی صریح و واقعی. میفهمید که این جامعهٔ گمگشتهٔ بشری که ربا میخورد و زندگی خود را به آن وابسته کرده است در حقیقت انواع بلاهای نابود،کننده و ذلت بار را از راه این نظام در اخلاق و عقیده و اقتصادش بوجود می آورد. و براستی خود را در مقابل جنگی قرار میدهد که از جانب خدای بزرگ و رسولش اعلام شده است، و انتقام و عذاب الهی را بر او وارد میسازد. و شگفتا که این بشر عبرت نمی گیرد و بیدار نمی شود!

سیاق آیات سابق که دستور صدقه را پیشنهاد کرد ضمناً قاعده‌ای از قواعد نظام اجتماعی و اقتصادی را هم ارائه داده.قاعده‌ای که خدا می خواهد جامعهٔ اسلامی بر آن پایه محکم و استوار باشد. و حق هم آنست که جامعهٔ بشری از لطف و رحمت الهی که در این قانون است بهره‌برداری کند، در برابرآن، نظام دیگری که بر اساس سیستم ربایی ظالم و پست بنیاد شده است. این دو سیستم یعنی سیستم اسلامی و سیستم ربوی اصلاً متضاد با یکدیگرند. این دو نظام نه در طرز تفکر و اساس با هم توافق دارند و نه در نتیجه و آثار. هر کدام از این دو نظام که برای زندگی و هدفهای زندگی در نظر گرفته شده با دیگری بتمام معنی متناقض است، و نتیجه هر یک از این دو در زندگی مردم هم با نتیجه نظام دیگر کاملاً مغایر است. بهمین جهت آیات قرآنی شدیداً حمله و تهدید میکند،تهدیدی بس هراس انگیز و رعب آور. اسلام نظام اقتصادی و نظام زندگی را بطور کلی بر یک طراز تفکر معلوم و مشخص پایه گذاری می کند بگونه ای که حقیقت واقع در همین جهان حاضر کاملاً محسوس و مشخص می گردد و لباس عمل میپوشد.

اسلام نظام اقتصادی و نظام زندگی را بر این اساس می گذارد که اولاً: خدایی بی نیاز و پاک و منزّه از هر نقص،خالق جهان هستی است، و او آفرینندهٔ همین زمین است. و هم او خالق این انسان است، و هم اوست که به هر موجودی نعمت وجود بخشیده است...

ثانیاً: این خدای خالق و منزه مالک همه موجودات است از آن جهت که بوجود آورنده همه آنهاست. و همین خدا انسان را در روی این زمین نماینده خود انتخاب کرده، و امکاناتی به او داده است تا آنچه در این زمین برای او ذخیره کرده است از انواع روزی ها و منابع گوناگون استفاده کند، اما با شرط و پیمان و قرارداد. خداوند خالق این ملک وسیع زمین را بدون قید و شرط در اختیار انسان نگذاشته است که هر چه میخواهد و

هرگونه که شد عمل کند، بلکه این نمایندگی و اختیار را به او داده است که در محدوده مقرراتی معلوم از آن بهره‌برداری کند. بنابراین آنچه انسان انجام میدهد از اخلاق و کارها و عبادات اگر مطابق با این عهد خدایی است صحیح است و قابل اجرا، و اگر مخالف است باطل و ممنوع. حالا اگر کسی بخواهد این باطل و ممنوع را با زور به مرحله اجرا در آورد ظلم و تجاوز کرده است. نه خدا آنرا تأئید میکند و نه جامعه مؤمنان آن را می پذیرد. با این بیان حاکمیت در زمین از آن خدای یگانه است همانطور که حاکمیت همه جهان هستی از اوست. و مردم هم چه خودشان و چه هیأت حاکمه آنها فقط حق دارند که نیروی خود را برای عملی ساختن قانون خدا بکار اندازند زیـرا مالک واقعی روزیها و منابعی که در اختیارشان گذاشته شده است نیستند. و امّا از جمله موادّ این پیمان‌نامه آنست که در میان مؤمنان به خـدا باید همکاری و همبستگی رائج باشد، و عده‌ای عهده‌دار حمایت وولایت گرده ضعیفان شوند، و بر اساس این همکاری از روزیهایی که خدا به آنها عطا فرموده است همه استفاده کنند البته نه بر قاعده کمونیستی مطلق چنانکه مارکسیست معتقد است. بلکه بر اساس مالکیت فردی مقیّد و مشروط. یعنی کسی که خدا به او وسعت و ثروتی داده است،به کسی که میکوشد ولی قدرت آن را ندارد که احتیاجات زندگی خود را فراهم سازد کمک و احسان کند والبته این دستورهمراه است با تکلیف همگانی دربارهٔ کار و کوشش.به این معنی که هر کس باید بمقدار نیرو و استعدادی که دارد و در راهی که خدا برای او هموار نموده است زحمت بکشد، تا هیچ فردی با داشتن قدرت کار باربر اجتماع نگردد. در این پیمان نامه نیز شرط شده است که مردم جانب اعتدال را در زندگی نگهدارند. و از اسراف و اتلاف روزیهایی که خدا به آنها عنایت فرموده است بپرهیزند. و همین جاست که حتّی احتیاجات و اشیاء مصرفی و استهلاکی مردم محدود به حدود اعتدال میگردد و مازاد آن بعنوان زکات واجب و احسان‌های مستحبی عرضه می‌شود. همچنین خداوند شرط کرده است به این انسان نماینده که در ازدیاد ثروت از وسایلی استفاده کند که ضرر به دیگران نزند، و با جریان انداختن سرمایه خود تعطیل در ارزاق بندگان خدا ایجاد نکند، خلاصه داشتن ثروت در دست مردم در دایره‌ای هر چه وسیعتر باشد تا ثروت عمومی میان عده‌ای معدود دست بدست نگردد: کی لَایَکُونَ دَولَةً بَیْنَ الْاَغْنیاءِ مِنْکُمْ.[1]

---

۱ ــ قسمتی از آیه ۷ ــ سوره حشر.

بعلاوه فرد در وسایل دست یافتنی به مال و در راه ازدیاد ثروت در این نظام کاملاً آزاد است، همچنین در بهره‌برداری از ثروت خود. بی آنکه خود را پای‌بند عهد و پیمانی از طرف خدا بداند، و به مصلحتی از مصالح دیگران مسئول بشناسد.

اسلام در مورد کسب و انفاق مال پاکی در نیّت و عمل و نیز پاکی در هدف و
بسیله را بر مردم شرط لازم دانسته است. و در ازدیاد ثروت هم قیودی را واجب کرده است
که نمیگذارد مردم راههایی را در پیش گیرند که به روحیات و اخلاق فرد و حیات جامعه
یان واردآید. تمام این مقررات را خداوند بر اساس طرز تفکری پایه گذاری کرده است
که نشان دهنده حقیقت واقع در این جهان هستی است، و بر اساس پیمان نمایندگی
سان است در زمین از جانب خالق جهان.

از اینجا معلوم می شود که ربا عملی است که از همان ابتدا با اساس تفکر ایمانی
رخورد دارد، و نظامی است که کمترین توجهی به خدای آفریننده و به اصول انسانی و
دفهای عالی بشری در آن نیست و به هیچ پیمانی از جانب خدا مقید نمیباشد و خود را به
روی از فرمان خدا ملزم نمیداند!

و لذا هیچ اعتنا ندارد که موجودی بانکی خود را تا آنجا که می تواند اضافه کند و
لیونها افراد در این راه زیان ببینند. البته قوانین موضوعه مملکتی گاهگاه در مقدار این
ادی بیحد و حساب جزئی دخالت می کنند: از قبیل محدود کردن نرخ سود، و منع انواع
یله گریها و کلاهبرداریها و غش درمعاملات، امّا این دخالت جزیی منتهی می گردد به
مان عواملی که مردم نفس هاشان به آنها تواضع میکند. و آرزوهای مردم هم آنها را بسوی
مان عوامل می کشاند: نه بسوی یک مبدأ ثابتی که از قدرت الهی برای خود قائل باشند!

همچنین نظام ربا بر اساس یک طرز فکر غلط و فاسد نهاده شده است: به این
نی که رباخوار بالاترین هدف وجود انسان را در بدست آوردن مال می داند بهر
سیله ای که میسّر شود، و بهره مندی از این مال به هر شکلی که هوی و هوس فرمان دهد! و
مین جهت رباخوار برای جمع کردن پول و استفاده از آن نفس درنده خود را با تمام نیرو
کار می اندازد: و در این راه تمام اصول زندگی و انسانیت و تمام عواملی که به مصلحت
گران است پایمال میکند.

بعلاوه ربا در پایان کار اوضاعی را بوجود می آورد که اخلاق و فضائل انسانی را
دت میکوبد، و افراد و اجتماعات و دولتها و ملّتها را برای نفع ناچیزی که رباخواران
خواهند به آن برسند بدبخت می کند، و بشر را ازجنبهٔ اخلاقی و روحی ضعیف ومنحط می سازد،
رگردش ثروت ورشد اقتصاد جامعه بشری ایجاد اختلال مینماید، خلاصه کار را به جایی
کشاند که تسلط حقیقی و نفوذ واقعی را بر تمام بشر در دست عده‌ای از پست‌ترین و
ورترین مخلوق خدا متمرکز می کند، در دست عدهٔ قلیلی که در میان بشر به هیچ عهد و
مانی اعتناءندارند، و هیچ مسئولیتی برای خود و هیچ احترامی برای بشر احساس

نمی کنند... اینها همان کسانی هستند که افراد را زیر بار قرض می آورند همانطور که حکومتها و ملتها را در داخل و خارج کشورشان برای همیشه مقروض میسازند. دسترنجهای حقیقی، و کوشش های بشری و زحمتها و عرق ریزیها تماماً به جانب همین ها سرازیر می شود، در شکل سودهای ربوی که کوچکترین زحمتی در بدست آوردن آن نکشیده اند!

اینها نه تنها مالک ثروتها می شوند. بلکه صاحب قدرتها و نفوذهایی نیز می گردند... و معلوم است که وقتی این گروه مطلقاً نه اصولی در زندگی خود دارند و نه اخلاقی، نه یک فکر و احساس دینی، طبعاً این نفوذ هراس انگیـــزی را که بدست می آورند بکار می اندازند در ایجاد اوضاع و افکار و قوانین که امکانات هر چه بیشتر استعمار کردن را به آنها می دهد. و نزدیکترین وسایل آنها در این راه همان خرد کردن و لگدمال نمودن اخلاق بشری و فرو افکندن آن در منجلاب کثیف لذائذ و شهوات است؛ منجلابی که گروهای زیادی آخرین پول خردی را که دارند در آن می ریزند، شکارگاهها و دامهای گسترده شده ای که پولهای فراوان در آن سرازیر می شود! اینها همه وجود دارد همراه با قدرت حاکمیت در جریان اقتصاد بین المللی موافق با منافع و مصالح محدود و معلومشان. اینها تماماً جریان دارد تا آنجا که وضع منتهی شود به بحرانهای پی در پی که در عالم اقتصاد معروف است، و منجر شود به انحراف در تولید صنعتی و اقتصادی از مصلحت عمومی و بشری به مصلحت ثروتمندان رباخوار، همان کسانی که تمام سررشته های ثروت جهانی در دستشان جمع شده است!

آن مصیبت طاقت فرسایی که در عصر حاضر بوقوع پیوسته است —و در جاهلیّت باین شکل زشت و تنفرآمیزش اصلاً وجود نداشت— این است که گروه رباخواران —که در زمان گذشته بصورت افراد یا خانه های پول ظاهر می شدند چنانکه امروز خود را بصورت مؤسسان بانکهای جدید در صحنه زندگی نشان می دهند— با قدرت هراس انگیزی که در داخل و خارج تشکیلات حکومتی جهان پیدا کرده اند، و با وسایل آموزشی و تبلیغی که در تمام جاها دارند، علاوه بر روزنامه ها و کتابها و دستگاههای فرستنده و برنامه سینماها توانسته اند فکر رباخواری را بعنوان یک طرز تفکر عمومی در میان گروههای انسانی پرورش دهند، انسانهای بیچاره ای که استخوان و گوشت و خون رگهاشان را همین رباخواران در سایه نظام ربوی می خورند... این طرز تفکر عمومی که نسبت به هر تلقین کثیف و زهرآگینی خاضع است؛ تلقین به اینکه ربا همان نظام طبیعی معقول است، و همان اساس صحیحی است که غیر از آن برای رشد اقتصادی اساس دیگری وجود ندارد، و ترقی غرب هم از برکات این سیستم است، و آنها که می خواهند ربا را باطل اعلام کنند،

گروهی خیالباف‌اند، نه اهل کار و کوشش. نظام ربایی از جهت اقتصادی محض نظامی ست ناقص. عیوب و زشتیهای این نظام به جایی رسیده که عده‌ای از استادان اقتصاد رب هم متوجه این عیوب شده‌اند؛ در حالیکه خودشان در سایه همین نظام نشأ و نما کرده‌اند، و عقل و فکر و فرهنگشان از همین غذای سموم تغذیه نموده است.

غذای سمومی که باندهای ثروت و مال آن را در تمام رشته های فرهنگی و فکری و خلاقی مردم پخش می کنند. در صف اوّل استادان مذکور که نظام ربا را از جنبه اقتصاد حض ناقص اعلام می کنند «دکتر شاخت» آلمانی است مدیر سابق بانک «رایخ» در لمان. از مطالبی که در مصاحبه‌اش در دمشق به سال ۱۹۵۳ راجع به ربا ایراد کرده این ست که: با یک عمل ریاضی ساده روشن می گردد که تمام ثروت مردم روی زمین به انب عده قلیلی رباخوار سرازیر می شود. به عبارت دیگر وام دهنده رباخوار در هر یک از عاملات ربایی دائماً سود می برد، و حال آنکه وام گیرنده همیشه در معرض سود دادن و یان بردن است. و با این ترتیب تمام ثروتها در پایان کار با حساب دقیق ریاضی به انب کسی بر می گردد که دائم سود می برد! و این نظریه ربا هم برای تحقق دادن کامل مین هدف مسیر خود را طی می کند، و هم اکنون قسمت بزرگ ثروت روی زمین را چند زار نفر رباخوار —بصورت مالکیت حقیقی— در اختیار دارند، و تمام مالکان و کارخانه‌دارها که از بانکها و عمال آنها قرض می گیرند، همان حقوق بگیرهائی هستند که نفع سرمایه‌داران مشغول کارند، و این چندهزارنفر رباخوارهم از ثمرات و دسترنجهای آنها رتب مشغول بهره‌برداری اند!

جنایت ربا تنها این نیست. تمام عملیات ربوی جرم است و گناه. زیرا قوام سیستم اقتصادی که بر اساس رباست ارتباط میان سرمایه‌داران و عاملان جارت و صنعت را بصورت یک ارتباط قماربازی و بشکل یک تنازع و تضاد دائمی در ی‌آورد. چون کوشش رباخوار در بدست آوردن هر چه بیشتر فایده است. و همین جهت است که پول را نگه می دارد. نگه می دارد تا احتیاج و اضطرار جارت و صنعت به آن زیاد و زیادتر شود که بتواند به ین وسیله نرخ بهره را بالا ببرد؛ و مرتباً نرخ بهره را بالا می برد تا زمانی که عاملان تجارت صنعت متوجه شوند که دیگر از بکار انداختن سرمایه خود منفعتی نمی برند، زیرا همان رمایه‌ای را که باید بوسیله آن بهره ربا را پرداخت کنند دیگر برای آنها عایدی و سودی می آورند، و چیزی از آن برایشان باقی نمی ماند... در این حال است که حجم سرمایه کار افتاده در رشته ها و زمینه هایی که میلیونها مردم به آنها اشتغال دارند فروکش می کند. روز بروز کم و کمتر می شود، و ناگزیر کارخانه ها هم دایره تولیدشان را تنگتر می کنند،

و کارگران را به بیکاری می کشاند و در نتیجه قدرت لازم برای خرید کم می شود. و هنگامی که کار به این حد رسید و رباخواران متوجه شدند که تقاضای وام تقلیل یافته یا متوقف گردیده است،برمی گردانند و نرخ بهره را ناگزیر پایین می‌آورند. بدنبال این جریان عاملان تجارت و صنعت هم به نرخ جدید رو می آورند، و چرخ زندگی باز بحرکت می افتد بهمان وضع راحت خود... و همین طور دوباره بحرانها و مشکلات اقتصادی بین‌المللی بوقوع می پیوندد. و انسانها هم در لابلای این مشکلات همچون حیوانهای رها شده بحال خود می چرخند و می گردند! با این حال همه مصرف کنندگان مالیات غیرمستقیمی را مرتباً به رباخواران می پردازند.

زیرا کارخانه داران و تاجران پولهایی را که از طریق ربا قرض می گیرند بهره آن را از جیب خودشان نمی دهند بلکه از جیب مصرف کننده می پردازند، یعنی اینها مرتب به قیمتهای اجناس مصرفی اضافه می کنند، و طبعاً گرانی قیمت ها هم بر روی دوش مردم پخش می شود تا در پایان کار سودها به جیب رباخوارها داخل گردد. و اما در مورد قرضه هایی که در دولتها از صندوقهای پول رباخواران می گیرند که در اصلاحات و برنامه های عمرانی ملّت مصرف کنند باید بگوییم که این ملّت همانهایی هستند که بهره های این قرضه ها را به مؤسسات ربوی می دهند. زیرا این دولتها ناگزیر می شوند به مالیاتهای مختلف اضافه کنند تا بتوانند از این راه قرضه ها و بهره های آن را تأمین نمایند. بنابراین تمام افراد ملت در حرکت و گردش آخر در پرداختن این باجها به رباخواران با هم مشترک اند... البته کم اتفاق می افتد که وضع به این حد برسد. آنچه معمولاً در مرحله آخر این وامها قرار می گیرد استعمار است. و سپس جنگهایی که بسبب استعمار بوجود می آید البته ما در اینجا تمام عیوب نظام ربوی را مورد بررسی دقیق قرار نمی دهیم. این موضوعی است وسیع و بحث مستقلی لازم دارد.[1]

و لذا بهمین مقدار اکتفا می کنیم تا جهت بیدار کردن کسانی که علاقه مندند مسلمان واقعی باشند. و اینک فرصتی یافته بپردازیم به بیان حقایقی اساسی راجع به کراهیت و تنفر اسلام نسبت به سیستم منفور ربا:

حقیقت اول: که باید دلها به آن یقین پیدا کند— این است که اسلام در هیچ جا با قیام نظام ربایی موافقت ندارد. و آنچه ممکن است اهل فتوی از علمای

۱— برای اطلاع بیشتر به بحث های ارزنده و دقیقی که مسلمان بزرگ ابوالاعلی مردودی راجع به ربا و ارکان و پایه های اقتصاد در اسلام و نظامهای جدید به رشته تحریر در آورده است مراجعه شود. مؤلف.

دینی یا غیردینی بگویند و جز این باشد بیهوده گویی و فریب است. زیرا اساس تفکر اسلامی آنچنانکه بیان داشتیم با سیستم ربا و نتایج عملی آن در زندگی مردم و افکار آنها تضاد و برخورد مستقیم دارد.

حقیقت دوم: اینکه: نظام ربا بلایی است بزرگ برای جامعه بشری نه فقط از جهت اخلاق و فکر و ایمان و مسیر زندگی انسانها، بلکه از جهت حیات اقتصادی مردم. و زشترین نظامی است که رشد همه جانبه انسانها را متوقف می سازد و سعادت افراد و اجتماعات را بکلی از میان بر می دارد.

حقیقت سوم: در اسلام نظام اخلاقی و نظام کار کاملاً وابستهَ به یکدیگر است، و انسان در تمام تصرفات و دخالت هایش وابسته است به پیمان خلافتی که از جانب خدای خود در زمین بر عهده دارد و تمام فعالیت هایش در معرض امتحان خداست، و در آخرت هم مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر: در اسلام یک نظام اخلاقی جداگانه و یک نظام کار جداگانه وجود ندارد، بلکه اخلاق و کار هر دو با هم فعالیتهای انسانها را شکل می دهد. و کار و اخلاق هر دو عبادتی است که پاداش بر آن مترتب است در صورتیکه خوب عمل شود. و اگر بد عمل شد گناهی است که عامل آن مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

باید دانست که اقتصاد موفق و پیروز اسلامی بدون اخلاق پایدار نمی باشد، و اخلاق هم امری نیست که در حاشیه زندگی و بصورت مستحب تصور شود یعنی بتوانیم از آن بی نیاز باشیم، و خیال کنیم که پیشرفت زندگی بدون آن میسر است.

حقیقت چهارم: معامله ربوی بدون تردید اخلاق و احساس و عاطفه فرد مسلمان را در مقابل برادر دینی او بکَلی فاسد می سازد؛ علاوه بر آنکه حقوق و تعهدات فیمابین افراد را با ترویج روح حرص و خودبینی و نیرنگسازی از میان می برد. کمی مطلب را بازتر کنیم: در عصر حاضر معاملات ربوی مهمترین عامل بسیج کردن ثروت بسوی پست ترین شکل سرمایه گذاری شمرده می شود. زیرا سرمایه ای که بصورت قرض ربایی تهیه شده است باید بتواند هم رنج تضمین شده را بچنگ آورده بابت بهره ربا بپردازد، و هم از این سرمایه برای خود وام گیرنده مقداری سود باقی بماند. از همین جاست که سرمایه دار عامل مستقیم می شود برای سرمایه گذاری در راه ایجاد فیلمهای کثیف، و تأسیس مطبوعات آلوده، و دائر کردن دانسینگ ها و کاباره ها، و بوجود آوردن برده های سفید یعنی زنهای هرزه ای که شرف خود را به عیش و نوش هوسبازان می فروشند. و اصولاً مالی که با وام ربایی گرفته شده است وجهه همتش این نیست که برنامه های مفید به حال انسانها را

فراهم سازد، بلکه تمام هدفش این است که هر چه بیشتر سود ایجاد کند؛ اگرچه این سود را از راه تحریک پست‌ترین غرائز و هوسها ایجاد. نماید. این وضع امروز در تمام گوشه و کنار روی زمین بچشم می خورد. و عامل اولی و اصلی آن همین معاملات ربایی است!

حقیقت پنجم: اسلام نظامی است تکامل یافته. یعنی در همان حال که معامله ربوی را حرام می کند مقرراتش را تماماً بر اساسی استوار می سازد که از ربا بی نیازی حاصل می‌شود. و زندگی اجتماعی را هم بگونه‌ای نظم می دهد که اضطرار به این نوع معاملات بکّلی از میان می رود؛ بی‌آنکه با رشد منظم اقتصادی و اجتماعی برخورد و تماس پیدا کند.

حقیقت ششم: فردی که واقعاً مسلمان است معتقد است که در اسلام محال است خداوند متعال امری را حرام کند که بدون‌آن زندگی بشری قوام نمی یابد. کما اینکه محال است کسی معتقد به اسلام باشد و بگوید از نظر اسلام امری پلید است و در عین حال برای بقاء و پیشرفت زندگی ضروری است... زیرا خدای منزه از نقص و نیاز همان خدای خالق این زندگی است، و اوست که انسان را نمایندهٔ خود روی زمین ساخته، و هم اوست که برای رشد و ترقی دادن زندگی انسانی وظایفی برای انسانها معلوم کرده‌است. خداوند خودش عنایت تام به این هدف دارد و انسانها را هم برای رسیدن به آن کمک و نصرت می نماید. خلاصه محال است یک فرد مسلمان تصور کند که در حرام‌های خود امری حرام وجود دارد که بدون آن زندگی و ترقی بشری قوام و تأمین نمی یابد. این تصوری است غلط و تبلیغی است زهرآگین که می گویند: ربا ضرورتی است برای رشد اقتصادی و عمرانی و نظام ربا نظامی است طبیعی و زندگی مردم بر پایه‌ای غیر از ربا دشوار است. این شایعات و تبلیغات تماماً به کوشش صندوقهای پول رباخواران پخش می شود. این تصورات غلط بوجود می آید. اولاً: از نداشتن ایمان به خدا چنانکه بوجود آمده است. ثانیاً از ضعف تفکر و ناتوانی انسان از حفظ خودش در برابر توهمی که رباخواران برای انتشار و رسوخ آن در اذهان مردم سخت کوشیده‌اند؛ با همان قدرتهایی که برای پیش بردن این امر در اختیار دارند. و با قدرتی که به جهت نفوذ در داخل حکومتهای جهان و نیز بواسطه امکاناتی که از راه تبلیغات عمومی و خصوصی دارند. اما اگر امت اسلامی مصمم گردد که آزادی و شرافت انسانی خود را از چنگ باندهای رباخوار جهانی خارج کند، و خیر و سعادت را همراه با پاکی اخلاق و پاکیزگی محیط اجتماع برای خود بخواهد، البته میدان برای بپا داشتن نظام کامل و مترقی اسلام باز است. نظامی که خدای آفریننده جهان آنرا برای جامعه بشری خواسته است، و با واقعیات

زندگی کاملاً مطابقت دارد، و زندگی هم در سایه آن واقعاً رشد و نمو می کند؛ بشرط آنکه مردم عقل‌ها را بکار اندازند و رشد و فهم پیدا کنند.

در اینجا مجال بحث مفصّل در کیفیّت تطبیق قوانین اسلام و وسایل این تطبیق نیست. و اجمالاً با همین اشارات روشن شد که معاملات کثیف رباخواری بهیچوجه ضرورت زندگی نیست. و آن جامعهٔ انسانی که قرنها از راه صحیح منحرف بود تا آنکه اسلام با نظام عادلانه و عاقلانه‌اش آن را از انحراف برگردانید همین جامعه انسانی است که امـــروزهم در راه انحراف گام برمی دارد، و اگر بخواهد می تواند به همان راه سالم و روشن و متینی که با رحمت الهی و سلامت فرد و اجتماع همراه است باز گردد.

حال ببینیم که انقلاب اسلام بر ضد این عادت زشت رباخواری چگونه بوده است. عادتی که جوامع بشری مصیبت‌های فراوانی از آن دیده است:

قرآن می فرماید. «اَلَّذینَ یَأْکُلونَ الرِّبٰا لٰا یَقُومُونَ اِلاّٰ کَما یَقومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ».

عجیب کلامی است! هیچ تهدیدی محسوستر و ملموستر از این صورت مجسّم و زنده و متحرک نیست: قیافه دیوانه مصروعی که نحوست آن برای همهٔ مردم معلوم و معروف است. صراحت آیه آن چهره زشت را اینگونه در ذهن انسان حاضر می سازد تا نقش مثبت خود را در تهدید و به هراس انداختن احساس کاملاً ایفا نماید، و در مشاعر رباخواران کاملاً نفوذ کند، و آنها را به تلاطم و اضطراب اندازد، و احساسشان را بشدّت تکان دهد، شاید از این عادت شوم یعنی حرص به ثروتی که سودهای کلان برای آنها می آورد دست بردارند. این روش تهدید خود وسیله‌ای است که از جنبه تربیتی بسیار مؤثر و سودمند است ضمن آنکه یک حقیقت واقع را تعبیر و توضیح می کند. در بسیاری از تفاسیر آمده است که مقصود از قیام رباخوار در این چهره، و قیافه هراس انگیزش همان قیام روز بعث است. لکن اگر دقت کنیم می بینیم که این چهره هم اکنون در زندگی بشری در روی همین زمین واقعیت یافته است. بعلاوه این صورت و چهره بـــا مطالبی که بدنبال آن می آید یعنی اعلام جنگ از جانب خدا و رسولش کاملاً موافقت دارد. و هم امروز ما می بینیم که این جنگ وجود دارد، و در جریان است، و بر جوامع بشری مسلط شده است. بشری که عقل و شعور خود را از دست داده در نقاهت بیماری ربا سخت گرفتار است. ما قبل از آنکه در مصداق این حقیقت از یک واقعیت زندگی بشر امروز سخن بگوییم قیافه رباخواری را که قرآن در جزیرة العرب با آن روبرو بوده، و تصوراتی را که جاهلیت عرب از ربا داشته است پیش می کشیم:

ربایی که در جاهلیت متداول و معروف بوده و آیات مورد بحث و سایر آیات قرآن برای ابطال آن نازل گردید به دو شکل اصلی تقسیم می شد:

ربای نسیه و ربای زیادت.[1]

۱ــ ربای نسیه ــ **قتاده** در این باره می گوید: ربای جاهلیت این بود که شخص جنسی را معامله می کرد و متعهد می شد که ظرف مدّت معینی وجه آن را بپردازد. وقتی مدت سر می رسید، و خریدار قدرت ادای بدهی خود را نداشت فروشنده به طلب خود می افزود و طلب را به تأخیر می انداخت.[2]

مجاهد گوید: «در جاهلیت عادت این بود که وقتی شخصی به شخص دیگر بدهی داشت به طلبکار خود می گفت: فلان مقدار به تو می دهم در عوض مطالبه را بتأخیر انداز. طرف به اینترتیب قرض را بتأخیر می انداخت.

ابوبکرجصّاصی گوید: «این مطلب معلوم است که ربای جاهلیت قرضی بود همراه با مدّت و با شرط اضافه کردن به قرض، و این اضافه عوض از آن مدت بود، و خداوند متعال این کار را باطل اعلام فرمود.»

و امّا ربای زیادت این بود که شخص جنسی را به جنس دیگر از نوع همان جنس با شرط زیادت معامله می کرد. مانند معاملهٔ طلا به طلا و گندم به گندم و خرما به خرما.

این نوع معامله هم ملحق به ربا شده است بجهت شباهتی که با ربا دارد، و همچنین به لحاظ احساسهایی مشابه احساس هایی که با عملیات ربا پدید می آید و این نکته در بحث مربوط به عملیات ربوی امروز بسیار مهم است.

از **ابوسعید خدری** نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَلذَّهَبَ بِالذَّهَبِ، و اَلفِضَّةُ بِالفِضَّةِ و المِلْحُ بالمِلحِ.. مِثْلاً بِمِثْلٍ... يَداً بِيَدٍ.. فَمَنْ زادَ اَوِ اَستَزادَ فَقَدْ اَربٰى اَلآ خِذُ وَا لمُعطى فيهِ سِواء.»

یعنی: معامله طلا به طلا و نقره به نقره و گندم به گندم و جو به جو و خرما به خرما و نمک به نمک، میش به میش، و دست بدست است....

و هر کس که اضافه کند و یا اضافه بخواهد مرتکب ربا شده است. گیرنده اضافه و دهنده هر دو در این کار یکسانند.

ونیز از **ابوسعید خدری** است که گوید: «بلال خرمای مرغوبی را به محضر پیغمبر

۱ــ عین تعبیر مؤلف چنین است: ربا النسیئة و ربا الفضل.

۲ــ و اصلاً معنی لغوی نسیئه بتاخیر انداختن امر است: اِنَّما النسيُ وَ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ. مترجم.

گرامی آورد. حضرت فرمود: این خرما از کجاست؟ بلال عرض کرد: من مقداری خرمای نامرغوب داشتم. آن را فروختم هر دو صاعی را به یک صاع. حضرت فرمود: چقدر بد! این معامله عین رباست ربـــای محض است. دیگر از این کارها مکن و هر وقت خواستی معاملهٔ حلال انجام دهی خرمای نامرغوبت را بفروش و با آن خرمای مطلـــوبت را خریداری کن.»

نوع اوّل که ربا بودنش کاملاً روشن است و نیاز به بحث ندارد. زیرا عناصر اصلی انواع ربا در آن جمع شده است یعنی عنصر زیادت بر اصل حال و عنصر مدّت که بجهت آن زیادت مذکور پرداخته می شود. و هنگام معامله هم این سود را شرط می کنند. و در حقیقت پول، پول می آورد. نه آنکه کار و کوشش پول.

و این همان رباست و چیز دیگری نیست.

امّا نوع دوّم— بدون شک در دو شیئی متماثل که مورد معامله قرار می گیرد طبعاً تفاوتهایی وجود دارد و همین تفاوتهاست که اقتضای زیادت و اضافه در تبادل می نماید این نوع معامله در جریان بلال روشن شد. آنجا که دو صاع از خرمای نامرغوب را داده بود و یک صاع خرمای خوب گرفته بود. البته متماثل بودن دو شیئی شبهه‌ای ایجاد می کند که چگونه در اینجا باز ربا محسوب می شود؟ دلیلش اینست که در تهیهٔ خرمای مرغوب هر مقدار کار و نیرو مصرف شده است در تهیهٔ خرمای نامرغوب مثلاً یک برابر و نیم آن مقدار، کار و نیرو مصرف گردیده است. و تبادل این دونوع خرما، مانند تبادل پولی است با پول دیگر با شرط مدّت و با شرط زیادت.

پیغمبر اکرم(ص) این نوع معامله را هم، نهی نموده به بلال فرمود که نوع خرمای نامرغوب خود را بفروشد و تبدیل به پول کند. آنگاه با آن پول نوع خرمای مطلوب را بخرد. این دستور برای آن بود که حتی سایه و شبح ربا را از معاملات دورسازد.

و نیز شرط تحویل گرفتن جنس و تحویل دادن پول آن. این دستور را هم پیغمبر از آن جهت فرمود تا در معاملات مثل به مثل ولو بدون زیادت معامله را مدّت دارنکند. زیرا در اینجا هم باز شبحی از ربا و عنصری از عناصر آن پیدا خواهد شد.

حسّاسیت رسول خدا(ص) تا این حد رسیده است که حتی نمی خواهد سایه‌ای از ربا هم در زندگی مسلمانان وجود داشته باشد. و در علاج ربا هم تدبیر و حکمتی را بکار برده است.

متأسفانه عده‌ای که در برابر افکار و روش سرمایه‌داری غرب شکست خورده‌اند می کوشند که حرمت ربا را به استناد حدیث اسامه و تعریف بیع سَلَف متعلق به عملیات

ربائی عهد جاهلیت محدود به شکلی از شکلهای آن ربـــای نسیه کنند. اینها می کوشند که صورتهای دیگر ربا را که جدیداً رایج کرده‌اند و در هیچ قسمت منطبق با ربای جاهلیت نیست بنام اسلام و بصورتی دینی حلال کنند!

لکن این تلاشها چیزی جز نشانه شکست روحی وفکری نمی باشدزیرا اسلام یک نظام ظاهرسازی و باصطلاح فورمالیته نیست. بلکه نظامی است که بر پایه تفکری اصیل تکیه دارد. یعنی در همان حال که ربا را تحریم نموده هیچ شکلی از اشکال آنرا در تحریم فروگذار نکرده است.

اسلام از همان روزهای نخست با هر تصوری که مخالف تفکر و تعقل صحیح بود مبارزه کرد. در مورد ربا هم تا سرحد تحریم ربای زیادت حساسیت نشان داد که اگر شبحی هم از ربا بر محیط اجتماع سایه افکند از فاصله دور آنرا از میان ببرد.

پس دانستیم که همهٔ انواع معاملات ربائی حرام است خواه در شکلی باشد که جاهلیت آنرا خوب و صحیح می دانســـته ویا برای آن صورتها وشکلهای جدیدی پیدا شده است؛ تا وقتی که عناصر اساسی ربا در آن وجود دارد یا به نشانه‌ای از نشانه‌های رباخواری مُهر و علامت خورده است حرام است. و نیز دانستیم که طرز فکر رباخواری همان خودخواهی و حرص ومال اندوزی انحصارطلبی و غارت کردن دسترنج مردم است. و همیشه احساسهای پلید را در لباس این صفات نشان می دهد.

مـــا باید این حقیقت را خوب بفهمیم و جنگی را که ازجانب خدا و رسول خدا به اجتماع ربوی اعلان شده است یقین بشماریم. و نیز باید بدانیم که در لسان خدا رباخواران تنها گروهی نیستند که سود ربوی میگیرند. گر چه اینها اولین دسته‌ای هستند که مورد تهدید آیه رعب‌آور می باشند. ولی این آیه همهٔ اجتماع رباخوار را بطور کلی شامل می شود.

«اَلَّذینَ یَأْکُلونَ الرِبٰا لٰا یَقومُونَ اِلّا کَمٰا یَقومُ اَلَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطٰانُ مِنَ اَلمسّ»

در مورد کسانی که ظاهراً ربا نمی خورند ولـــی به رباخوارها کمک می کنند: از **جابرابن‌عبدالله** نقل است که: رسول خدا (ص) شخص رباخوار و نماینده و شاهدها و نویسنده او را لعنت کرده وفرموده است که اینها همگی در کار ربا شریک و همانند یکدیگرند:

لَعَنَ رَسُولُ اللّهِ (ص) آکِلَ الرِبٰا وَ مُوَکِلَهُ وَ شٰاهِدِیهِ وکـٰاتِبَهُ وَ قٰالَ هُمْ سِواءٌ»

این بخش بود در باب عملیات ربا از لحاظ فردی. امّا در باب اجتماعی که بطور کلّی بر اساس ربا اداره می شود، اهل آن اجتماع تماماً مورد لعن و در معرض جنگ خدا، و دور از رحمت های الهی می باشند.

جهانی که امروز ما در آن زندگی می کنیم تمام گوشه و کنـــارش از تشویش و ترس و اضطراب پر شده است. بیماریهای عصبی و روحی فراوان دیـــده می شود. این مطلبی است که عقلا و متفکران جهان همه بر آن اعتراف دارند. و کسانی که احوال ملت ها را بدقت مطالعه می نمایند، و اوضاع مردم را از نزدیک به چشم می بینند و در ممالک غرب آمد و رفت دارند آن را تأیید می کنند.. علاوه بر نتایج تلخی که تجربیات تمدن مادّی به آن رسیده است، و علاوه بر تمام مظاهر آسایش مادی که چشمها را خیره می کند. علاوه بر همهٔ این مطالب جهان، میدان جنگهای وسیع و گسترده شده است. جهانی که ملّت ها را دائماً به جنگ های نابود کننده تهدید می کند؛ جنگ اعصاب و اضطرابهایی که مرتباً در این گوشه و آن گوشه دنیا بوجود می آید.

و این همان نگونبختی و بیچارگی است که نه تمدن مادّی و آسایش سطحی و ظاهری آن را از میان برمی دارد، و نه آسان شدن و ارزان شدن زندگی مادّی در بسیاری از کشورها چارهٔ آن را می کند. و واقعاً این آسایشها و این وسایل راحت مادّی چه ارزشی می تواند داشته باشد وقتی که در روح ها امنیت و در دلها ایمان و رضایت بوجود نمی آورد؟!

این حقیقتی است در برابر چشم هر انسانی که بخواهد ببیند نه برای آنها که از تصورات و خیالات ساختهٔ خودشان بر روی عقل و چشم خودپرده ای کشیده اند تا نبینند. این حقیقتی است آشکار که مردم بسیاری از کشورها در رفاه و آسایش بیش از حدّ لزوم زندگی می کنند ولی مردم این کشورها حقیقتاً خوشبخت نیستند. پیوسته در اضطراب و نگرانی بسر می برند، و ناآرامی روحی گویی از چشمهای آنان می ریزد در حالیکه از ثروت و مال کاملاً بی نیازند. بیحوصلگی و بیکاری حیاتشان را خورده است و هنوز در تولید و سودجویی غوطه ورند. هم اینها هستند که اوقات بیکاری را گاه درعربده کشیدن و نعره زدن صرف می کنند، و گاه در لابلای مدهای عجیب و غریب و گاه در راه ارضای غرائز جنسی بصورتهای غیرطبیعی. اینها پس از آنکه نیروهای خود را تماماً در این راهها تلف نمودند احساس می کنند که دیگر باید فرار را انتخاب کنند. فرار از وجدان، فرار از آن خلاء روحی و فکری که بتدریج در وجودشان لانه کرده است. ولی متأسفانه دیگر نقطه اتکایی در زندگی برای آنها نیست حتی از امکانات حیات هم خود را محروم می یابند. و

ناگزیر به انتحار روی می‌آورند. شبحی از اضطراب و بی‌سامانی و بی‌ارزش مرتباً آنها را تعقیب می‌کند و هیچ راحتشان نمی‌گذارد. چرا؟! علت اصلی، همان خالی شدن روح است از فکر و ایمان و امید که نقطه‌های اصلی اتکا بشر است. اینها با تمام آسایشهای مادی که در اختیار داشته، سرگردان و بی‌بهره شده‌اند. روح آنها دیگر خالی شده است از غذای واقعی خود یعنی از ایمان به خدا، خالی شده است از هدفهای عالی انسانی که ایمان به خدا آن را رشد و پرورش می‌دهد.

آری، بلای ربا از همین علت اصلی منشعب می‌شود. بلایی اقتصادی که رشد می‌کند ولی نه رشد صحیح و سودمند و معتدل که برکات آن به تمام بشر برسد، بلکه رشد غیرصحیح و غیرعادلانه که فقط متوجه است به عده‌ای بسیار قلیل از ثروتمندان رباخوار که در پشت میزهای بانکها گوشه‌گیری انتخاب کرده، دائم به مؤسسات صنعتی و تجارتی وام می‌دهند با ربحی که معین شده و تضمین گردیده است؛ و صنعت و تجارت را ناگزیر می‌سازند تا در مسیر معینی حرکت کند. مسیری که اصلاً هدفش این نیست که مصلحت‌ها و نیازهای واقعی مردم را تأمین نماید. مصلحت‌ها و نیازهایی که با تأمین آن همه خوشبخت می‌شوند، و برنامه و کار منظّمی را برای عموم فراهم می‌سازد، و آرامش روحی و انجام مسئولیتهای اجتماعی را برای همه آسان می‌کند.

بلکه هدفش آن است که عواملی را بوجود آورد که بالاترین رقم سود را دارا شود اگر چه در این راه میلیونها مردم را محروم سازد و زندگی میلیونها انسان را به تباهی و فساد کشاند، و اضطراب و ناامنی و ترس و یأس را در زندگی بشری بذرافشانی نماید. رباخواران زمان رسول خدا (ص) نسبت به تحریم ربا اعتراض کردند و گفتند مجوّز و مؤیدی برای حرمت معاملات ربایی و حلال بودن معاملات تجارتی وجود ندارد: «اِنَّما اَلْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا. و اَحَلَّ اللّهُ البَیعَ و حَرَّمَ الرِبا.»

شبهه‌ای که آنها به آن متمسک می‌شدند این بود که می‌گفتند: همانطور که بیع سودی را مقرر می‌کند ربا هم فایده و سودی را مقرر می‌دارد. این شبهه‌ای است باطل و بی‌اساس. زیرا عملیات تجارتی و داد و ستدها سود و زیان هر دو را ایجاب می‌کند. یعنی در داد و ستد هم احتمال سود وجود دارد و هم احتمال زیان. بعلاوه مهارت‌های شخصی و کوشش‌های فردی و نیز شرائط و اوضاع جاری زندگی عواملی است که در سود و زیان تأثیر کلّی دارد. امّا عملیّات ربایی در هر حال و در هر وضع از اوضاع زندگی برای رباخوار فایده و ربحش را مسجّل و معین می‌نماید. این همان فرق اساسی میان بیع و رباست. و همان ملاکی است که خداوند عظیم‌الشأن بجهت آن ربا را حرام و تجارت و

کسب را حلال اعلام فرموده است.

«وَ اَحَلَّ اللّٰهُ اْلبَیْعَ وحَرَّمَ الرِبٰا.»

خداوند داد وستد را حلال کرده است چون عنصر شرط ربح و موضوع تعیین مقدار
بح در آن نیست. با انتفای این عنصر عملیات بازرگانی در اصلش سودمند برای زندگی
شری می شود. و معاملات ربا هم به لحاظ وجود همین عنصر موجب فساد و اختلال در نظم
ندگی بشری می گردد.

اسلام در خصوص اوضاعی که از عهد جاهلیت معمول بود به معالجه واقعی
رداخت، بی آنکه لطمه اقتصادی و اجتماعی بوجود آورد:

«فَمَنْ جٰاءُه مَوعِظَةٌ مِنْ رَبِه فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَی اللّٰهِ.»

اسلام از همان ابتدای قانونگذاریش شروع به اجرای نظام خود کرد: آیهٔ فوق
ی فرماید: هر کس که به پند خدای خویش گوش فرا دهد و دست از رباخواری بردارد
سودی که در گذشته از ربا بدست آورده است از او پس گرفته نمی شود و کارش به خدا
اگذار می گردد. هر چه خدا صلاح بداند درباره آن حکم خواهد کرد...

این روش سخن و تعبیر به قلب انسان الهام می کند که نجات از گناه گذشته در
گرو اراده و رحمت خداست. بهمین جهت شخص رباخوار در دل خود از این کار وسوسه و
ردد پیدا می کند؛ تا آنجا که به خود می گوید: بس است. همین مقدار ذخیره‌ای که از
مل زشت ربا برای خود کسب کرده‌ام مرا کافی است. بیش از این برای خودم عذاب
خدا را موجب نشوم. و چه بسا اگر به این گناه پایان دهم و واقعاً توبه کنم خداوند مرا از
کیفر این گناه مصون نگهدارد. قرآن با همین روش عاقلانه و بی نظیر افکار را پاک و دلها
ا درمان می کند. آنگاه سیاق سخن را تغییر داده می فرماید:

«فَمَنْ عٰادَ فَاولئِکَ اَصْحٰابُ النّار هُمْ فیهٰا خٰالِدونَ.»

یعنی: آنانکه باز به رباخواری برگردند بدانند که همراهان آتش عذاب الهی
ستند و در آن آتش برای همیشه خواهند بود.

این تهدیدی است به حقیقت عذاب در آخرت که چهره‌های روشن تربیتی را که
بلاً به آن اشاره کردیم تقویت می کند. و اثر آن را در دلها نفوذ کامل می دهد. ممکن است
سیاری از رباخوارن را طولانی شدن عمرشان و جهل به قیامت اغوا کند، و آنها را از
حساب آخرتشان دور نگهدارد. امّا این قرآن است که آنها را به باطل نمودن و محو کردن
عملشان در دنیا و آخرت هشدار می دهد، و با تأکید تمام می گوید: صدقات است که
مؤنه ربا. آنگاه کسانی را که به دعوت خدا اعتنا نمی کنند به کفر و گناه منسوب و

ملامت می نماید و اعلام می دارد که خدا از کافران و گناهکاران سخت بیزار است.

يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ. «وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»

وعده خدا هم امروز تحقق یافته است، و ما هم اکنون می بینیم هر اجتماعی که معاملات و تجارتش بر اساس ربا بوده برکت و آسایش روحی و سعادت و اطمینان از آن رخت بر بسته است. آری خداوند واقعاً ربا را محو و باطل می کند. و در هر اجتماعی که این پلیدی پیدا شود بلاها و بدبختی هاست که بر سر آن می ریزد. البته مردم گاهگاهی آسایشهای ظاهری و تولید و درآمدهای فراوانی به چشم می بینند. امّا برکت در این درآمدهای هنگفت بمقداری که در بهره‌مندی سالم از این درآمدهاست نیست. و ما اشاره کردیم به آن بدبختی های نکبت‌باری که کشورهای ثروتمند و پر درآمد بر افکار و دلهای مردم غلبه‌یافته‌است، و اضطرابها و نگرانی های روحی که ثروت آن را از بیْن نمی برد بلکه روز بروز آن را زیادتر می کند. و از همین کشورهاست که امروز دهشت و ناآرامی و تشویش به سایر ممالک جهان سرازیر می شود طوری که اجتماعات بشری در تهدید دائمی جنگ ویران کننده زندگی می کنند، همانگونه که در اندوه جنگ سرد می خوابند و بیدار می شوند! و زندگی بر اعصاب مردم هر روز سنگین‌تر می گردد.

هر اجتماعی که اساس زندگیش بر همکاری و مسئولیت مشترک بنا شود، و در امر صدقات واجب و احسانهای مستحب همیشه آماده و پیشقدم باشد. و روح مودت و محبت و بخشندگی ارزش و شخصیت به آن دهد، و مردمش به فضل و پاداش خدا و به عوض چند برابری که خدا در مقابل صدقه می دهد اعتماد کنند خداوند بی نیاز به همهٔ آنها در ثروت و سلامت و امنیت و قدرتشان برکت فراوان عطا می فرماید.

و کسانی که این حقیقت را در متن و واقعیت زندگی نمی بینند همان کسانی هستند که نمی خواهند ببینند. چون تنها آرزوی آنها این بوده که فهم و درک نداشته باشند. و یا گروهی هستند که پرده ضخیمی از گمراهی ها بر چشمهاشان کشیده شده است از جانب کسانی که مصلحت و منفعتشان در برقراری رژیم ربوی منفور است که در نتیجه از دیدن واقعیات ناتوان شده اند! «وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»

دنباله آیه قطعنامه‌ای است در باب کسانی که پس از تحریم ربا باز به معاملات ربوی اصرار می ورزند. آنها راجزء کافران و گناهکاران می شمارد؛ یعنی کسانیکه خداوند آنها را دوست نمی دارد. و بدون شک آنانکه حرام خدا را حلال می دانند، وصف کفر و گناه بر آنها منطبق است اگر چه بر زبانشان هزار مرتبه شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر را جاری سازند. زیرا اسلام تنها شهادت باز زبان نیست. بلکه قانون زندگی است،

ر نظام عمل و راه رسیدن به هدف و سعادت است، و انکار جزیی از این دین، انکار تمام
دین است، و در حرمت ربا هم شبهه‌ای وجود ندارد، و حلال شمردن آن و استوار ساختن
زندگی بر اساس ربا جز کفر و گناه نمی باشد.

قرآن در برابر چهره کفر و گناه، و تهدیدنسبت‌به طرفداران و عاملان ربا در طرف
دیگر چهرهٔ ایمان و عمل صالح و خصیصه های یک جامعه مؤمن، و نمونه زندگی متکّی به
نظام زکات را نشان می دهد و می فرماید:

اِنَّ الَّذینَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ، وَ اَقامُوا الصَّلوٰةَ، وَ آتَوُا الزَّکاةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِم، وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ، وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.»

عنصر برجسته و آشکار در این چهره عبارت است از عنصر زکات، یعنی عطای
بدون انتظار عوض و برگشت. سیاق آیه فوق با این عنصر و صف مؤمنان، و اساس جامعهٔ
مؤمن را در برابر چشم قرار می دهد. سپس چهره آرامش و اطمینان و رضایت الهی را که
سایه رحمت و نعمت خود را بر سراسر این جامعهٔ مؤمن افکنده است نشان می دهد. آری
زکات، همان اساس اجتماعی که افرادش نسبت به یکدیگر همبستگی و همکاری و
حقوق متقابل دارند. و در برابر تعهدات و ضمانت‌ها احساس مسئوولیت می کنند.
اجتماعی که در هیچ جنبه‌ای از جنبه های زندگیش به ضمانتهای نظام ربا کوچکترین
نیازی ندارد. چهرهٔ زکات درذهن ماودرذهن نسلهای بیچاره مازشت شده است. نسلی که نظام
اسلام را هنوز در عالم واقع به چشم خود ندیده است، تا یقین کند که چگونه منطبق با
زندگی و چگونه قابل اجراست، این چهره در ذهن ما بسیار بی آب و رنگ شده است. نسل
بیچارهٔ ما هنوز به چشم خود مشاهده نکرده که چگونه اسلام و جامعهٔ مسلمان بر اساس تفکر
ایمانی و اخلاق و تربیت صحیح انسانی روی پای خود می ایستد، و چگونه روح و فکر
جامعه بشری را به قالب خاصی در می آورد. و سپس برای آن روح و فکر نظامی را
پایه گذاری می کند که افکار صحیح و اخلاق پاک و فضائل عالیه‌اش در آن نظام جان
می گیرد، و رو به کمال گام بر می دارد. و زکات را اساس این نظام قرار می دهد؛ درمقابل
نظام جاهلیت که بر پایه ربا استوار است. اسلام با نظام شامل و کامل خود طوری وارد
مرحلهٔ عمل می شود که زندگی راه رشد و نموّ و تکامل را می پیماید، و اقتصاد هم از طریق
فعالیت های فردی و تعاون اجتماعی دور از آلودگی رباراه ترقی را در پیش می گیرد.

آری، چهرهٔ زکات در ذهن نسل های بیچاره که هنوز سیمای تابناک انسانیت را
ندیده‌اند بی آب و رونق شده است. زیرا اینها در گودال نظام مادّی متکی بر پایه ربا بدنیا
آمده و زندگی کرده‌اند. و آنچه دیده‌اند خست و تنگ نظری و درنده خویی بوده است، و

خرد کردن وله کردن یکدیگر وخودخواهی وانحصارطلبی که معمولاً برضمائرمردم حکومت می کند، و ثروت عمومی را بصورتی در می آورد که به دست محتاجان نیفتد مگر در شکل پست ربا. و مردم را طوری می سازد که هیچ نوع تضمینی در زندگی آنها نباشد مگر اینکه موجودی بانکی داشته باشند، و یا در مؤسسات بیمه ربوی با اندک پولی شریک باشند. و تجارت و صنعت را هم بگونه‌ای در می آورد که سرمایه‌ای را که صاحبان صنایع و بازرگان باید با آن کار کنند فقط از راه ربا بدست آورند. نتیجتاً: آنچه در احساس و شعور این نسلهای سرگشته ارزش پیدا کرده است،این است که نظام دیگری جز نظام ربا وجود ندارد، و زندگی هم جز بر این اساس پایدار نیست.

چهرهٔ زکات در ذهن این نسلها رنگ حقیقی خود را از دست داده است تا آنجا که زکات را نوعی احسان فردی و کمک اندک و بی ارزش می دانند که نمی توان تشکیلات زندگی نوین را بر اساس آن پایه گذاری کرده امّا باید گفت که محصول این زکات در حالیکه شامل دو و نیم درصد از اصل سرمایه‌های ملّی و از سودهای این سرمایه‌ها می باشد رقم بسیار بزرگی خواهد بود.[1] و مردمی که آنرا می پردازند مردمی هستند که اسلام آنها را بشکل خاصّی تربیت کرده و با روشی مخصوص پرورش داده است. همچنین با راهنمائیها و مقرّرات و نظام زندگی ویژه‌ای که تصورش برای کسانیکه در محیط اسلام زندگی نکرده‌اند، و روح و قلبشان با افکار اسلامی تماس نداشته است مشکل بلکه ناممکن است. این زکات را حکومت اسلامی بعنوان یک حق واجب نه بصورت احسان فردی جمع آوری می کند. و با همین اموال احتیاجات هر فردی از افراد جامعه را که وسایل زندگیش به سطح زندگی جامعه مسلمان نمی رسد تأمین می نماید؛ بطوری که هر کس می فهمد که زندگی او و فرزندانش در هر حالی تضمین شده است. حتی بدهی آنانکه از ادای دین خود عاجز شده‌اند از همین زکات داده می شود؛ خواه این بدهی بازرگانی باشد یا غیر بازرگانی.

این مقرّرات مربوط به ظاهر و روبنای نظام و تشکیلات اسلام است و شاید آنقدرها هم مهم نباشد. امّا مطلب بسیار مهم روح این قانون است، و اجتماعی که اسلام با راهنمائیهایش وقانونگذاریش وسازمانهایش آن را پرورش می دهد، که متناسب و همگام است با تشکیلات و نیروهای اجرایی این دین، و تکامل یافته است همراه با وضع قوانین و

۱– این نسبت به صدی پنج و صدی ده در مورد زراعت‌ها می رسد و در مورد معادن تا صدی بیست هم ترقی می کند.

راهنمائیهایش. و احساس مسئولیت و تعهد هم از ضمائر آن و هم از تشکیلات آن هر دو سرچشمه می گیرد. این حقیقتی است که تنها ما که اهل اسلامیم و آن را با ذوق ایمانی خودمان می چشیم می فهمیم، ولی گروهی که از داشتن چنین ذوقی محرومند بعلت بدبختی و بی بهرگیشان از سعادت باید نصیبشان همین محرومیت باشد. و مردمی هم که زمام رهبر یشان را بدست این گروه داده‌اند باید محروم بمانند از این خیر و برکت و نعمتی که خدای منّان مؤمنان را بشارت داده است. کدام مؤمنان؟

«اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّکوةَ.»[1]

آری آنها باید محروم باشند از آرامش روحی و اطمینان و رضایت؛ علاوه بر محرومیتی که از اجر و پاداش آخرت دارند. آنها رابجهت جاهلیت وانحراف و عنادشان از این نصیب بی بهره می گرداند.

خداوند متعال به کسانی که اساس زندگی خود را برایمان و صلاح و تعاون اجتماعی بنیان می گذارند وعده می دهد که پاداش آنها را نزد خودش ذخیره و محفوظ نگه میدارد، و آنها را به امنیت وعده می دهد تا کوچکتر ین خوف و هراسی از آینده نداشته باشند، و به سعادت وعده می دهد تا کمتر ین اندوهی از گذشته در دل راه ندهند:

«فَلَهُم اَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَخَوفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰهُمْ يحْزَنُونَ.»

این نو یدها در همان حال است که رباخواران و اجتماع رباخوار را به نابودی و هلاکت و به جنون و سرکشتگی و تشو یش وترس تهدید می کند.

جامعه بشر یت این وضع را بصورت واقعیتی دراجتماع مسلمانان شاهد بوده، و امروز هم در اجتماع ربوی این واقعیت را مشاهده می کند! اگر ما میتوانستیم دل غافلی را در اختیار آورده بشدّت تکان دهیم تا برای درک این نمونه حقیقت بیدار شود. اگر می توانستیم که چشم بسته‌ای را گرفته پلک های آن را در برابر این واقعیت باز کنیم. اگر چنین قدرتی داشتیم محققاً این کار را می کردیم. امّا نمیتوانیم. تنها توانایی ما این است که مردم را به این حقیقت راهنمایی کنیم؛ باشد که خداوند جامعه نگونبخت بشری را به آن هدایت کند، و این خداست که ناظر بردلهاست و هدایت واقعی هم هدایت اوست.

در سایه این آسایش سالم و بدون اضطراب، خداوند به جامعهٔ مسلمان و مؤمن ندا میدهد که زندگی خود را از آلودگی های نظام منفور ربا پاک سازند وگرنه آماده جنگی

۱ـ کسانیکه در راه ایمان پیش رفتند و زندگی را متکی به خدا نمودند، و کارهای شایسته را به مرحلهٔ عمل درآوردند، نماز را زنده و استوار نگهداشتند و زکات را هم به محل های آن رساندند. مترجم

باشند خطرناک از جانب خدا و رسولش یا جنگی که هیچ مهلت و تأخیر و مدارایی در آن نیست:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَّقُوااللّه، وَذَروا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا اِنْ کُنتُمْ مُؤمِنینَ. فَاِنْ لَمْ تَفْعَلوا فَأذَنوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِه. وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤوسُ اَمْوالِکُمْ؛ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمونَ.»

این آیه صریح قرآن اعتقاد کسانی را که ایمان آورده‌اند منوط می کند به ترک نمودن سودهای ربا که از گذشته باقی مانده است. و میفرماید: اینها هنگامی مؤمن‌اند که از کیفر خدا بپرهیزند، و از این سودها چشم بپوشند. در غیر این صورت مؤمن نخواهند بود زیرا ایمان بدون اطاعت و روح تسلیم و پیروی از فرمان خدا معنی ندارد. و آنان که در این دین اعتقاد را از معاملات و مقررات آن جدا می کنند، در حقیقت ایمان نیاورده‌اند هر قدر ادعای ایمان کنند.

خداوند سودهایی را که رباخواران در گذشته[1] بدست آورده بودند برای خود آنها واگذاشت. و گرفتن آن را از آنها اجازه نداد، و نیز مصادره اموالشان را ببهانه اینکه سودهایی از ربا داخل در آن بوده است مجاز نشمرد. زیرا در اسلام هر حرمتی به وسیله نهی صریح اعلام میگردد، و هیچ حکمی هم جز بوسیله قانون دین اجرا نمی‌شود. و اجرای قانون دین هم بعد از صدور حکم است. لذا تکلیف سودهای ربوی مربوط به گذشته قبل از صدور حکم تحریم ربا به خدا واگذار می شود نه به قانون. با این روش اسلام جامعهٔ خود را از یک بحران بزرگ اقتصادی برکنار داشت، چون در قانونگذاریش عطف به ماسبق نکرد. این همان اصلی است که اخیراً قانونگذاران جدید از آن استفاده نموده‌اند. با این بیان روشن می شود که اساس تشریع اسلام براین پایه نهاده شده که با زندگی واقعی و جریانات روزمرّه بشر روبرو می شود، و چرخ زندگی را بحرکت اندازد، و جامعه را از مفاسد پاک سازد، در عین حال که به آن آزادی و شرافت میدهد؛ تا هم رشد کند و هم در راه کمال اوج گیرد. ضمناً اسلام ایمان مردم را وابسته به این دانسته است که قانونگذاری را بفهمند و بپذیرند و آن را در زندگی خود اجرا کنند. اسلام همگام با این موضوع احساس تقوی را هم در قلوب ملّت خود جایگزین مینماید. و این همان احساس است که اسلام اجرای مقرراتش را منوط به آن می کند، و آن را ضمانت درونی در خود وجدانها و روح ها قرار میدهد؛ فوق برضمانتهایی که بوسیله خود قانون تعهد و پیش‌بینی شده است. بنابراین اسلام دارای

---

[1] ــ مقصود از گذشته زمان قبل از نزول آیات مربوط به تحریم رباست، و مقصود از رباخواران در جمله مذکور در متن رباخواران زمان پیغمبر(ص) میباشد. مترجم

آنچنان ضمانتهای اجرایی است که قوانین موضوعه بشری که اساسش تقلید از خارجی یا رقابت با خارجی است آن ضمانتها را ندارد؛ و چه آسان است چاره‌جویی با قوانین براساس تقلید و رقابت وقتی که حامی و حافظی از باطن و ضمیر مردم در آن وجود ندارد. تا از تقوی و ایمان به خدا نیرو و قدرت داشته باشد. این است چهره ترغیب و تشویق در آیات قرآن.. و در کنار آن چهرهٔ تهدید.. تهدیدی که دلها را بلرزه می آورد:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ.»

چقدر هول انگیز است جنگ از طرف خدا و رسول خدا..! جنگی که وجدان و روح بشری باید باآن مقابله کند. جنگی ترس‌آور و رعب انگیز که پایان و سرنوشت آن کامـــلاً معلوم است.. کجاست این انسان ضعیف و فانی که در برابر قدرت و نیروی عظیم خدای جهان ایستادگی کند؟! نیرویی که نابود کننده است و بنیان برانداز! رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیات به عامل خود در مکه دستور داد با قبیلهٔ سفیره-که در آن سرزمین هنوز دست از ربا نکشیده بودند بجنگ پردازد. و نیز در سخنرانی خود روز فتح مکه امر فرمود که هر نوع ربای زمان جاهلیت از روی شانه‌های بدهکاران که پس-از اسلام هم تا مدتی طولانی برآنها سنگینی میکرد برداشته شود. و ربای عمویش عبّاس اولین آنها بود. این دستور را پیامبر صادر کرد تا اینکه جامعهٔ اسلام قوام و قدرتی یافت، و قوانین آن مستقر گردید، و فرا رسید زمانی که نظام اقتصادیش از ربا بکلّی پاک و خارج شود.

حضرت در این سخنرانی فرمود: «تمام انواع ربای جاهلیت در زیر این دو قدم من نهاده شد، و اولین ربایی که زیر پا گذارم ربای عباس است. و اضافه نمود زیادتی را که گرفتنش برای رباخواران در جاهلیت مجاز بود به آنها بپردازند. پس پیشوای مردم مکلف است که وقتی اجتماع اسلام قدرت و قوام یافت با آنها که به ربا اصرار می ورزند، و از دستور خدا سر پیچی می کنند بجنگ برخیزد. و اضافه می کنیم که اعلام جنگ خدا و رسول او اعم است از مبارزه با شمشیر و توپ و تانک از جانب امام. و این جنگی است برضد و مجتمعی که ربا را اســـاس نظام اقتصادی و اجتماعی خود قرار می دهد. جنگی است آشکار بصورت همه جانبه‌اش و بصورت تیره و تاریک و خطرناکش. جنگی است برضد اعصاب و قلوب، و برضد آسایش و آرامش و نعمت و برکت. جنگی است که خدا گروهی از ظالمان و عاصیان به نظام و آیئنش را بر گروه دیگر مسلط می گرداند. جنگی که در آن عده‌ای عدهٔ دیگر را طعن و طرد می کنند. جنگ محرومیت‌ها و خسارتها و ظلمها، جنگ تشویش‌ها و ترسها، و در پایانش جنگ سلاحها بین ملت‌ها و لشکرها و

حکومت ها.

جنگ ویران کننده‌ای که براثر رژیم منفور ربا بر پا می شود. و این رباخواران همان سرمایه‌دارهای بین‌المللی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم براهها و شکلهای گوناگون آتش این جنگها را روشن می کنند: یعنی دامهای خود را می افکنند، و مؤسسات و شرکتهای صنعتی و سپس ملتها و حکومتها را در آن می اندازند، و خودشان هم برسر این شکارها با یکدیگر بنزاع برمیخیزند! یا نیروی حکومتها و لشکریان این حکومتها را تحریک می کنند، و در حالیکه خودشان در پشت صندوقهای ثروت و سرمایه‌هاشان میخزند آنها را بجان هم می اندازند. و یا بار مالیاتها و مخارج زندگی را برمردم آنقدر سنگین می کنند که فقر و نارضایتی در میان زحمتکشان و تولید کنندگان، عمومی می شود و در نتیجه قلوب و افکارشان را برای قبول تبلیغات ویران کننده و سقوط دهنده تسلیم می نماید. باین شکلها جنگ در می گیرد، و آنگاه ساده‌ترین حادثه‌ای که براثر این جنگ ها بوجود می آید همان درهم ریخته شدن بنیاد شخصیت ها و بی بندو باری های اخلاقی است. رهاشدن عطش های شدیدشهوات، ولگدمال شدن اساس وجود و ارزش بشری آنچنانکه ننگبارترین جنگهای اتمی هم بپای آن نمیرسد. این جنگی است که دائماً زبانه می کشد، و خداوند آن را به گروهی که دائم در کار معاملات ربوی هستند اعلام کرده است. امروز هم این آتش در اشتعال است، و خشک و تر را میخورد، و این بشر سردرگم غافل است. هرگاه که نظر می افکند به انبوه تولید مادّی که کارخانه‌ها بیرون می دهند خوشحال می شود و خیال می کند چیزی بدست او می رسد. خیال می کند کار مثبتی انجام می دهد و در راه ترقی قدم برمیدارد. ولی سخت در اشتباه است. و ای کاش این انبوه تولید از زمینه پاک و مستعدی بوجود می آمد تا شایستگی آنرا داشت که بشر را خوشبخت کند. متأسفانه این تولیدهای فراوان از یک منبع ربح کثیف و آلوده خارج می شود، و نتیجه‌اش همین تراکمی است که راه نفس های مردم را می گیرد و بسختی هلاک می سازد؛ در همان حال که عده‌ای معدود رباخوار بین‌المللی بالای این ثروت متراکم نشسته‌اند، و کوچکترین عاطفه و احساس نسبت به آرزوها و آلام انسانها ندارند. انسانهایی که در زیر این تراکم شوم، خرد و لگدمال شده‌اند.

اسلام جامعه نخستین مسلمانها را به یک مسیر و به یک سرچشمهٔ پاک و تابناک دعوت کرد، و به توجه از گناه و خطا و دور شدن از روش های ناپاک و سست تشویق نمود. امروز هم جامعه بشریت را به همین مسیر دعوت می کند. میفرماید: «وَ اِنْ تُبْتُمْ

فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمونَ.[1]»

این توبه همان برگشتن از گناه است. گناه زمان جاهلیت. جاهلیتی که متعلق به یک زمان خاص و یک مکان خاص نیست. این جاهلیت همان انحراف از شریعت و آئین پاک خداست؛ در هر زمان و در هر مکان که باشد. گناهی که در نیروی احساسات و در اخلاق افراد و در طرز تفکر مردم آثار شومش را می گذارد. آثار این گناه در تمام شؤون حیاتی و در ارتباطات اجتماعی و نیز در وضع اقتصادی او کاملاً ظاهر می شود؛ هر چند فریب خورده‌های تبلیغات رباخواران خیال کنند که ربا تنها اساس صالح برای زندگی و رشد اقتصادی است.

و اما پس گرفتن سرمایه بدون بهره آن از وام گیرنده عدالتی است که در آن نه به وام‌دهنده ظلم شده است و نه به وام‌گیرنده. و برای ازدیاد ثروت هم وسایل دیگری هست که از آلودگی های ربا پاک و در عین حال صحیح و صالح برای زندگی باشد:

از جمله این وسایل، فعالیتهای فردی است. تشکیل شرکت هایی است بطریق مضاربه؛ یعنی دادن سرمایه به کسی که آن را بکار اندازد، و تقسیم کردن سود و زیان در میان یکدیگر. وسیلهٔ دیگر: شرکتهایی است که سهامشان را مستقیماً در بازار عرضه می کنند و مردم با سهیم شدن در این شرکتها سودهای حلال بدست می آورند. همچنین می توان بانکهایی بدون سود ربوی تشکیل داد که با سرمایه‌های خود در شرکتها و مؤسسات صنعتی و تجارتی سهیم شوند، آنگاه سود حاصل را طبق مقررات معین تقسیم کنند. البته به این بانکها اجازه داده خواهد شد که مقدار معینی بصورت کارمزد بگیرند خلاصه در ازدیاد ثروت ــ راهها و وسایل فراوانی وجود دارد ــ که مجال تفصیل آنها در اینجا نیست، و بوجود آوردن این وسایل هم کاملاً ممکن و میسر خواهد بود وقتی که دلها به خدا متکی شود، و فکر و نیت ها برای ورود در یک مسیر پاک و روشن صافی و سالم گردد.

سیاق آیات، احکام مربوط به وام را وقتی که بدهکار در مضیقهٔ مالی است. تکمیل می کند و میگوید: راه چاره ربای نسیه نیست؛ یعنی مدت‌دار کردن قرض در مقابل اضافه کردن بهره، بلکه چاره این است که بدهکار را مهلت دهند تا زمانیکه بتواند قرض خود را بآسانی ادا کند. راه چاره محبت کردن است به بدهکار از طرف کسی که

---

۱ ــ یعنی: اگر از کار ربا باز ایستید و برگردید سرمایه های شما از آن شماست.
[سرمایه‌های بدون سود ربوی] ظلمی نکرده‌اید [با نگرفتن ربح‌ها] و بشما هم ظلمی نشده است [با داشتن سرمایه‌های اصلی خودتان]. مترجم

خیر فراوان را از خدا خواهان است، و برکتی هرچه کاملتر و عالی‌تر را: «وَاِنْ کانَ ذوُعُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلیٰ مَیْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.[1]»

×××××

این قسمت از آیات مربوط است به روح بخشش و بزرگواری که اسلام در روح انسانها میدمد. آری بخشش و محبت. سایه فرح انگیزی که بیچارگان و خستگان را که در آتش خودخواهی و بخل و طمع رباخواران گرفتار می شوند به آن پناه می آورند.

این آیه رحمت آفرین است هم برای وام‌دهنده و هم برای وام گیرنده، و هم برای اجتماعی که بخواهند همگان در زیر سایه این رحمت زندگی کنند.

البته ما میدانیم این کلمات در افکار کوته‌نظران که در حرارت جاهلیت مادی امروز بسر می برند مفهوم معقولی را نمیرساند. ما میدانیم که طعم شیرین این کلمات در مذاق و احساس راکد و ذهن کند و ضعیف آنها مزه‌ای ندارد؛ بویژه در مذاق و احساس رباخواران، همان افرادی که سردر گریبان و پنهان در گوشه و کنار این زمین در کمین‌اند؛ همچون مارهایی که زبانشان را برای گرفتن شکار از دهان خارج می کنند. این شکارها همان مردم محتاج و مصیبت زده‌ای هستند که گرفتاریها و سختیهای زندگی طوری به آنها فشار آورده است که برای خوراک و پوشاک و دوا، و احیاناً برای دفن مرده‌هاشان به پول نیازمندند، و در این دنیای مادّی بخل و طمع، کسی را ندارند که دست یاری و جوانمردی بطرف آنها دراز کنند، و ناچار با ذلت و اضطرار به لانه‌های رباخواران پناه میجویند. اینها همان شکارهای آسانی هستند که با پای خود جانب دامها میآیند. احتیاج، آری احتیاج آنها را به اینجا می کشاند، و ناچاری و اضطرار آنها را به این دامها سوق میدهد! رباخواران بی انصاف خواه در این قیافه باشند، و یا در قیافهٔ صندوقهای پول بانکهای ربوی همه یکسان‌اند. جز آنکه این دسته در دفاتر مجلل و بزرگ کارشان برروی صندلی های ربح آور می نشینند در حالیکه پشت سرشان انباشته‌هایی است از نظریات اقتصادی، و تألیفات مهمی درمقررات و قوانین. پشت سرشان پلیس است و محاکم است و لشکر... که تماماً آماده‌اند برای تأئید و تجویز جنایت آنها و حمایت از آنها. برای گرفتن و بازداشتن کسانی که در پرداخت ربح ربا به خزائن آنها با جسارت و جرأت کندی بخرج می دهند. آن وقت است که همهٔ این نیروها دست بکار می شوند آنهم بنام قانون...!

---

[1] ــ اگر بدهکار در مضیقهٔ مالی قرار گرفت باید به او مهلت داد تا زمانیکه گشایشی در کارش پیدا شود. و کرم و بزرگواری نموده از طلب خود چشم بپوشید خیربزرگی نصیب شما خواهد شد اگر واقعاً مطلب را خوب بررسی کنید. مترجم

ما میدانیم که این کلمات و آیات قرآن به دلهای آن گروه راه نمی یابد.. ولی برای ما کاملاً روشن و معلوم است که این آیات حق است و با واقعیّات زندگی مطابقت دارد، و اطمینان داریم که سعادت افراد و جوامع بشری در گوش فرا دادن و عمل کردن به این آیات و به این حقایق است.

«وَ اِنْ کانَ ذوعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلیٰ مَیْسَرَةٍ، وَاَنْ تَصَدَّ قوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعلَمُونَ.[1]»

معسر[1]، در اسلام مورد طرد و تحقیر طلبکار یا قانون یا محاکم شرع قرار نمی گیرد. بلکه به او مهلت داده می شود. تا در کار و زندگی گشایش برایش حاصل گردد، و بتواند دین خود را بآسانی ادا کند. بعلاوه جامعه مسلمان این فرد معسر را رها نمیسازد. زیرا او براجتماع حقی دارد که باید ادا شود. از طرف دیگر خدا طلبکار را دعوت می کند که طلب خود را بعنوان احسان ببخشد— البتّه اگر به این احسان از صمیم دل راضی باشد— این عمل برای خود وام دهنده موجب نعمت و برکت فراوان است. همانطور که برای وام گیرنده راحت و نعمت است، همچنین برای تمام جامعهٔ مسلمان؛ جامعه ای که افرادش باید بهم پیوسته و نسبت بیکدیگر مهربان و دلسوز و متعهد باشند؛ البته اگر بفهمند آنچه را که خدا از آثار معنوی این کار به آنها می آموزد.

با ابطال ربا قسمت بزرگی از علت ربا که سبب اصلی اضطرار مردم به امر ربا می گردد خودبخود منتفی می شود. آنجا که طلبکار بدهکار را در مضیقه مالی قرار داده گلوی او را فشار می دهد در حالیکه بدهکار بیچاره دستش تنگ است، و واقعاً نمی تواند وام خود را بپردازد.

اینجا اسلام مطلب را در شکل یک شرط و جواب به مهلت موکول می کند؛ تا وقتی که گشایشی در کارش حاصل شود. و در همان حالی که بدهکار ناراحت است قرآن پیشنهاد بخشش و احسان را به طلبکار میدهد؛ بخشش تمام یا قسمتی از طلب خود.

بعلاوه، آیات صحیح دیگری هست که برای بدهکار تنگدست حقی از مصارف زکات مقرر می دارد تا از این راه وام خود را بپردازد[1] و زندگیش گشایشی یابد. «اِنَّما الصَّدَقاتُ لِلفُقَراء و الْمَساکینِ... والْغارِمینَ...» البته اینها بدهکارانی هستند که قرض های خود را برای عیش و نوش و لذائذ خرج نکرده اند، بلکه در طریق پاک و معقول صرف نموده اند، ولی اوضاع و شرائط زندگی آنها را بیچاره و نیازمند کرده است.

۱— کلمهٔ عسر بمعنی دشواری، مقابل یسر بمعنی آسانی است و معسر یعنی کسیکه تنگدست شده است و بجهت مضیقهٔ مالی از ادای وام خود عاجز است.

آنگاه بدنبال آیه فوق مطلبی را قرآن عنوان میکند که در الهام و تأثیر بسیار عمیق است، طوری که روح مؤمن از آن بلرزه درمیآید، و با علاقهٔ شدید داوطلب آن می شود که از تمام بدهی بدهکارش چشم بپوشد، و روز قیامت نجات یافته از محاسبه الهی راه بهشت را در پیش گیرد:

«وَ اتَّقُوا یَوْمَاً تُرْجَعُونَ فیهِ اِلَیَ اللّهِ، ثُمَّ تُوَفّی کُلّ نَفْسٍ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ.»

روزی که درآن،همه بسوی خدا برمیگردند، و هر کس آنچه را بدست آورده است حقش کامل داده می شود. روزی است بس زیاد دشوار، و در قلب مؤمن روزی است بزرگ، و ملاقات با پروردگار برای مؤمن مطلبی است واقعی بطوری که وجدانش دائماً در هراس است.

این قسمت از آیه[1] متناسب و منطبق است با اوضاع معاملات و بازار و داد و ستدها، با وضع گرفتن و دادن پول، با محیط کار و کارمزد... و در عین حال تصفیه حساب بزرگی را نشان می دهد برای تمام کارهای گذشته ای که در جریان بوده است. و براستی جا دارد که دل مؤمن از آن هراس داشته باشد و خود را از این گناه برکنار دارد.

«اِتّقوا یَوْماً...» تقوی، آری تقوی، همان نگهبان نیرومند و نافذ در اعماق قلب که اسلام آنرا در این پایگاه حساس وجود انسان پابرجا می کند؛ بگونه ای که قلب نمیتواند خود را از آن جدا سازد.

این است اسلام... آن نظام قوی و پرقدرت و پرنفوذ... با آن حلم و بخشندگیش که عالیترین نمونه در زندگی اجتماع بشری است... و این است رحمت و لطف خدا نسبت به بشر، و تکریم خدا... آن خیر و برکتی که بیشتر مردم از آن غافل و بی بهره اند، و دشمنان بشر میخواهند انسانها را از این خیر و برکت بزرگ مانع شوند.

راهنمائیکه در آیات فوق آمده است تماماً قبل از ورود در سیاق آیات مربوط به مبارزات جنگی است. و میخواهد به خصوصیتی از خصوصیّات عقیده و ایمان به خدا اشاره کند؛ یعنی خاصیت هماهنگی متقابلی که میان این عقیده و فعالیتهای بشری بطور کلی وجود دارد. و میخواهد تمام این فعالیتها را به یک محور برگرداند؛ یعنی محور عبادت برای خدا، و عبودیت برای او، و توجه در تمام کارها بسوی او، و اتحاد وهمبستگی در راه روشن او. همچنین میخواهدمارا به این مطلب توجه دهد که: خدای خالق این جهان احاطه کاملی بر طبیعت بشری و فعالیتهای او دارد؛ درهر حالی از حالات، و در هر وضعی از اوضاع اجتماعی، و در هر جهتی از جهات فعالیت که بوده باشد. این راهنمائیها با آن

پیوستگی و تمرکزی که دارد اشاره می کند به ارتباط متقابلی که در میان انواع فعالیتهای انسانی است. و تأثیری که این ارتباط درنتایج نهایی برای تمام فعالیت های انسانی داراست.

آئین روشن اسلام تمام جوانب و زوایای روح انسانها را در بر می گیرد، وزندگی اجتماعی را بصورت کلّی و وحدت نظم میدهد نه بشکل پراکنده و جزئی و از همین جاست که افراد اجتماع ضمن تهیهٔ وسایل و آماده شدن برای مبارزات جنگی و ضمن پاک نمودن روح ها و طراوت دادن دلهــا، و غلبه بر هوسها و شهوتها و زنده کردن روح مودت و بزرگواری ها در جامعه... همه بهم متحد می شوند و نسبت به یکدیگر بسیار صمیمی و نزدیک می گردند. اگر یک یک این صفات و نشانه ها و راهنمائیها را بدقت بررسی کنیم، ارتباط محکم آنها را با زندگی جامعه مسلمان و با همه قدرتهای این جامعهٔ و سرنوشت آن در میدانهای جنگ، و در سایر زمینه های زندگی کاملاً میفهمیم.

***

«یٰا ایُّهَا الَّذینَ آمَنوالا تَأ کُلُو الرِّبٰا اَضْعٰافاً مُضٰاعَفَةً...» این روزها گروهی خود را در پشت این آیه صریح پنهان میکنند و میخواهند آن را طوری دیگر توجیه کرده بگویند: آنچه حرام شده‌است ربای بصورت اضعاف مضاعفه میباشد. و چهار درصد یا هفت درصد اضعاف مضاعفه نیست، و داخل در محدوده تحریم نمیباشد.

ما نظر خود را دربارهٔ این کلمه آشکار می کنیم، و بطور قاطع می گوییم که کلمه اضعاف مضاعفه در آیه فوق وصف است برای واقعیّتی، نــه بعنوان شرطی که حکم تحریم ربا معلّق و مقیّد به آن باشد. و نص آیه‌ای که در سوره بقره است اصل ربا را بهر شکلش با قاطعیّت تمام حرام اعلام می کند بی آنکه آن را به قیدی محدود و مقیّد سازد.

این وصف در حقیقت یک وصف تاریخی تنها، برای عملیات ربوی رایج در جزیرةالعرب نیست. آنچه در این آیه نهی بدان متوجه است وصفی است ملازم با نظام ربا بهر مقداری که نرخ سود باشد. و معنی نظام ربوی هم این است که گردش پول تماماً بر این اساس یعنی تعیین نرخ و تعیین مدت گذاشته شود، و این کار با شرط زمان و تکرار و ترکیب، اضعاف مضاعفه را بوجود می آورد، و طبیعت رژیم ربا هم این است که دائما این خصوصیت و وصف را تحقق می دهد. ولذا منحصر و محدود به عملیاتی که در جزیرةالعرب معمول بوده و پیــروی میشده نیست بلکه وصفی است که در همهٔ زمانها ملازم با این سیستم بوده و هست.

×××

گفتیم از خصوصیّات این نظام آن است که حیات روحی و اخلاقی را فاسد می کند همانطور که حیات اقتصادی را مختل می سازد. و اسلام که امت مسلمان را پدید

آورد برای این است که پاکی حیات روحی و اخلاقی را خواسته است آنچنانکه سلامت حیات اقتصادی و سیاسی را مورد توجه خود قرار داده است. و اثر این دو در نتایج مبارزاتی که ملّت مسلمان در آن وارد می شود کاملاً معلوم و مشخص است، و لذا نهی از خوردن ربا درسیـــاق آیاتی که پشت سر مطالب مربوط به میدان جنگ است مطلبی است که در این دین جهانی و روشن بخوبی مفهوم میباشد. امّا بدنبال این نهی که به پرهیزکاری امر می کند و از آتش که برای کافران آماده است مردم را برحذر میدارد، رستگاری را امید و نوید میدهد و این قسمت از آیه کاملاً قابل لمس و کاملاً متناسب با آیات قبل است

آری، انسانی که از کیفر خدا بترسد، و از آتشی که برای کافران به خدا تهیه شده است هراس داشته باشد هرگز ربا نمیخورد. و ایمان کلمه تنها نیست بلکه پیروی از آئین خداست. و خداوند این پیروی را بیانگر واقعی ایمان دانسته، و ایمان را هم مقدمه برای تحقق دادن آن در زندگی و شکل دادن به زندگی اجتماعی قرار داده است. و محال است که ایمان و رژیم ربا دریک جا با هم جمع شوند؛ هر جا که نظام ربا قد علم کند همانجا نقطهٔ خروج از دین است، و همانجا آتشی است که برای کافران تهیه شده است. جدالهای لفظی هم انسان را از ستیزه‌جویی و جنگ با خدا خارج نمیکند.

نـــاگـفـتـــه نـمـــانـد کـه در آیـــات مـورد بـحـث نـهـی از خـوردن ربـا بـا دعـوت بـه پرهـیـزکـاری نـه مـطـلـبـی اسـت بـیـجـا و بـیـمـعـنـی و نه امری است تصادفی، بلکه جمع کردن این دو برای تأکید و تثبیت این حقیقت در افکار مسلمانهاست، و نیز برای امید رستکاری بوسیلهٔ ترک ربا و برحذر بودن از کیفر خداست.یعنی رستگاری و نجات ثمرهٔ طبیعی تقوی است و تقوی هم برای آنستکه آئین و روش خدا در زندگی مردم جامه عمل بپوشد.

اما تأکید بدیگری که بدنبال تأکیدهای گذشته آمده است جملهٔ زیر است:
أَطيعُوا اللّهَ والرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُون.

این همان دستور عمومی است به اطاعت کردن از خدا و از پیامبر گرامی اسلام، و مربوط کردن رحمت خدایی است به این اطاعت. لکن آمدن این قسمت بدنبال نهی از ربا دلالتی خاص دارد: و آن این است که میخواهد بفرماید: اجتماعی که به ربا قائم است زمینه‌ای در آن برای اطاعت از خدا و پیغمبر خدا باقی نخواهد ماند، و روح و ذوق فرمانبری از خدا و رسول در قلبی که ربا میخورد بهیچ شکلش پیدا نخواهد شد.

ارتباط این دومطلب به یکدیگر ارتباطی است مستقیم و واقعی، همانطور که

اطاعت از رسول خدا در حوادث جنگی با پیروزی و نجات مسلمانها کاملاً وابسته است[1]

درســـــورهٔ بقره، قرآن بحث از ربا و بحث از صدقه را بهم ارتباط می دهد از آنجهت که در سیستم اقتصادی، ربا و صدقه دو چهرهٔ متضاد یکدیگرند، و نظام ربایی در برابر نظام تعاونی دو نشانه و دو اثر جدا از هم دارند.

* * *

بعد از بیان مطالب فوق، قرآن فرمان حرکت و بپا خاستن و سرعت و سبقت بسوی مغفرت الهی می دهد. و بسوی بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمانها و زمین امت بهشتی که برای پرهیزکاران تهیه شده است. و آنگاه به توصیف و بیان نشانه های پرهیزکاران میپردازد:

«وَ سارِعوا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُم و جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّمٰواتُ و الاَرضُ اُعِدَّت لِلْمتَّقِینَ: اَلَّذِینَ یُنْفِقوُنَ فی السَّراء وَالضَّراء، و الْکاظِمینَ الْغَیْظِ وَ العافینَ عَنِ النّاسِ واللّهُ یُحِبّ الْمُحْسِنینَ.»

بیان این آیات، انجام اطاعت ها را در یک چهره محسوس و زنده ترسیم می کند. بصورت مسابقه ای جدّی و بسوی هدفی بزرگ، یا بسوی جایزه ای که ارزش آن را دارد که بدست آوردنش کوشش فراوان نمایند. میفرماید: «سارِعوا اِلٰی مَغْفِرَةٍ...» سرعت بگیرید. شتاب کنید. جلو بروید. مغفرت خدا نزدیک است. پیش بروید و بهشت ابدی را بچنگ آورید. بهشت وسیع و پهناوری که مخصوص متقیان است. اما متقیان چه کسانی هستند قرآن اوصاف بارز آنها را یک یک شرح میدهد:

۱ — «اَلَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّراءِ والضَّراء.»

کسانی هستند که در بذل و بخشش ثابت قدم اند. آنها این عادت نیکو و پاک را همیشه دارند. نه رفاه و آسایش زندگی تغییری در روش آنها میدهد و نه سختی و تنگدستی. نه خوشی آنها را مغرور می کند که غافلشان سازد و نه تنگدستی چشم و دل آنها را تنگ میکند که به فراموشیشان اندازد. بلکه درک این وظیفه، و توجه تمام به خدای آفریننده و مهربان، و دور نگه داشتن خود از بخل و حرص را در همه حالات دارند.

---

۱ — چنانکه در جنگ احد بر اثر سرپیچی گروهی از فرمان رسول خدا و ترک موضع حساس خـود، مسلمانها شکست سختی از کفار خوردند و عده ای ازمردانشان کشته شدند. خداوند در قرآن حوادث جنگ احد را به موضوع اطاعت از خدا و رسول خدا ارتباط می دهد. و میخواهد بفرماید که این روح اطاعت خودیک عامل بزرگ و واقعی است برای پیروزی در میدان جنگ. و فرماندهان و رهبران جنگ از آن نباید غافل باشند. مترجم.

نفسی که طبیعتش بخل و طمع و دوستی مال است، هیچ انگیزه‌ای آن را برای انفاق، مال آن هم در همه حال تکان نمیدهد جز انگیزه‌ای که قویتر از حب مال و زنجیر حرص باشد. این انگیزه همان تقوی روح است؛ همان احساس و درک لطیف و عمیقی که روح آدمیان بوسیله آن تابناک می شود، و از زنجیرها و بندها آزاد می گردد.

تحسین و تشویق پرهیزکاران به این صفت مناسبت خاصی هم در زمینهٔ مبارزات جنگی دارد. لذا می بینیم که بحث از انفاق در این آیات تکرار می گردد، و کسانی که در این راه از بذل مال خودداری می کنند و دیگران را هم مانع می گردند ملامت می شوند.

* * *

۲ — «و الْکاظمینَ الْغَیْظِ و الْعافینَ عَنِ النّاسِ.»

وصف دیگر پرهیزکاران این است که خشم را فرو میخورند و از لغزشهای مردم چشم می پوشند. البته خشم نوعی انفعال بشری است، واز غرائز اوست. و انسان به آن غالب نمیشود مگر بوسیله آن شعاع شفاف و لطیفی که از تابش تقوا بر دل طلوع می کند. آن نیروی روحی که چشمه‌اش از توجه به یک افق عالیتر و وسیعتر از افق لذات وغرائز بشری میجوشد و جاری می شود.

فرو خوردن خشم مرحلهٔ اول این راه است. و این صفت به تنهایی کافی نیست.

گاهی انسان خشم خود را فرو میخورد و کینه را در دل می گیرد تا وقتی انتقام بکشد، در حقیقت این خشم آتشین به کینه‌ای پنهانی تبدیل گشته است. لذا آیه ادامه می یابد، و در پایان تثبیت و تأکید می کند که آن خشم فروخورده شده در روح متقین خالی از هر شائبه و ریا و ذلت و زبونی است بلکه عفو است و بزرگواری است. بخشندگی و آزادگی است.

خشم هنگامیکه انسان آن را فرو میخورد بر روح بسیار سنگین است. خشم همانند دود غلیظی است که ضمیر آدمی را در ظلمت خود می کشد، ولی وقتی که روح بزرگواری می کند و قلب گذشت مینماید شخص از سنگینی و تیرگی خشم آزاد و آسوده می گردد، روح انبساط و نشاطی عجیب می یابد، و در افق‌هایی از نور به اهتزاز و پرواز درمیآید، و قلب آرامش و سلامت و صفا را استشمام می کند.

«و اللّه یُحِبّ الْمُحْسِنینَ.»

آنها که با بزرگواری خشم را فرو میخورند نیکوکارانند، و خدا نیکوکاران را دوست میدارد. از دوستی خدا نسبت به احسان و نسبت به محسنین نهرهای دوستی و احسان در قلوب دوستان خدا جاری می شود و چشمه های عاطفه و مهر در درون انسانها شروع به

جوشیدن می کند... این فقط یک بیان الهام‌بخش نیست بلکه خارج از این بیان حقیقتش نیز موجود است.

اجتماعی که خدا را دوست میدارند، و گذشت و آسانگیری در میانشان رواج دارد، و از کینهٔ و انتقامجوئی آزادند اجتماعی است که سعادتش تضمین شده است؛ زیرا همه بهم دست برادری داده‌اند. این اجتماع برای مبارزه در میدان زندگی و مبارزه در برابر دشمن قوی و نیرومند است.

* * *

بدنبال این اوصاف از پرهیزکاران، قرآن صفات دیگری را عنوان می کند: «وَ الَّذینَ اِذافَعَلوُا فاحِشَةً اَوْظَلَموا اَنْفُسَهُمْ ذَکَروا اللّهَ، فاسْتَغْفَروا لِذُنوبِهِمْ — وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنوبَ اِلاّ اللّه — وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی مافَعَلوا وَ هُمْ یَعْلَموُنَ.»

شگفتا از وجود و بزرگواری که در این دین است. و خدای سبحان مردم را وقتی تشویق به جودو بخشش در میان خودشان می کند که قبلاً طعم جود و بخشش خودش را به آنها چشانیده است. آنها را به اثر جود و بخشش آگاه می سازد تا لذت سخاوت و کرم را بچشند، و آن را شعار خویش قرار دهند. وه که چه بزرگوار است این خدای مهربان ما.

امّا معنی کلمهٔ فاحِشَة در آیهٔ فوق عبارت است از هر کار نازیبا که ناپسند همهٔ انسانهاست[1]. کرم و بخشندگی این دین آنهایی را که به گناه تمایل پیدامی کنند زود مطرود نمی نماید و آنها را در ذیل قافله مؤمنین نمیآورد، بلکه آنها را اهل ایمان و تقوی عنوان می دهد ولی به یک شرط؛ شرطی که از طبیعت این دین و از چهره پاک آن پرده برمیدارد. شرطش این است که خدای خالق خود را در ضمیر خویش

---

۱ — همه آنراناپسندمیدانندخواه معتقد به دینی باشندیا نباشند، واصولاً فطرت ها و وجدانها از آن بیزار است. این معنی را از آیه زیر بطور روشنتر میتوان فهمید.
اِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِا العَدلِ و الِاحسانِ و ایتاء ذِی القُربی و یَنهی عَنِ الفَحشاء والمنکرِ والبَغیِ...ص ۱۲۱ سورهٔ نحل آیهٔ ۹۰
اگر کمی درآیه ۹۰. سوره نحل دقت کنیم متوجه می شویم که قرآن با چه زیبایی عجیبی چندین مطلب بزرگ اجتماعی و اخلاقی را با ترتیب خاص و منطقی بصورتی جالب بیان کرده است؛ میفرماید: خدا به شما مسلمانها دستور به عدالت می‌دهد [در مورد همهٔ انسانها]. و امر به احسان و نیکی می کند [نسبت به افراد هم‌دین و هم کیش خودتان]. و شما را سفارش به رسیدگی و محبت نسبت به خویشان نزدیکتان مینماید. خداوند شما مسلمانها را نهی می کند از همه کارهای زشت [که همهٔ انسانها از آن متنفرند]. و از کارهای نامطلوب که دین آن را ناپسند شمرده است. و نیز از تجاوز به حقوق خویشان و نزدیکانتان. خداوند شما را پند می دهد وامید است که شما هم متوجه این پندها باشید. با بیان فوق معنی دقیق کلمه فاحشه و فحشاء کاملاً روشن میگردد. مترجم

بیاد آرند، و برای جبران گناهشان واقعاً تصمیم بگیرند، و بادرک وفهم، استغفار نمایند، و دیگر به آن خطا برنگردند. با این ترتیب در راه بندگی خدا و در جوار رحمت خالق و در محیط عنایت او قرار خواهند گرفت.

آری این دین به ضعف انسان کاملاً آگاهی دارد. میداند که گاه عواملی او را به مخالفت امر خدا وامیدارد و تنزّلش میدهد. ولی درباطن و ضمیرش راضی به ارتکاب گناه نیست، لذا خدا هم در مؤاخذه او عجله نمیکند. و اینطور بحساب می آورد که هنوز شعله ایمان در روح او هست، و قلبش از طراوت ایمان هنوز خشک نشده است. این دین میداند که بشر خطا می کند و این بشر هم میفهمد که خطا او را تنزل می دهد و از نعمت ها محرومش میسازد. و باز میداند که پروردگاری دارد که او را از مورد مغفرت قرار می دهد، و باب توبه را به روی مخلوق پشیمان وضعیفش نمی بندد. با همین ایمان ها برمیگردد؛ همان وسیله ای که ریسمانش هنوز قطع نشده است. خدا این بندهٔ خود را در بیابان حیرت بی پناه و بیچاره رها نمی کند. او را بصورت یک فرد فراری که از برگشتن به شهر و خانه خویش هراسناک است وانمیگذارد. خدایش او را به طمع مغفرت می اندازد. و راه را به او نشان میدهد. دست لرزانش را می گیرد، و پای لغزانش را محکم می کند. راه خیروخوشبخت را برایش روشن می سازد تا به محیط سالم و امن برگردد، و بر سایهٔ امین پناه گیرد.

از تمام این امکانات می تواند بهره برداری کند بشرط آنکه خدا را بکّلی فراموش نکرده باشد و شعله‌ای از ایمان به خالق خود در دل داشته باشد. اگر ندای این هاتف خوش آواز در ضمیرش خاموش نگشته، و آن نسیم روح انگیز قلبش را تازه و با طراوت نگهداشته باشد... نور سعادت مجدداً در وجودش طلوع خواهد کرد، و به راه هدایت باز خواهد گشت. آن بذر بیجان و خشک مجدداً جان خواهد گرفت، و شادمانه و خرم سر از خاک بیرون خواهد کرد. طفلی که خطا میکند، و میداند که در برابرش جز تازیانه چیز دیگری نیست، شتابان و فرارکنان از خانه بیرون میدود، و نمیخواهد که دیگر به آن خانه باز گردد. امّا وقتی بداند که در کنار آن تازیانه دست مهربان و نوازشگری هم هست که اگر از گناه پشیمان شد و پوزش خواست بر ناتوانیش رحم کند، و عذرش را بپذیرد. چنین طفلی زود به خانه بر میگردد.[1]

اسلام این بشر ضعیف را در لحظات ضعف و بیچارگی رها نمیکند. زیرا میداند

---

۱ ــ واصلاً گناه همراه باندامت خودعامل تنبیه شخص می گردد، و او را در اندیشه کردن و در تصمیم به بهتر شدن کمک می کند، و با هوشیاری بیشتر در راه کمال قدم برمیدارد. مترجم.

که در نفس او همراه با این ضعف نیروی دیگری هم هست، در جنب آن جرأت و جسارتی که در ارتکاب گناه داشته عاطفه‌ای هم پیدا می شود در برابر آن مخالفتها شوق‌ها و ذوقهای .بآنی هم رنگ و رونقی دارد. اسلام به این بشر ناتوان در همان لحظه ناتوانی عنایت ی کند، و دستش را می گیرد تا او را از مراحل پایین نفس بالا بکشد. و نوازش میدهد تا بجدداً او را به افق اولیش برساند؛ البته بشرط آنکه دلش با یاد خدا زنده باشد، و خدای خویش را فراموش نکرده‌باشد.

البته اسلام با این روش دست انسانها را برای ارتکاب گناه باز و آزاد نمیگذارد، و برد بی‌حیا و پست‌را تمجید و تحسین نمی نماید، و یا چهرهٔ مدح‌آمیز او را به گناه تشویق ـمیکند تا در آلودگیها فرو رود؛ چنانکه اوضاع کنونی اینطور تحسین و تشویق میکند. بلکه سلام باین منظور از لغزش و خطای شخص در میگذرد که در روح او امید را نفوذ و قدرت :هد بهمانگونه که ندامت و شرم و حیا را در دلش قوت میبخشد. با این ترتیب مغفرت از جانب خدا بنده را به خجلت و شرمساری وامیدارد، ولی به طمع بیجا نمی اندازد. روح عذرخواهی و پوزش طلبی را بر می انگیزد، ولی بی بند و باری و جسارت را موجب نمی شود و واقعاً کیست جز خدای که گناهکاری پشیمان را مورد لطف خود قرار دهد، و گناهش را جبران نماید. البته کسانی که پرده‌دری می کنند، و برگناه اصرار می ورزند، باید گفت که آنها خارج از این مرز میباشند، و این نوع امتیازات به آنها داده نمی شود. خلاصه این مرزها به روی آنها بسته شده است.

اسلام ارتباط میدهد میان آن فریاد بلند[1] به جامعه بشریت را که تا افقهای دور بالا می رود و این رحمت و عنایتی که نسبت به بشر دارد؛[2] بشری که اسلام به طاقت و توانش کاملاً آگاه است. آری اسلام باب امید را برای این بشر باز میگذارد، و دستش را می گیرد تا او را به بالاترین قدرت و توانش برساند.

امّا پرهیزکاران چه دارند؟

«اولٰئکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَ نْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ اَجْرُ الْعامِلینَ.»

پرهیزکاران بجهت استغفار از معصیت افرادی ساده و منفی نیستند، چنانکه به

۱ــ مقصود مضمون آیه‌ای است که در ابتدای فصل عنوان شد: یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا لا تأْکُلوا الرِّبا اَضْعافاً مُضاعَفَة، و اتَّقوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفلِحونَ.

۲ــ مقصود مضمون این آیه است: وَالَّذینَ اِذا فَعَلوُا فاحِشَةً... مترجم.

لحاظ انفاقشان در حال خوش و رفاه و در حال سختی و گرفتاری و بلحاظ فروخوردن خشم و چشم پوشیشان از خطای مردم افراد ساده‌لوح و منفی نمیباشند. بلکه آنها با کمال فهم و درک به این وظائف عمل میکنند. و پاداش آنها مغفرتی بزرگ است از جانب پروردگارشان. و اضافه بر آن، بهشتی که در زیر آن نهرها جریان دارد.

آنجا تأثیری بود در اعماق نفس و اینجا تأثیری است در ظاهر زندگی و هر دو حرکت است و جنبش. و هر دو رشد است و ترقی.

اینجاست ارتباط میان تمام اوصاف و صفات روحی پرهیزکـــاران، و میدان مبارزه‌ای که سیاق آیات بعد آنرا دنبال می کند. و همانطور که نظام ربا یا نظام تعاونی در زندگی جامعه مسلمان و در ارتباطش با مبارزه در میدان جنگ اثرش را می بخشد، این اوصاف روحی و اجتماعی هم در جامعه تأثیرش را می گذارد؛ همان تأثیری که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم، یعنی: غلبه بر بخل و خسّت، پیروزی بر خشم، قدرت در برابر گناه، و برگشت بسوی خدا و طلب مغفرت و رضای او که تماماً برای غلبه بر دشمنان در میدان مبارزه بسیار ضروری است.

گفتیم دشمنان. آیا دشمنان واقعی اسلام چه کسانی هستند! دشمنان اسلام در صف اول همان رباخواران اند که در بخل و طمع و هوی و هوس و فسادکاری و تظاهر به گناه نمونه و پیشتاز می باشند. دشمنان اولی اســـلام همین‌ها بودند و امروز هم اینها هستند. گروهی که نه خودشان برای خدا خضوع می کنند و نه روش زندگیشان برای خدا خاضع است. عداوتها از همین گروه پدید می آید، ومبارزه‌ها از همین جا شروع می شود. و جهاد هم در این وضع است. و غیر از این سبب دیگری که مسلمان در برابر دشمن بپا خیزد و جهاد و مبارزه کند وجود ندارد. و مسلمان هم تنها برای خدا با دشمن می جنگد، و تنها برای رضای خدا مبارزه و جهاد می کند.

با این بیان فهمیدیم که در آیات مورد بحث رابطه محکمی وجود دارد میان تمام راهنمائیها و سوق دادن‌ها از یک طرف و پیش‌بینی و آمادگی برای مقابله در میدان جنگ از طرف دیگر. و نیز رابطه محکمی است میان این راهنمائیها با اوضاع خاصّی که در ضمن جنگ پدید می آید. از این نوع است اختلاف و شکست و رخوتی که در جنگ احد بر اثر مخالفت عده‌ای از دستور پیغمبر و طمع کردن در غنیمت جنگی برای مسلمین پیش آمد. آری نتیجه تخلف از امر رسول خدا و بی اعتنایی و پشت کردن به رسول خدا!... نتیجهٔ طبیعی این گناهان ضعف و تفرقه و شکست و پشت کردن به دشمن شد. و تخلف **عبدالله بن اُبی** و همراهانش در جنگ احد از دنیاپرستی و غرور بیجا حاصل گردید. و

نتیجه آن تاریک اندیشی هم این شد که کار خود را به خدا ارجاع نکردند و تحقیق در علت آن شکست ننمودند. و گروهی پرسیدند: هَلْ لَنا مِنَ الأمرِشیٔیٍ[۱]. و عده‌ای گفتند: لَوْ کانَ لَنا مِنَ الاَمْرِ شَییٌ ما قُتِلْنا هٰهُنا[۲].

قرآن حاوی تمام این اوضاع و شرایط می باشد و یک یک آنها را کاملاً روشن می سازد، و حقایق را در این اوضاع و شرایط تثبیت می نماید، و نفس ها را با احساس های الهامبخش تماس می دهد؛ احساسهایی که در روحها نفوذ می کند، و آنها را زنده می دارد با همین روش منحصر بفردی که نمونه ای از آن را در این رشته از آیات قرآن که مورد بحث ما بود ملاحظه کردیم.

«فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذینَ هٰادُوا حَرَّمنا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ، وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبیلِ اللّهِ کَثیراً، ۱۶۰ وَ اَخْذِهِمُ الرِّبٰا — وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ—، وَ اَکْلِهِم اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ؛ وَ اَعْتَدْنٰا لِلْکافِرینَ مِنْهُمْ عَذاباً اَلیماً. ۱۶۱»

مقداری از اعمال زشت و تنفرآمیز یهود در صفحات گذشته بیان شده در آیات، قرآن در آیه های فوق اعمال زشت دیگری را از این قوم اضافه می کند. یعنی: ظلم زیاد از حد، انحراف از راه خدا، و مَنحرف کردن دیگران. یهود در این باب با شدت هرچه تمامتر پیشتازی کردند، و برای این کارها اصرار و استمرار تمام نمودند... علاوه بر این: کار رباخواری را هم در میان مردم سخت رواج دادند؛ و با آنکه از این کار نهی شده بودند ولی همچنان اصرار بر آن داشتند. بهمین جهت مقداری از نعمتهای پاکیزه که در گذشته بر آنها حلال بود حرام شد، و خداوند برای گروهی از آنها که راه ظلم و تجاوز را پیش گرفتند و اموال مردم را از راه ربا بباطل می خوردند و کفران نعمت های الهی را می نمودند عذاب دردآور را مهیّا ساخت.

***

شکل اعتراض به یهود در آیات فوق از طبیعت و سرشت این قوم پرده برمیدارد، و نیز از تاریخ گذشته آنها، و بهانه‌جوئیها و بی اعتنائیهاشان نسبت به پیامبرشان که پیشوا و

۱ــ یعنی: آیا (در این جنگ) پیروزی نهائی نصیب ما خواهد شد؟ (نه وعدهٔ خدا و پیامبر راست نخواهد آمد و ما فاتح نخواهیم شد.)

۲ــ اگر جریان جنگ بنفع ما تمام می شد ما و افراد برجسته ما در این جا کشته نمی شدیم. اینها جملات و افکاری بود که گروهی از افراد سست ایمان و شاید عده‌ای منافق در بجبوئه جنگ احد و شکست و فرار در میان مردم آن را منتشر می کردند.

نجات دهندهٔ آنها بود. این قوم این منکرات را بآسانی مرتکب می شوند، و در حق مردان خدا و صالحان اجتماعی آشکارا بدرفتاری می کردند. آنها را می کشتند و به این کشتن ها هم افتخار و تظاهر می نمودند. بهمین جهت است که دسیسه ها و خدعه ها و بازیگریهای این قوم در هر زمانی زودتر فرو می ریزد. وجامعهٔ مسلمانان هم در هر زمانی باید این مطلب را خوب بفهمد و آنچنانکه شایسته است نسبت به آن آگاهی فراوان داشته باشد؛ به روش کارشان و وسایلی که در راه رسیدن به هدف های خود بکار می اندازند. این قوم سرسخت و معاند همیشه در برابر حق و حقیقت لجاجت و پافشاری می کنند خواه پیشنهاد حق و حقیقت از طرف غیرشان باشد یا از خودشان ارائه شود. اینها دشمن حق و دشمن طرفداران حق اند. دشمن هدایت و دشمن پاسداران و حاملان چراغ هدایت اند. در تمام نسلهاشان و در تمام تاریخشان با دوستان و دشمنانشان همین گونه رفتار داشته اند. دلهای آنها خشک و سخت و خودشان هم خشن و سختگیرند. چنان سختگیر که سرهاشان را جز برای چکش فرو نمیآورند! اینها به حق تسلیم نمی شوند مگر آنکه نیروی شمشیر بگـردنشان فشار آورد.

ooo

توصیف و تعویض که در آیات مورد بحث از یهود شد برای منحصر کردن به وضع یهود در جامعه نخستین مسلمانان مدینه نبود. زیرا قرآن کتاب این امت است در هر زمان و در هر مکانی که این امت زندگی کند. هر زمان که امت اسلامی راجع به دشمنانش از قرآن نظرخواهی کند نظر خواهد داد، و اگر در امر حکومتش راهنمایی بخواهد صلاح اندیشی کامل خواهد کرد. در خصوص قوم یهود هم به مسلمانان هشدار داده است، و دلسوزی و خیر اندیشی های لازم را نموده است و حکم صادر کرده است. نتیجهٔ این راهنمائیها و هشدارهای قرآن و آگاهیهای مسلمین در صدر اسلام در مرکز حکومت اولیهٔ اسلامی یعنی مدینه آن شد که همین قوم سرسخت و دسیسه بازدر مقابل مسلمانها سر تسلیم فرودآورند، و مسلمین با مبارزات پی در پی و با اتحاد و همبستگی خود و ایمان به خدا و با روح اطاعت از رسول گرامی توانستند پایگاههای یهود و توطئه های آنانرا از مدینه و اطراف آن به کلی بر چینند، و بتدریج سرزمین اسلامی را برای روزگارانی از فسادها و تباهکاریهای آنان پاک سازندو یهود را خاضع کنند.

امّا متأسفانه... از آن هنگام که امت اسلامی قرآن را کنار گذاشت و خود را از آن دور نگهداشت و تفرقه و سستی و بی اعتنائی به اوضاع زمان در آن راه یافت همین امت به یهود خاضع شد، چنانکه دیدیم چگونه یهود گرد هم آمد و گروه کوچکی از آنها بر گروه

بزرگ، از مسلمانها غلبه کرد؛ مسلمانهایی که کتابشان قرآن عظیم را در حاشیه زندگی قرار دادند، و تنها به ظواهر و شعائری از دین اکتفا کردند، از دستورات زنده و هدایت‌های عالی این کتاب خود را آزاد ساختند، و حقایق زندگی و راهنمائیهای ارزنده و قدرت دهندهٔ قرآن و پیشوایان واقعی دین را پشت سر انداختند، و از افکار این و آن پیروی کردند، در نتیجه برای خود بیچارگیها و گرفتاریهای فراوان را ببار آوردند. و البته بهمین گونه در مکر و حیله و غلبهٔ یهود گرفتار خواهند بود مگر زمانی که بجانب قرآن روی آورند و براستی در سایه قرآن پناه جویند یعنی سایه خدا و پیامبر گرامی خود.

از سورهٔ روم

«فَآتِ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّهُ، وَ الْمِسْاکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ. ذٰلِکَ خَیْرٌلِلَّذِینَ یُریدونَ وَجْهَ اللّٰهِ،وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفلِحُونَ»

«وَ مٰا آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَ فی اَمْوالِ النّاسِ لٰایَرْبُو عِنْدَ اللّٰهِ. وَ مٰا آتَیْتُمْ مِنْ زَکوٰةٍ تُریدونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ.»

هنگامیکه ثروت از آنِ خدا شد که آن را بعنوان روزی به بعضی بندگانش میدهد، بنابراین خدا مالک اوّلی و اصلی ثروت خواهد بود، واوست که حق دارد قسمتی از آن را به گروه‌هایی از بندگان نیازمندش اختصاص دهد و کسانی را که آن ثروت در اختیارشان میباشد موظف کند آن قسمت از مال را که حق ضعفا و محتاجان است به‌آنهابدهند. بهمین جهت است که قرآن آن را حق نامیده‌است. البته در آیات فوق بعض این گروه‌ها را نام میبرد: خویشان نزدیک، بیچارگان و گرفتاران، و در راه ماندگان. امّا مقدار زکات را در این آیات معین نکرده است، و مستحقان آن هم منحصر به این سه گروه نشده‌اند، بلکه در اینجا به یک قانون و یک اصل اساسی تأکید و تکیه شده است. یعنی این اصل که ثروت ومال در حقیقت از آنِ خداست، و به این حساب خدا روزی دهندهٔ واقعی است، و نیازمندان و بیچارگان در این ثروت و مال حق دارند؛ حقی که از جانب صاحب حقیقی مال که خداست برای آنها مقرر شده است، و باید از طریق کسانی که این مال را در اختیار دارند به آنها برسد. اصل اساسی نظریه اسلامی در خصوص مال همین است. و تمام تبصره‌ها و متفرعات قانون در نظریه اقتصادی اسلام هم به این اصل برمیگردد. با این ترتیب آنکس که ثروت خدا را در اختیار دارد، و موظف می شود که طبق مقرراتی بدستور خدا در مواردی مشخص انفاق کند، او به تمام مقرارتی که خدا نهاده است خاضع خواهد بود چه در طریق تملک آن سرمایه، و چه در راه ازدیاد آن، و چه در طریق انفاق. واین فرد

که ثروتی در اختیار دارد بهیچوجه آزاد نیست که هر گونه بخواهد در آن تصرف کند، و در هر راهی که مایل باشد صرف نماید.

در این آیات خداوند صاحبان ثروت را موظف کرده است که نسبت به ثروتی که در اختیار دارند امین باشند. برای ازدیاد ثروت هم آنها را به بهترین راه راهنمایی کرده و در عین حال برای موفقیت های آخرتی هم به آنها دستورات لازم را داده است. یعنی امر آخرت نیز مورد توجه خاص قرار گرفته است.

«ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذینَ یُریدونَ وَجْهَ اللّهِ، و اولئک. هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

بعضی مردم بقصد ازدیاد مالشان هدایایی به اشخاص بی نیاز میدادند به این منظور که آن هدایا بصورت چند برابرش به آنها برگردد. قرآن به آنها فهماند که این راه برای ازدیاد حقیقی ثروت صحیح نیست. البته روایات مقصود از آیه را یادآور می شود اگر چه صراحت آیه با مطلق بودنش شامل می گردد. تمام وسایلی را که سرمایه‌داران میخواهند به یک طریق ربوی با آن وسایل ثروت خود را زیاد کنند. در عین حال قرآن وسیله ازدیاد ثروت را برای سرمایه‌داران کاملاً بیان داشته و فرموده است:

«وَما آتَیْتُمْ مِنْ زَکوٰةٍ تُریدوَن وَجْهَ اللّهِ فَا ولئک هُمُ الْمُضْعِفون[1].»

این است آن وسیله تضمین شده برای ازدیاد ثروت ها: دادن مال بدون انتظار برگشت و عوض مردم. و این است وسیلهٔ جلب رضای خدا. آیا این همان عاملی نیست که اگر بکار افتد نعمت ها را فراوان می کند؟ آیا این همان وسیله ای نیست که اگر صحیح از آن استفاده شود اجتماع می تواند بهره برداری های وسیع از آن نماید؟ آری این همان است که ثروت عمومی را نمو میدهد، و جامعه را برای رسیدن به سعادتها و کمالها بسیج می کند و رضای پروردگار را به مردم آن جامعه جلب مینماید. این حساب دنیاست، و آن هم حساب آخرت که در آن بهره‌مندیهای فراوان است. تجارت سودآور در دنیا و آخرت آن است که رضای خدا در آن منظور شده باشد.

پایان

الحمدلله ربّ العالمین

تهران—محرم سال ۱۳۴۲ هـ.ق

۱— آنچه از طریق زکات پرداخت کنید و در این راه رضای خدا را منظور نمائید ثروت شما کم نخواهد شد بلکه آنانکه سرمایه خود را در این راه و به این نیت بکار اندازند ثروت خود را چند برابر می کنند. آیه ۳۹— روم

اسلام و آثار اقتصادی

بها ۱۵۰ ریال